

فیاض السیر

تالیف

محمد علی فیضی

فی ریز مشکیبیر

کتابی است مشتمل بر حوادث شگفت‌انگیز که در سه قعه
بزرگ تاریخی در این شهر رخ داده و بیان چگونگی فداکاری
و جانبازی مومنین و مخلصین در راه اعلاى امر الهی توأم
با مدارک تاریخی و عکس‌الوآح اصل که بر وریام بست
آمده و ضمیر گردید است .

و اینک با نهایت احترام تقدیم ساحت مقدس محفل
روحانی تلی بجهائیان ایران می‌نماید که پس از ملاحظه آن
مقام منبع و تصویب بجهت محترمه تصویب تا لیفات مورد استغناء
اجتای عزیز الهی قرار گیرد ۱۸ شهر الرحمة ۱۲۷۰ بدیع
مطابق با پستم تیر ۱۳۴۹ محمد علی فیضی



دورنمایی از شهر نورس

۱- تی ریز شگبیز

قَرْيَةَ الَّتِي بَارَكَهَا اللَّهُ بَيْنَ الْقُرَى وَرَفَعَ

إِسْمَهَا فِي اللُّوحِ الَّذِي كَانَ أُمُّ الْكِتَابِ عَنْهُ
مَفْضُولًا

(سورة البقره)

قریه باستانی نهریز بواسطه حوادث شگفت انگیزی که از ابتدای طلوع شمس حقیقت از افق فارس در آن قریسه و اطرافش بوقوع پیوسته در تاریخ امر بیش از سایر شهرها معروفیت یافته و هر یک از افراد بهائیان جهان که زیارت بیت اله الاکرم در شیراز ناثل میگردند آرزو دارند که بسآن قریه مبارکه نیز رو آورده و در دیوار آن محل تاریخی را که در هر گوشه و کنار آن جانهای پاک در ره جانان فد اگشته و خاک آن بخون مطهر شهداء فی سبیل اله مخمر شده زیارت نمایند .

این قریه مبارکه از سراسر قدیمی فارس و در مسافت ۱۰۸ کیلومتری شمال شرقی فسا و ۲۸۸ کیلومتری شرقی شیراز

(۴)

واقع گشته و بوسیله راه های شوسه بد ارباب و اصطهبانات
وسیرجان ارتباط دارد . طول جغرافیائی آن ۵۴ درجه
و ۲۰ دقیقه از کرنویج و عرض ۲۹ درجه و ۱۲ دقیقه
و از سطح دریا ۱۵۸۲ متر ارتفاع دارد (۱) و چون از طرف
شمال و مشرق محدود است ببلوک سردسیر و کوههای
پربرف بیلاقات و از طرف مغرب و جنوب متصل است ببلوک
گرمسیر و هوای گرم لذا دارای هوائی معتدل و فرح انگیز
است و همه نوع میوه های گرمسیر و سردسیر در آن بعمل
میآید .

بطوریکه در کتاب فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا
حسن فسائی نوشته شده بلوک نیریز در زمان عظمت ایران
باستان و اقتدار سلاطین هخامنشیان و ساسانیان آبادی
و زیادی قنوات و باغات و فراوانی میوه های گوناگون و اعتدال
آب و هوا معروف و به شربت خانه فارس مشهور بوده است
و صنعت آهنگری و فولاد سازی در این شهر رایج بود و هونوز
بعضی از آثار خرابه بناهای قدیمی بهمان نام و نشان سابق
در اطراف این شهر دیده میشود از جمله محله فعلی بازار را
محله سهاد خانه میگفتند و این نام از آنجهت بوده که در

(۱) جغرافیای رزم آرا

کنار این محله کارخانه فولاد سازی بوده که سنگ آهن را آورد
در کوره میگذاختند و آهن را جدا کرده از آن فولاد
میساختند و صنعت شمشیر سازی و سایر صنایع فولادی نیز
در فارس شهرت بسزائی داشته است .

در ایام تسلط اعراب بر ایران و بی سر و سامانی ایرانیان
این شهر نیز مانند سایر بلاد ایران از آثار بلیات آنزمان
مصون و محفوظ مانده و بعداً نیز در اثر خود خواهی و استبداد
حکمرانان جاهل و ستمکار و اختلافات محلی چنان بناهای آباد
رو به خرابی و ویرانی نهاده که ستاره اقبالش تاریخ
و آب عذب و گوارایش بجوی باریک تبدیل یافت و اکنون
پس از گذشت زمان از آنهمه باغات و بناهای آباد جز
خرابه های برجای مانده و از تمام قنوات پر آب قنوات
کم آبی بنام آب زردشت در خارج شهر جاریست که بسیار
گواراست . با اینحال یقین است که این شهر کوچک چون
در اترقیام و اقدام جناب آقا سید یحیی وحید و جمعی از
مؤمنین فداکار محل اشراق انوار الهی قرار گرفته آتیه اش
بسی روشن و باشکوه است .

شرح این وقایع جانگداز و هجوم اعداء* و مخالفین امر حضرت
 رب الارباب که منجر بشهادت سردار جند الهی حضرت
 وحید اکبر و وجوه کثیری از مؤمنین و مؤمنات گردید . از
 کَلک مطهر حضرت بهاء الله جل کبریائه در سورة الصبر
 نازل گشته و این سوره مبارکه اولین اثر قلم اعلی است که
 در یوم اول عید سعید رضوان بافتخار جناب حاج محمد تقی
 بقیه السیف اصحاب حضرت وحید اکبر عزّ نزول یافته در این
 سوره مبارکه جناب حاج محمد تقی را ملقب بایوب فرموده و
 بمقامات تمالیه روحانیه حضرت شهید مجید وحید اکبر
 و چگونگی ورود آنحضرت به نیریز و قیام عاشقانه و اجتماع
 و شهادت اصحاب غیور و باوفای آنسرور اصحاب و ابرار
 را در نهایت فضل و عطاء تبیین و قریه مزبور را قریه
 مبارکه تسمیه فرموده اند .

۲- جناب آقاسیدیحیی وحید

جناب آقاسیدیحیی فرزند آقاسید جعفر کشفی ساکن
در بروجرد بود آقاسید جعفر بزهد و تقوی و کشف و کرامات
مشهور و مورد اعتقاد و ارادت مردم آن صفحات بوده و دارای
تألیفات است . در سفری که حضرت اعلی در سال ۱۲۶۰
ابتدای ظهور مبارک بمکه عزیمت فرمودند آقاسید جعفر
از جمله کسانی بود که بملاقات آنحضرت نائل گردیده و اظهار
محبت نموده و در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافته است
جناب آقاسیدیحیی فرزند جلیل او در سال ۱۲۲۶ هـ. ق .
در یزد از عیال یزدی آقاسید جعفر متولد گردیده و از ایام
کودکی و جوانی بتحصیل علوم راجعه پرداخته و در بیسن
فرزند آن آقاسید جعفر به کثرت علم و دانش و تقوی و تمسک
شدید با اصول و مبانی دینی معروف و از افاضل علما و وعاظ
بی نظیر شهرت یافت و بادرباریان محمد شاه و خاندان
سلطنتی آشنائی و دوستی کامل داشت و باو اخلاص و ارادت
میورزیدند و مورد ثقہ و اعتماد شخص محمد شاه قرار گرفت
و در شهر یزد تأهل اختیار نموده و صاحب چهار اولاد شد
و در نیریز فارس نیز باصبیه حاج شیخ عبدالمعلی از علمای محل

(۸)

از دواج نموده و عائله‌ای تشکیل داد و در هردو شهر نفوس بسیاری در زمره دوستان و ارادتمندان ایشان بودند .
در موقعی که ندای احلای حضرت اعلی از جانب شیراز در سنه ۱۲۶۰ هجری بسمع هردور و نزدیک رسید و جمعی از فضلا و علماء متقیین و طالبین حقیقت بحضور آنحضرت رسیده و علم هدایت را بر افراشتند از درباریان دولتی نیز جمعی ایمان آورده و قلوبشان منجذب بامر مدیعی گردیدند از جمله آنها میرزا الفاضلی پیشخدمت مخصوص شاه بود که ایمان آورده و از دوستان جناب آقاسید یحیی وحید بود .
و چون درباره ظمهور جدید صحبت‌هایی از مخالف و موافق بسمع شاه و صدراعظم رسید و حسین خان والی فارس نیز با ارسال مکاتیب مطو از تهمت و افترا شاه را در چارنگرانی نمود . بوهم و اندیشه انداخت و از طرف دیگر از جانب محبین و دوستان اران امر جدید مطالبی شنیده بود که آنحضرت را بعضی باب موعود منتظر و بشارت دهند . بظمهور اعظم می‌میدانند که قریبا با علم مهین ظاهر شده منکرین و سرکشان را بجزای اعمال خود خواهد رسانید . و بعضی آنحضرت را نقطه علمیه الهیه و کاشف اسرار و رموز قرآنی و کلمات ائمه طاهرین و دارای قدرت و احاطه باطنیه خواندند و شاه



محمد شاه تاجسار

چون متمایل به مشرب و طریقه صوفیه بود و خود را عاری از هرگونه تعصب میدانست و از ملاها و پیشوایان ظاهری و قشری بیزار بود لذا تصمیم گرفت برای کشف حقیقت شخصی را که مورد اعتماد خود و سایر طبقات باشد بشیراز اعزام دارد تا با کسی که مدعی این مقامات است روبرو شده و آنچه حقیق و حقیقت است آشکار سازد و برای انجام چنین مأموریت مهم و خطیر شایسته تر از جناب آقاسیدیحیی که در آن موقع در طهران بود ندیدند بنابراین بوسیله میرزاالطفعلی پیشخدمت خاصه خود جناب آقاسیدیحیی که میهمان او بود پیغام فرستاد که بشیراز عزیمت نموده و با استظهار بمراحم پادشاهی حقیقت حال را ظاهر و عیان نماید . يك رأس ^{سب} و مخارج سفر نیز برای ایشان فرستاده و تأکید در این مأموریت نمود و جناب آقاسیدیحیی نیز با چنین دستور و مأموریتی از راه یزد عازم شیراز گردید .

۳- عزیمت جناب آقاسیدیحیی بشیراز

" فهنیسا لك یا حییی بماوفیت بمهدك فسـ"
" یوم الذی فیہ خلقت السموات والأرض و اخذت "
" كتاب الله بقوة ایمانك وصرت من نفعات آیامه "
" الی حرم الجمال مقلوبا " سورة الصبر

در کتاب تاریخ شهدای یزد تألیف متصاعد الی الله
جناب مالمیری ورود جناب آقاسیدیحیی رابه یزد چنیسن
مینگارد :

" حضرت وحید آقاسیدیحیی در یوم ظهور مہارک در طهران
تشریف داشتند و سلطان ایران محمد شاه ایشانرا برای
تحقیق امر مہارک روانہ شیراز نمود کہ آنچه برایشان محقق
گشت بمحمد شاه مرقوم فرمایند لهذا ایشان از طهران
حرکت فرموده وارد یزد شدند در حالتیکہ شمشیر در دست
گرفته و سوار بر اسب شده و چند نفر از مقدسین در رکاب
ایشان تشریف بردند بمصلای صفدرخان کہ معروف است
و در آنوقت چندین ہزار خلق جمع بودند فرمودند ای اہل
یزد سید بزرگواری در شیراز انظار امر قائمیت فرموده و من

عاجی میرزا آقاسی
صدر اعظم محمد
شاه



حسین خان
آجودان باشی
والی فارس

میخواهم بشیراز بروم و اورا ملاقات کنم اگر باطل است با این
 شمشیر با او مقابله کنم و اگر حق است در سبیلش جهاد نمایم
 حال هر کس مهل دارد به همراه من بیاید من روانه هستم
 آن جمع بیک قول گفتند شما از جانب جمیع ماها از عالم و جا^{هل}
 و وضع و شریف و فقیر و غنی و کیل هستید بروید و آنچه بر شما
 محقق گشت ما تماما شمارا قبول داریم و مطیع رأی شما
 هستیم و علم و عقل و تقوی و ایمان و ادراک و رد و قبول شما
 در این امر بر تمام ما حجت است " انتهى

جناب وحید با داشتن چنین مأموریت عظیم و چنان
 وجد و حالی که در سبیل انجام این وظیفه خطیره در خود
 احساس مینمود بشیراز ورود نمود و با سفارش و توصیه‌ی بی که
 در باره ایشان بوالی محل شده بود مورد نهایت احترام
 و تجلیل قرار گرفت و قبلا با جناب حاجی سید جواد کربلائی
 و جناب ملا شیخعلی عظیم ملاقات و در خصوص این امر
 مذاکره و مباحثه نمود و آنها تأکید و تحریص در تشریف بحضور
 حضرت اعلی نمودند و ایشان در منزل جناب آقا سید علی خاں
 اعظم سه بار بمحضر آنحضرت تشریف حاصل نمود . ابتدا
 بعلم و فضل خود مفرور و سئوالات علمی و دینی که قبلا حاضر
 و آماده کرده و برای خود میزان کاملی قرار داده بود از جهت
 امتحان بر زبان آورده و جوابهای مختصر و قانع کننده شنید

دچار تعجب و حیرت گردید . درد فعه دوم و سوم علاوه بر آنکه در جواب سئوالات خود مطالب کافی و شافی شنید تمام مشکلات و مکنونات خاطرش را نیز يك يك بیان فرموده و تمام آنها را حل فرمودند و در لحظات آخر بر حسب تمایل باطنی و قلبی او که ابدًا بر زبان نیاورده و آنرا در نزد خود میزان تام قرار داده بود تفسیری بر سوره کوثر قرآن نازل و استمرار و بواطن آن سوره را آشکار فرمودند بطوریکه بر حیرت و دهشت او افزود و یکسره منجذب گردیده معترف بر مقامات معنویسه و احاطه علمیه آنحضرت گشت و در زمره مؤمنین واجله اصحاب آنحضرت درآمد و به لقب وحید اکبر شهرت یافت .

در تاریخ شهدای یزد چنین مذکور است :

" و آنحضرت بشیر از حرکت فرمودند لدی الورد بـدر بـیت مبارک حاضر شدند و مجلس اول یکساعت بحضور مبارک مشرف شدند ساعت اول خود را اعلی از حضرت مشاهده نمودند و در دفعه ثانی نیز یکساعت مشرف شدند و خود را عید ذلیل و آنحضرت را ربّ جلیل مشاهده کردند و حقیقت امر برایشان مکشوف گردید و فوراً کاغذی باهلی یزد مرقوم فرمودند در اول کاغذ این شعر را مرقوم داشتند :

إِنَّكَ قَسَمْتَ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ كُوفٍ كَثْرَةَ جَهَنَّمَ بِتَجْنِيبِ نَازِلِ كَشْتِهِ قَوْلُهُ الْأَعْلَى :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ عَلَى مُحَمَّدٍ بِالْحَقِّ وَارْسَلَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا
وَنَذِيرًا وَأَوْقَفَهُ عَلَى مَقَامِ الدُّنُوِّ فِي أَعْلَى مَرْتَبَةِ الْيَقِينِ فَعَلَى وَاسْتَعْلَى وَتَعَالَى عَمَّا
يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ثُمَّ أَظْهَرَ شَأْنَهُ وَأَعْلَنَ كَلِمَتَهُ وَأَبَى إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَجَعَلَهُ
سِرَاجًا مُنِيرًا وَكَرَّمَهُ وَفَضَّلَهُ عَلَى الْخَلَائِقِ وَأَنَاسِيَ كَثِيرًا فَيَا أَيُّهَا الذِّكْرُ تَفَضَّلْ عَلَى
السَّائِلِ الْمَأْمُورِ بِالسُّئُولِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
بِالْبَيَانِ بَعْدَ التَّنْزِيلِ فِي هَذِهِ السُّورَةِ الْمُبَارَكَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا عَطَيْنَاكَ
الْكَوْثُرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَالْخُرَاقَ شَأْنُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ فِيمَا السُّؤَالِ وَمِنَ الذِّكْرِ الْجَوَابُ لَقَدْ
عَرَفْنَاكَ فِي غِيَابِهَا تِلْكَ الْكَلِمَاتُ مَا أَرَدْتَ أَنْ أُرْشِحْنَاكَ مَا قَالَ اللَّهُ فِي حَقِّهِ لَوْلَا
مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ فَالْيَقِينُ بِالْيَقِينِ وَأَنْظُرْ بَعَيْنَ الْيَقِينِ فَإِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا وَلِكُلِّ
إِنْسَانٍ شَيْطَانًا وَأَنْ الْيَوْمَ أَنْتَ لَتَعْلَمُ إِنَّ الْكُلَّ يَمْشُونَ فِي ظُلُمَاتٍ صَمَاءَ وَهَمَاءَ
وَالْكُلُّ يَدْعُونَ حَقَّ الْحُضْرِ لِأَنْفُسِهِمْ مِنْ حَيْثُ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ وَأَنْتَ إِنْ
تَتَطَلَّبُ مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ أْتِ بِحُجَّةٍ أَنْتَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
وَجَعَدُوا بِهَا وَأَسْتَفْتَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا لَنْ يَقْدِرَ أَنْ يَأْتِيَ بِحُجَّةٍ وَبَعْدَ ذَلِكَ
تَرَى شَأْنَ الْخَلْقِ يَقُولُونَ مَا لَا يَعْلَمُونَ فَيَا أَيُّهَا الْأَمِينُ فَاجْعَلْ مَحْضَرَكَ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ثُمَّ أَنْصِفْ وَالطِّفْ نَظْرَكَ إِنْ أَمَرَ اللَّهُ الْحَقَّ لَا يُثْبِتُ الْإِبْطِطًا
أَمْرًا لِيَكُنْ مِنْ شَأْنِ الْخَلْقِ لِأَنَّ الَّذِي يُثْبِتُ كَلِمَةَ الرِّبْطِ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ يُثْبِتُ حُكْمَهُ

بِالْآيَاتِ وَالْأَخْبَارِ وَأَيَاتِ الْإِنْفِسِ وَالْأَفَاقِ وَإِنَّ الَّذِي يُبْطِلُ حُكْمَهُ بِمِثْلِهِ فِي ذِكْرِ التَّلَافُلِ
 وَكَذَلِكَ فِي حُكْمِ الْفُرْعِ أَحَدٌ يَقْنِي بِصَلْوَةِ الْجُمُعَةِ وَيَبِيْتُ دَلَالَتَهُ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِدْعَاءِ
 وَالْإِقْتِرَانَاتِ الْمَلَكِيَّةِ وَأَحَدٌ يَقْنِي بِخِلَافِهِ وَيَبِيْتُ دَلَالَتَهُ بِمِثْلِهِ فَانْتَهِى الْيَوْمَ مِنْ تَذَهَبِ
 وَمِنْ ابْنِ تَوْقِنٍ بَلَّ الْيَوْمَ كُلَّ الْفِرَاقِ يَبْتَسُونَ مَا يَقُولُونَ بِالْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ
 وَلَا يُشْبِهُتُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْمِيزَانِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ قِسْطًا سِوَا مَا كَانَ عَلَى حَقِّ مَحْضٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 وَإِنَّ الْيَوْمَ أَنْتَ تَجَادُلُ فِي الْمِيزَانِ فَانْطَبَعَتْ أَنْ تُبْطِلَهُ بِحُجَّةٍ حَقِّ مِنْ عِنْدِكَ نَفْسِكَ
 أَوْ مِنْ عِنْدِ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ فَلَا تَلْتَفِتْ بِعِلْمِي وَلَا عَمَلِي وَإِلَّا لَمَقَرَّ لَكَ إِنْ أَرَدْتَ اللَّهُ رَبَّ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْآنَ تُصَدِّقُ أَوْ تَوْقِنُ فِي سِرِّكَ بِحُجَّتِهِ ثُمَّ تَجْحَدُ أَوْ تَكُونُ
 بِإِلَادِيٍّ وَإِنَّ مِيزَانَ الْعِلْمِ حُجَّةٌ إِذَا تَطَابَقَ ذَلِكَ الْقِسْطُ كُلُّمَا صَرَّحَ بِذَلِكَ الْإِمَامُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آيَاتِ الْإِمَامَةِ حَيْثُ قَالَ عَمْرٌو ذَكَرَهُ بِأَنَّ السَّائِلَ فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّةٌ
 وَإِنَّ الْحَقَّ كَذَلِكَ فَوَزَيْتُكَ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ الْيَوْمَ لَيْسَ الْحَقُّ لِيَكُونَ لِأَحَدٍ
 حُجَّةٌ إِلَّا نَفْسِي وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَظْهَرَ أَمْرَهُ بِشَأْنٍ لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يَتَأَمَّلَ فِيهِ أَوْ يَشْكُ
 لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ اخْتَارَ لِحِفْظِ دِينِ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ الْعَجْمِيُّينَ
 رَاعِيًا مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ أَنْصَفَ بِاللَّهِ حَجْرٌ يُنْطَقُ بِالشَّهَادَةِ الْعَظِيمِ
 أَوْ أَنْ يُنْطَقَ عَجْمِيٌّ بِكَلِمَاتِ الَّتِي زَهَلَتْ الْكَلْبُ فِيهَا وَلَقَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ حُجَّةً
 لَوْ اجْتَمَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهَا لَمْ يَقْدِرُوا وَتَأَمَّلِ
 النَّاسَ فِيهِمْ "خُرُجُونَ مِنَ الدِّينِ لِأَنَّ تِلْكَ الْحُجَّةَ حُجَّةٌ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
 عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ قَبْلِ...»

آتشی می بینم ای یاران ز دور

گرم می آید بچشم نخل طور

شعله خوئی خود نمائی میکند

فاش دعوی خدائسی میکند

و بعد تفصیل سه ساعت تشرف بحضور مبارک را مرقوم فرموده
بودند که ساعت آخر خود را در نزد او عهد ذلیل و او را رب
جلیل مشاهده نمودم *

در فصل نهم تاریخ نبیل زرنندی چنین مذکور است :

* در هنگامیکه صیت شهرت و قیام حضرت باب و دعوی
ظهور جدید بهمه شهر هارسید و استدلال مؤمنین از آیات
و احادیث مدله بر ظهور را می شنیدند عموم دچار حیرت و
دهشت گشته در صد تحقیق برآمدند تا آنجا که شخص
محمد شاه از شنیدن آن اخبار در صد برآمد که حقیقت امر
را بفهمد لذا جناب سید یحیی دارابی را که مشهورترین
و عالم ترین علماء عصر خود بود و بصفات تقوی و نورانیت باطنی
مشهور و مورد اعتماد عامه بود برای این مأموریت انتخاب نمود
شخصیت ایشان چنان بود که در هر مجلسی وارد میگشت
احدی از علماء جسارت به تکلم نمی نمود و همه آنها در
محضر ایشان ساکت و سراپا گوش بوده و همگی بر تقدیم

ایشان از جهت علم و تقوی و فضیلت مذعن و معترف بودند .
 در آن موقع جناب آقاسید یحیی در منزل میرزا لطفعلی
 پیشخدمت شاه میهمان بود و محمد شاه بوسیله میسرزا
 لطفعلی مزبور بایشان پیغام داد که اعتماد و اطمینان ما
 بمداقت و پاکی و کفایت و مراتب علم و ادب انانی شما سبب شد
 که از شما بخواهیم شخصا بشیراز رفته و درباره امر سید باب
 تحقیقات لازم نموده و از نتیجه ما را مطلع سازید تا تکلیف
 خود را درباره او بدانیم . جناب آقاسید یحیی شخصا هم
 مایل و شائق این سفر بود که درباره دعوی جدید و ظهیر
 حضرت باب تحقیقاتی بنماید ولی مشکلاتی مانع از این
 مسافرت بود و این تصمیم شاه میل باطنی ایشان را تحقق
 بخشید و بجانب شیراز عزیمت نمود . در اثناء طریق مسائل
 مشکلاتی را که مایل بود از حضرت باب پرسش نماید فکرا و را
 بخود مشغول داشته و سئوالات را آماده نمود که هرگاه
 جواب آن مشکلات را از حضرت باب شنید بر صحت رسالت
 آنحضرت اذعان و اعتراف نماید چون بشیراز رسید جناب
 ملا شیخعلی عظیم را که سابقه دوستی و آشنائی در خراسان
 داشت ملاقات نمود و از او پرسید که آیا از ملاقات حضرت
 باب خوشنود و مسرور است جناب عظیم جواب داد که
 لازم است خود شخصا تحقیق نمائی بدون آنکه احدی

مداخله نماید تا بمعظمت امر آگاه شوید ولی همینقدر توصیه
 میکنم که درموقع ملاقات کاملا جانب احترام و ادب را رعایت
 نمائید .

ل
 تشرف جناب آقاسیدیحیی بحضور حضرت باب درمنز
 جناب حاج سیدعلی خال اعظم واقع شد وهماًنطورکه جناب
 عظیم توصیه نموده بود بارعایت کمال احترام صورت گرفت
 ودراین جلسه که مدت دوساعت طول کشید سئوالات مشگل
 خودرا عرض نمود و آنحضرت بانهایت اختصار بطوری
 جواب قانع کننده دادند که سبب اعجاب وشگفتی اوگردیده
 بقدرت و احاطه باطنی آنحضرت پی برد ودرموقع مرخصی
 ازحضور آنحضرت عرض نمود که بقیه سئوالات خودرا درجلسه
 بعد خواهد نمود وایشان شرح این جلسه را برای جناب
 عظیم حکایت نمود و اضافه کرد که خودرا درمحضر آنحضرت
 ذلیل و خاضع دیده و بهمین جهت زودتر از حضور مبارک ^{مخص}
 شدم . در ملاقات ثانی جناب آقاسیدیحیی از فرط دهشت
 بکلی سئوالات خودرا که قبلا تهیه کرده بود فراموش نمود
 ومسائل دیگری که در آن لحظه بخاطرش خطور نمود عرض کرد
 وباکمال تعجب مشاهده کرد که حضرت باب علاوه برآنکه
 جواب آنها را بیان فرمودند یک یک از سئوالات فراموش شده

ایشانرا هم بیان و مشکلات او را بانهایت اختصار یکی یکی حل فرمودند . در آن حین مانند آن بود که جناب آقاسید یحیی در خواب عمیقی فرو رفته و بیانات حضرت باب که به سئوالات فراموش شده او میفرمودند او را از خواب بیدار مینمود . با اینحال باز جناب آقاسید یحیی نزد خود فکر نمود که شاید این پیش آمد تصادفی بیش نبوده است و چون با جناب عظیم این حکایت را نقل نمود جناب عظیم در هم و آشفته گشته گفت ایکاش این مدارسی که مادران اینگونه دروس را خوانده ایم بسته میشد و ما داخل آن نمیشدیم تا امروز بواسطه غرور و ضعف عقل از فضل الهی محروم نمی گشتیم بهتر آنستکه بخدا پناه بری و قلبا بسوی او تضرع و زاری نمائی تا حالت انقطاع و توجهی عنایت فرماید و تو را از این حیرت و سرگردانی نجات بخشد .

در سومین ملاقات جناب آقاسید یحیی مصمم گردید که قلبا بدون آنکه بر زبان بیاورد تفسیر سوره کوثر را طلب نماید تا هرگاه آنحضرت بدون تقاضا آنرا بنحویکه با سایر تفاسیر فرق داشته باشد مرقوم فرمودند دیگر یکسره تسلیم گشته و ایمان خواهد آورد چون با این نیت بحضور مبارك مشرف گردید خوف و اضطراب عجیبی سراپای وجودش را احاطه

گود بطوریکه قادر بر ایستادن نبود . حضرت باب که حالت
 او را چنین پریشان دیدند از محل جلوس خود برخاسته
 و دست ایشانرا گرفته نزد خود نشانیدند و فرمودند هر چه
 بر قلبت میگذرد بخواه تا جواب دهم آنگاه جناب آقاسید
 یحیی خود را مانند طفلی سبق خوان در برابر آنحضرت
 مشاهده نمود که ایدا قادر به تکلم نیست . حضرت باب
 باتبسم بسیار طیحی بایشان نظر نموده فرمودند اگر سوره
 کوثر را برایت تفسیر نمایم آیا اعتراف خواهی نمود که کلام
 من از منبع روح الهی است و سحر نیست ؟ از شنیدن این
 مطلب که آرزو و تمنای قلبی و باطنی خود بود آقاسید یحیی
 بگریه افتاده و قدرت تکلم از او سلب گردید .

در آن رقت و لحظه حساس تنها جطه ای که توانست بر
 زبان آورد این آیه مبارکه قرآن بود که با کمال تذلل و انکسار
 تلاوت نمود :

” رَبَّنَا اَنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا نَكُنْ مِنَ
 الْخٰسِرِيْنَ ”

جناب آقاسید یحیی خود شخصا چنین حکایت نمود :
 قبل از موقع عصر بود که حضرت باب از جناب خال قلم و کاغذ
 خواستند و شروع به تحریر آن تفسیر فرمودند . چگونه نزول
 آن آیات و طرز تحریر مبارک را قادر به توصیف و تمریف نیستم

چون ابتدای ورودم بشیراز در منزل حسین خان حاکم فارس میهمان بودم و غیبت من از منزل او بطول انجامید برای آنکه ایجاد شك در او نشده و خشمش برانگیخته نشود با کسب اجازه از جناب میرزا سید علی و ملا عبد الکریم او را ملاقات و در حین مذاکره چنین استنباط کردم که مایل است کشف نماید که آیا تحت تأثیر ملاقات حضرت باب قرار گرفته ام یا نه . باو گفتم هیچکس جز خداوند قادر به تقلیب قلب سیدیحیی نخواهد بود . فقط خداوند است که مقلب قلوب میباشد و اگر کسی توانست قلب او را بتصرف خود در آورد حتما از طرف خدا است و کلامش من جانب الله . این جواب من او را ساکت نمود ولی از صحبتی که با دیگران داشتم دانستم او برای آنها نقل نموده که سیدیحیی فریفته سید جوان شده و دیگر امیدی باو نیست و به محمد شاه هم گزارش داد که سیدیحیی در مدت اقامت شیراز با علما و فضیلاب این شهر ملاقاتی نداشت و اگر چه او ظاهر امیهمان من بود ولی هیچگاه در منزل من نبود و هیچ تردیدی نیست که او فریفته سید باب شده و باو گرویده است و همچنین گفته اند که محمد شاه دفعه ای به حاجی میرزا آقاسی گفت بطوریکه شما خبر رسیده سیدیحیی دارابی بابی شده اگر چنین باشد بر ماست که از اهمیت امر سید باب نگاهیم و درباره او رسیدگی

نمائیم و فرمان شاه بحسین خان والی فارس باین مضمون صادر گردید که هیچ فردی حق ندارد به کلمه ای تفسوه خطابد که مقام و رتبه سیدیحیی را تنزل دهد زیرا مقام او رفیع و ازساله شریفه رسالت و صاحب علم و فضل کامل است و هیچوقت شنیده نشده است که او برخلاف مصالح مملکت و عزت دین اسلام سخنی گفته و یا اعتقادی داشته باشد .

وصول این نامه شاه به حسین خان والی فارس اوراساکت نمود و نتوانست علناً باین مخالفت نماید ولیکن سرّاً بساز سعی در تحقیر و ایذاء من مینمود ولی کاری از پیش نبرد زیرا شاه نهایت لطف و محبت را بمن ابراز میداشت حضرت باب بمن امر فرمودند که به بروجرد سفر نموده و امر مبارک را به پدرم ابلاغ نمایم و بمن سفارش فرمودند که جانب ادب و احترام پدر را کاملاً مراعات نمایم من هم اطاعت نموده و چون با پدرم به مذاکره و بحث پرداختم دانستم کسه او انکاری در رسالت حضرت باب ندارد ولیکن از من خواست که او را بحال خود واگذارم .

در کتاب مقامه سیاح چین مرقوم گشته است

” و تعرض بیاب و لوله در ایران انداخت و سبب ازدیاد اشتغال محبان و اقبال متوقفان گردید چه که از اینسبب

وقوعات جستجوی ناس زیاد شد و در اطراف ایران بعضی از
 عباد باو گرویدند و کار اهمیت پیدا نمود بقسمی که خاقان
 منفور محمد شاه شخصی را که از مشاهیر علما و سادات و مسستی
 بسید یحیی داری بود و محل ارادت و اعتماد تعیین فرمود
 و اسب و خرجی داد که بشیر از رود و بنفسه فحص این کیفیت
 را نماید . سید مذکور چون بشیر از سید بیاب سه مرتبه
 ملاقات نمود در مجلس اول و ثانی بسئوال و جواب گذشت
 در مجلس ثالث خواهش تفسیر کوثر کرد و چون باب من غیر تفکر
 و تأمل تفسیری مفصل در آن محضر بر کوثر نوشت سید مذکور
 شیفته و آشفته او شد و بیملاحظه عاقبت و اندیشه ناپسند
 این محبت یکسر ببروچرد نزد پدر سید جعفر شهرکشی
 شتافت و او را دلالت کرد و باوجود آنکه دانا وزیرک بود و مراعات
 مقتضیات وقت را مینمود تفصیلات خویش را بی خوف و اندیشه
 بمیرزا الطغملی پیشخدمت (۱) نوشت که او خدمت خاقان مضبوط

(۱) میرزا الطغملی پیشخدمت مخصوص شاه راجاجی میرزا آقاسی
 عاقبت بواسطه ایمانش بامر مبارک از شغل و مقامش منفصل نمود
 از دربار سلطنتی خارج کرد و او به موطنش کهنه شهر سلماس آمد
 منزوی گردید و بخد متگزارى مومنین و زائرین که جهت زیارت
 حضرت اعلی در چهریق رفت و آمد مینمودند پرداخته از
 آنها پذیرائی مینمود و خود شخصا شام و ناهار جهت حضرت

عرض کند و خود با طرف ایران سیاحت نمود و رهشهرسسر
 و منزلی بر روس منابر ناس را بقسمی دعوت نمود که سایر علمای
 اعلام حکم بجنون نمودند و سحر معلوم شدند *

اعلی تهیه نموده بقلمه میفرستاد و همواره در خدمت
 مستورا ساعی و جاهد بود و در دنوبت که حضرت اعلی را
 از چهریق به تبریز احضار نمودند بد فعه اولی بدستور محمد
 شاه برای گفتگو و مناظره با علمای تبریز بود که حضرت اعلی
 اتمام حجت نموده و دعوی قائمیت را بر ملاء و آشکارا به علما
 اعلان فرمودند و بد فعه ثانی بدستور امیر کبیر میرزا تقی خان
 آنحضرت را از چهریق به تبریز آوردند و سلیمانخان شاهسون
 معروف بصاحب اختیار مأمور آوردن حضرت اعلی بود و چون
 وارد کهنه شهر سلماس شدند میرزا الطغلی آنحضرت را
 در خانه خود برده میهمانی مفصل نمود و سلیمانخان و سوارا
 راضیافت کرده وسائل راحت و آسایش آنان را فراهم ساخت
 و با وجود آنکه نوکران و خادمین او زیاد بودند معذک خود
 او مباشر بردن شام و ناهار بمحضر مبارک بود و مسادرت
 به شستن دستهای مبارک مینمود و شدت محبت و وفاداریش
 علنا ظاهر و آشکار گردید .

(نقل بمعنی از کتاب ظهور الحق)

در تاریخ نیکافرانسوی چنین نوشته شده است: نقل از ترجمه

“قضیه بطوری اهمیت پیدا کرد که محمد شاه یکنفر از علمای بزرگ را که نسبت باو اعتماد کامل داشت روانه شیراز کرد تا از وقایع و چگونگی قضیه باب گزارش صحیحی بدهد این فرستاده سید یحیی دارابی بود این شخص چنانکه نامش نشان میدهد در داراب نزدیک شیراز تولد یافته^(۱) بسود پدرش سید جعفر ملقب به کشفی یکی از بزرگترین و مشهورترین علمای عصر خود بشمار میرفت . بواسطه اخلاق عالی و رفتار ستوده و اعمال پاک نسبت باو عزت و احترام خاصی نشان میدادند و کشفی از اینجهت میگفتند که با معلومات زیادی که داشت اسرار الهی را کشف و بیان میکرد . پسر نیزدر تحت تربیت پدری طولی نکشید که باید از هر حیث برابری میکرد و دارای همان احترام و شهرت پدر گردید و قبولی عامه پیدا کرد و مسافرتی بظهران نمود و بخواهش محمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه با پسر او شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله نوازه فتحعلیشاه همخانه وهم غذا گردیدند . دولت نیز او را بواسطه لیاقت و معلومات محترم میداشت و

(۱) تولد جناب آقاسید یحیی وحید در یزد بوده و معروفیت ایشان بدارابی از جهت معروفیت جدش آقاسید اسحق که اهل داراب فارس بوده است.

غالب اوقات در مواقع مشکله با او مشورت میکرد . این بود که محمد شاه و حاج میرزا آغاسی بخیال افتادند که در اینموقع او را مأور شیراز کنند زیرا که باصالت و امانت او اعتماد کامل داشتند . شاه اسبی بامخارج سفر باو داد و بطرف شیراز روانه نمود . فرستاده دولتی پس از ورود بشیراز بلافاصله بدیدن باب رفت و چندین دفعه ملاقات مابین آنها واقع شد و چون مایل بود عمیقانه میزبان خود را تحت مطالعه در آورد در ملاقاتهای اولیه سئوالات مهمی از او نکرد ولی در دفعه سوم پاره سئوالات مشکل محسوسانند از او نمود و باب جوابهای رضایت بخش باو داد . پس از آن در خواست کرد که تفسیری از سوره یوسف (۱) برای او بنویسد یعنی سوره ۱۰۸ قرآن که موسوم است بسوره کوثر . باب بدون کمتترین اعتراض و بدون بیک دقیقه توقف قلم برداشت و تفسیری بر این سوره نوشت بطوریکه فرستاده دولتی را دواوری در سر عارض و از هوش رفت البته تأثیر نوشتن تفسیر جدیدی بدون تأمل آنهم بر سوره که معنای آن مبهم و تاریک باشد میبایستی سید یحیی را کاملاً متحیر سازد . اما چیزی که بیشتر موجب تعجب او شد این بود که در این تفسیر بیاناتی را دید که خود

(۱) سوره یوسف اشتباه است چنانکه در چند جمله بعد تصریح شده که سوره کوثر است .

پس از افکار زیاد برای آن عباراتی یافته بود و بهیچکس اظهار نکرده بود یعنی برای سه آیه و تصور میکرد خود تنها کسی است که موفق بکشف آنها شده است ولی در اینجا بیسباب برخورد و یگلی منقلب گشته بمنزل خود مراجعت نمود "

و جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی چنین مینگارند :

" حاجی سید جواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقاسید یحیی اکبر انجال سید جعفر کشفی بود و بعلم و فضل اشتها داشت و مخصوصا محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول بحضرتش وثوق کامل حاصل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ازتفاع یافت و خلق کثیر از عالم وتاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقاسید یحیی ازس احوال رامختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازاین معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت . محمد شاه طیب الله ثوابه بوساطه میرزا الطاف علی پیشخدمت ازسید خواهش نمود که دراین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجملة حاجی سید جواد مفرمود که چون جناب آقاسید یحیی بشیراز وارد شد چند

مجلس بحضور مبارك مشرف شد و سئوالا تيكه از هرباب داشته جواب هريك را كتباً و لساناً اخذ مينمود و هر مجلس كه مشرف ميشد بر مراتب خضوع و خشوع او ميافزود معذلك اظهار تصد^{يق} نهي نمود و گويا منتظر رؤيت چيزي ديگر بود ولي مهابت و بزرگواري حضرت كه قلب او را پر کرده بود و سراپاي وجود شر^ا احاطه نموده بود مانع بود كه خود چيزي معروض دارد تا آنكه وقتي بمن بسبب محرميتي كه حاصل شده بود اظهار داشت كه آيا ممكن است كه تصرفي از تصرفات خارقه انسان مشاهده نمايد و مقصود شان اينكه من چيزي خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقاسيد يحيى مثل اينحال مثل كسي است كه بر مائده شخص بزرگي حاضر باشد و آنشخص از اغذيه لطيفه و اشربه لذيذه و فواكه طيبه از هر صنف براي او برخوان حاضر نمايد و او در اين اثنا چيزي از قبيل فوم و بصل طلب نمايد . بحقيقت من از اين وساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارك مشرف شدي هر چه خواهي بهرس و هر چه در دل داري طلب نما و بالجمله پس از قليل شبى كه مقرر بود آنشب بحضور مبارك مشرف شود . جزوي از سئوالات مشكله و مسائل مفصله كه نوشته بود با خود آورد و فرمود اين مسائل چندى است از حضرت سئوال نموده ام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقديم نمائى و جواب طلب كنى . چون شب گذشت

وصحبت بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا
 و قدری جلوس حضرت به بیت خود برای استراحت عسودت
 فرمودند من جزوه سئوالات حضرت وحید را در حضور خود ش
 بخلام آنحضرت که نامش مبارک بود دادم و گفتم همین حال
 این جزو را بحضرت ده و از قول من عرض کن این سئوال
 جناب آقا سید یحیی است و بر سبیل مطایبه گفتم عرض کن
 آقا سید یحیی است نه برگه چمندر و مقصود حاجی سید جواد
 از این عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب تدقیق و تسریع
 در جواب از حضرت باب بود . باری حاجی سید جواد میفرمود
 چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستمسد
 ادای صلوٰه گشتیم ناگاه مبارک آمد و جزوه بخط حضرت
 آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود .
 حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن
 مرور نمود . حالی غریب باو دست داد با اینکه جبل وقار
 بود حرکاتی مشعر بخت مانند میل برقص از او ظاهر و متبادر
 شد . گفتم جناب شما را چه میشود ؟ فرمود جناب حاجی
 سید جواد من قریب یک هفته است که بنوشتن این سئوالات
 مشغولم و امشب از اول لیل آنحضرت چهار پنج ساعت
 تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار
 پنج ساعت هم آنحضرت در بستر خواب استراحت فرمودند

تورا بخدا این اجوبه را که کتابی است صین درجه مقدار
از وقت مرقوم داشته اند وبالجملة حضرت وحید باکمال
یقین وایمان بپروجرده و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ
پدر حاجی سید جعفر مشهور بکشفی کیفیت مجاهده و مراتب
معلومات خود را بمیرزا الطغعلی پیشخدمت مرقوم نمود که
او تقدیم حضور محمد شاه نماید .

در کتاب فروع الحی شرحی درباره آقا سید جعفر کشفی و جناب آقا سید یحیی وحید مرقوم گشته خلاصه آن را اینقرار

جناب آقا سید جعفر کشفی فرزند آقا سید اسحاق علوی موسوی
است و آقا سید اسحاق مذکور از داراب فارس که مسکن او بوده
با صطهبانات منتقل گشته سکونت اختیار نمود و آقا سید جعفر
در آنجا در سال ۱۱۸۰ و اندی متولد گردیده و تحصیلات
مقدّماتی خود را در آغاز سنّ جوانی در آنجا نموده ولی جذبات
باطنیه او را از فارس به نجف کشانید و در آنجا مشغول ریاضت
شده و چند سالی بمراقبه و مجاهدت در این سبیل گذرانید
و معروف بداشتن علوم باطنیه و کشف کرامات گردید و تألیفات
بنام تحفة الطوک و سنابرق و رق منشور و بلد الامین و کفایسه
و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و
عرفان متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور گردید و در چند
شهر مانند نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و

اصطهبانات درهریک خانه وعائله تشکیل داده واز او اولاد واحفاد بسیار بوجود آمد که عده از آنها درمراتب علم و دانش ترقی نموده درردیف علما ووعاظ مشهور قرارگرفتند (۱) ودرسال ۱۲۶۰ هجری که حضرت باب بمکه عزیمت فرمودند جناب آقاسید جعفر آنحضرت راملاقات نمود ودرسال ۱۲۶۷ دربروجرد وفات یافت وجمله (غاب نجم الصلی) مساده تاریخ فوت اوگردید . جناب آقاسیدیحیی نجل جلیل ایشا ازعیال یزدی بود که درشهر یزد متولد گردید (۲) ودرایام صغیرسن وجوانی تحصیلات علمیه نموده ودرمراتب فضل و دانش بسرعت ترقی نموده وازافاضل علما ووعاظ بی همتا

(۱) درکتاب شرح حال شیخ مرتضی انصاری ص ۲۷۲ مذکور است : (سید صبغة الله کشفی فرزند سید جعفر معروف بکشفی بن ابی اسحاق موسوی دارابی بروجردی ازعلماء شیعه وفقهاء امامیه متولد نجف اشرف وازشاگردان صاحب جواهروشیخ بود ودرکربلا دارفانی راوداع گفته و کتابی بنام بصائرالایمان یادرة الصغافی تفسیرائمة الهدی در دوپا سه جلد تدوین کرده پدربزرگوارش یکی ازمتبحرین وعلماء موشکاف وازموجبین این مذهب که شهرتی بسزادارد و آثارقلبی اومعروف است . تولدش در ۱۱۸۹ و بسال ۱۲۶۷ رحلت نموده و دوازده فرزند ازوی بجای مانده .

(۲) سال تولد آنجناب رابقرینه سال شهادتش درنیریزکسه بسال ۱۲۶۶ واقع گردیده ودرآنوقت چهل ساله بوده اند میتوان یقین نمود که درسال ۱۲۲۶ بوده است .

گردیده شهرت بسزائی بهم رسانید و مخصوصاً در فضا صحبت و تقریر و قدرت استدلال دارای شجاعت و نیروئی بی نظیر گردید و نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و به کثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت که در یزد که مسقط الرأس آنجناب بود متأهل گشته و در آنجا سکونت اختیار نمود و سپس در نیریز فارس نیز بعد از ازدواج کرده تأسیس خانه و عائله نمود و در هر دو شهر دوستان و ارادتمندانش بسیار شدند و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری سفری بطهران رفته و در خانه برادرش آقاسید اسحق در محله امامزاده یحیی ورود نموده و مدتی اقامت کرد و غیر ظهور حضرت باب بسمع ایشان رسید و یوسیله میرزا لطفعلی پیشخدمت شاهی از جانب محمد شاه و صدراعظم مأوریت یافته بشیراز جهت تحقیق امر حضرت باب عزیمت نمود و سه بار بحضور آنحضرت مشرف گشت در مرتبه اول حضرت راجوانی نورانی متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه دیده و خود را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشانرا با خود در یک رتبه تصور نمود و در مرتبه ثالث پی بسد ریای علم الهی برده خویشرا جاهل و آنحضرت را عالم حقیقی مشاهده نمود و بمقام عالی از ایمان و عرفان رسیده توسط میرزا لطفعلی پیشخدمت نامه ای بمحمد شاه و حاجی میرزا آقاسی درباره حقانیت آنحضرت نوشته ارسال داشتند.

همچنین به علماء یزد و نیریز که از آنجمله شیخ عبد العلی ابوالزوجه اش از علمای مشهور و محترم نیریز بود شرحی مرقوم داشت و چون حضرت باب او را امر بسیر و سفر و تبلیغ فرموده بودند دیگر صبر و قرار از او سلب شده نخست از شیراز بیرون رفتن با والد خود آقاسید جعفر کشفی مذاکره و ابلاغ حجّت نموده و بکامل ترین وجه اقامه دلیل و برهان نمود .

جناب حاج معین السلطنه تبریزی در کتاب تاریخ خود چنین آورده اند که جناب آقاسید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان مینمود اول آنکه حضرت امّی است و تحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله و مطالب علمیه عویصه مقاصد را بنهایت مختصر و مفید ادا مینماید که از عهده دیگران خارج است . سوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه به کلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مأرب و غیرها بدع و مخصوص بخود اوست و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی بحبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد . چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المشکل بیش از سطر بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کامل بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد و لیس

علماء مجبورند که شرح آن مطلب را در مباحث مفصله بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خط که آنحضرت را مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسند و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که در تمام شئونش آشکار و ممتاز از دیگران میباشد بدرجه ای که قیام و قعودش ابداً به نشست و برخاست سائرناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائرناس نیست و بدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه ناهار اوست و در شام هفت لقمه غذا میل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دو لقمه غذای یک مرد اکول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلیسش مساوی میآشامند اگرچه آنشخص از طبقه دانیه باشد (و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شمائل بابیه قرار دادند و اینطایفه بکثرت شرب چای معتاد شدند مابین جهال انام شهرت یافت که بابیه بدان چای مردم را بابی مینمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب سیر از امیرالمؤمنین و از سید الساجدین حکایت شده است .
 انتهى

جناب آقاسید یحیی در صفحات بروجرده ولرستان ضمن
 وعظ و بیان بطریق حکمت از معارف امر جدید سخن میگفت
 و مردم را متنبه میساخت . بعد از بروجرده باصفهان نزد
 برادران خود آقاسید سینا مدرس مدرسه کاسه گران (۱)
 و آقاسید عیسی که بتجارت منسوجات مشغول بود رفته
 و از آنجا باردستان نزد خواهر خود رفته آنگاه به یزد جهت
 ملاقات عائله و ابلاغ امر مبارک بمردم و همچنین برادران
 آقاسید علی واعظ و آقاسید حسن رفت و پس از چندی بطهران
 مسافرت نموده امر مبارک را به آقاسید اسحق برادر خود
 و بعضی علمای دیگر آنشهر ابلاغ نموده سپس بخراسان
 عزیمت نموده و پس از ابلاغ امر به قزوین رفته نزد خواهرش که
 زوجه حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود قریب ششماه توقف
 نمود و از آنجا برای زیارت حضرت نقطه اولی پیاده بماکو
 شتافت و پس از تشرف و زیارت لقای مبارک در عین شدت برف
 و سرما بطهران بازگشته در بیت مبارک حضرت بهاء الله
 ورود نموده و باجمعی از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره
 و غیره مؤانس و معاشر گشت و همه جا چهارا امر مبارک را بمرتا

(۱) مدرسه کاسه گران واقع در میدان کهنه اصفهان و از بناهای
 قدیمی زمان صفویه است که اکنون نیز در ایرو محل سکونت جمعی از
 طلاب علوم دینی میباشد . بانی این مدرسه حکیم الطک از اطبا
 و فضیلابی زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بود . طاست

از هر طبقه ای ابلاغ مینمود و سفری مجدداً به یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز توقف داشت آقاسید عبدالمعظم تبریزی که از بقیة السیف اصحاب قلعه و مردی شجاع و دلیر بود از نزد حضرت نقطه اولی توقیمی و حرز هیکل بزرگی بایامی از جانب آنحضرت برای جناب آقاسید یحیی آورده ابلاغ داشت (۱)

(۱) آقاسید عبدالمعظم از اهل آذربایجان و در واقعه قلعه شیخ طبرسی جزء اصحاب بود و با شهامت و شجاعت بی نظیری بدفاع از حق قیام نموده و عاقبت جان سلامت بدر برد. بحق مستخلص گردید و به گونه‌ای استخلاص او بطوریکه در کتاب ظهور جلد ثانی مندرج است بطور خلاصه از این قرار است که چون پس از خاتمه قضیه قلعه و گرفتاری و اسارت حضرت قدوس و اصحاب بهر یک تکلیفی شاق درین آزار آنها نمودند در آن میان بسید عبدالمعظم تکلیف و اجبار نمودند که آب دهان بصورت حضرت قدوس اندازد و او قدری تأمل کرده آب دهان خود را حاضر نموده و نظری بر است و چپ انداخته بیک بار بصورت سرتیپ عباسقلی خان که در نزدیکی او ایستاده بود انداخت و سرتیپ عصبانی گشته شمشیر کشید و به گماشتگان خود دستور داد او را با شمشیر پاره پاره نمایند در این هنگام توپچیان تبریزی که با توپخانه حاضر آن دستگاه بودند بحمايت بسید قیام نموده مابین آنها و عباسقلی خان و همراهانش گاریمشاجره کشید و آنها دست بشمشیر و تفنگ بردند و توپچیان نیز توپها را با سرب و باروت انباشته آماده گرز ارشدند و مهد یقلى میرزا چون وضع کار را وخیم دید میانجی‌گری نموده آنها را با پند و نصیحت آرام کرد و بسید در آن میانه جان سلامت بدر برد و بعد از یزد و قیام جناب آقاسید یحیی از جمله اصحاب دلیر آنجناب بود .

در کتاب لائل سبعه که در ماکو از قلم مبارک حضرت اعلی
نازل شده راجع بجناب وحید چنین می فرمایند :

" و نظر کن در عدد اسم " فرد متفرد و وحید متوحد که احد^ی
از مخالف و مؤلف منکر بر فضل آن نیست و کل مقرند بر علو
او و سمو او در حکمت و نظر کن در شرح کوشر و سائر نوشتجاتی
که از برای آن ظاهر شده و استدر اک علو شأن او را عند الله
نموده " .

و نیز در توفیق مبارک خطاب به محمد شاه و مقام استدر لال بر حقیقت
امریع چنین میفرمایند :

" و از آنجائیکه خداوند در دنیا از برای هر امری دو شاهسند
قرار داده عرفا و علمای دوست بسیارند ولی آنهائیکه معروف
حضورند طیبیده بمثل جناب آقا سید یحیی و جناب آخوند
ملا عبد الشافی و از بیانات این امرستوال فرموده تا آنکه آیات
و نوشتجات را بحضور آورده گما هو حقه بیان نمایند و این
هر دو یکی شیل از ظهور او را شناخته و یکی بعد از ظهور او
هر دو از خلق و خلق من مطلقند از این جهت اختیار
ایشان شد "

و همچنین در کتاب کتاب یقان حضرت بهاء اچنین مینویسند:

..... و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان
خود بودند *

در کتاب عقاید بعضی از دانشمندان صفحه ۳۹ مندرج است:

ژیلبرت Gilbert رمان نویس فرانسوی در مجله
Le journal asiatique مجله آسیائی که سال

۱۸۷۳ در عارسی چاپ شده مینویسد:

(محمد شاه همینکه خیر ظمهور و اظهار امریاب را شنید یکی از
علماء مورد اطمینان خود را بنام دارابی برای تحقیق از چگونگی
امر شیراز فرستاد تمجید فوق العاده پادشاه هنگامی
روی داد که شنید که این مأمور عالی ارکه برای درهم شکستن
اصول عقائد باب اعزام شده بود در سلك پیروان مخلص
و جانفشان او در آمده است * .

۴ - عزیمت جناب حمید به طهران

جناب آقاسید یحیی پس از سفر بروجرد و ابلاغ و اغلای امر جدید در آنصفحات بیای تخت عزیمت نمودند که باصحاب قلمه طبرسی ملحق گردند ولی در این هنگام حضرت بهاء الله از سفر مازندران مراجعت فرموده و ایشانرا آگاه فرمودند که انضمام باصحاب بواسطه محصور بودن قلعہ طبرسی بقوای دولتی دیگر میسر نیست از اینجهت خیلسی محزون بودند ولی بزیارت حضرت بهاء الله وتشرف بمحضر آنحضرت تسلی یافته و اکثرا اوقات خود را در محضر مبارک میگذرانید و در بیت مبارک بملاقات و معاشرت باجمعی از مهمین اصحاب حضرت نقطه اولی مؤانس و مجالس بود و روزی جناب ملاعادی گزل مراغه ای مشهور بنام ملا علی سیّاح که حسب الامر حضرت اعلی بالنیابه از آنحضرت عازم زیسارت تربت حضرت باب الباب وسایر شهداء قلعہ طبرسی بسود پس از اكمال مأموریت در بین طریق بطهران ورود نمود و در بیت مبارک حضرت بهاء الله وارد شد و جناب آقاسید یحیی که در آنجا حضور داشت اورا دیده و پس از آنکه دانست کسه بر حسب امر مبارک حضرت اعلی بزیارت تربت پاک شهد انائل شده خود را بروی پاهای او که گل آلود بود انداخته و عاشقانه

میوسید و محاسن خود را بگل ولای میمالید .
 از بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء در سفرنامه امریکا

بخاطر دارم وقتی که طفل بودم در طهران در بیرونی پهلوی جناب آقاسید یحیی وحید نشسته بودم دیدم میرزا علی سیاح باتاج و عصای درویشی و پاهای برهنه پرازگل وارد شد یکی پرسید از کجا میآئی گفت از قلعه تا کو و حضور حضرت اعلیٰ فوراً حضرت وحید خود را روی قدم سیاح انداخت و گریه کنان محاسن خویش را به گلگهای پای ایشان میمالید که از کوی محبوب رسیده با آنکه حضرت وحید شهیر و شخصی جلیل بود آن قسم نزد بندگان درگاه الهی ^{مینمود} خضوع

و در کتاب تذکرة الوفا حضرت عبدالبهاء در بیان شرح حال جناب طاهره میفرمایند :

روزی جناب آقاسید یحیی وحید شخص فرید روح المقربین له الفدا حاضر شدند و در بیرونی نشسته جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم جناب وحید آیات و احادیثی نظیر فرید از دهان می افشاند آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود بفتة طاهره مهیجان آمده گفت

یا یحیی فات بعمل ان کنت ذا علم رشید
 و جناب حاجی میرزا جانی ملاقات خود را با جناب وحید

چنین نقل مینماید

بعد از اوقاتى چند ثانياً بملاقات آقاسید یحیی در طهران مشرف شدم و در سیمای عظیم او چنان علامات قوت و بزرگواری مشاهده نمودم که نه در سفر اولیه خود بطهران و نه در هیچ وقت دیگر دیده بودم . دانستم که این نشانه ها دلالت دارد

بر نزدیک بودن جدائی او از این عالم و مکرر در اثنا صحبت از اوشنیدم که میفرمود این آخرین سفر من است و مراد یگر نخواهید دید و بیشتر اوقات بصراحت یا باشارت این مطلب را میگفت و زمانی هم در حضور جمعی فرمود که اولیاء الهی قادرند که حوادث و وقایع آتیه را پیشگوئی نمایند و قسم به محبوبی که روحم در قبضه قدرت اوست من قادر هستم که محل و چگونگی قربانی خود را و کسیکه مرا به قتل خواهد رسانید بگویم و پیشگوئی کنم . چه قدر بزرگ و عظیم است این فدا که کشته شوم و خون من در سبیل ارتفاع کلمه حق بسر خاک ریخته شود . (نقل از ذیل کتاب مطالع الانوار)

۵- ورود جناب وحید یزدی در حوادث آن :

جناب وحید پس از سفرهای خود به شهرهای قم - کاشان - اصفهان - اردستان - اردکان و چند محل دیگر در بیوم اول جمادی الاولی از سال ۱۲۶۶ به شهر یزد وارد شدند . یوم ورود آنجناب به یزد جمعی از اعیان و علما و اهالی شهر از ایشان استقبال نموده و سپس منزل ایشان محل ورود خاص و عام گردید و شب و روز جمعیت کثیری به محضر آنجناب رسیده و از بیان و عرفان ایشان

بهره کافی نصیبشان میگردید . در ابتدا به تلویح و اشاره
و بعد از چندی بصراحت و آشکارا بشارت ظهور جدی را
بعموم ابلاغ می نمودند و در نتیجه جمعی از مخلصین سابق و
مؤمنین لاحق پروانه وار در اطراف آن شمع افروخته الهی
اجتماع نموده و خود را حاضر و آماده برای همه گونه نصرت
و قیام واقdam نمودند . از شهرها و قراء و قضبات اطراف یزد
نیز جمعی بشهر آمده از استماع کلام و سخنان پر شور و انجذاب
آنحضرت منجذب گشته برای فداکاری حاضر شدند و مدت
چهل روز این رفت و آمد نفوس و پذیرائی از واردین امتداد
یافت و عده کثیری برای ایثار جان و فداکاری حاضر گشتند
و در اینحال جمعی از علما و رؤسای قوم که از مشاهده این
اوضاع و احوال برانگیخته شده و با خشم و غضب فراوان بر این
اوضاع میگریستند تدریجا قوم را بضدیت و مخالفت واداشته
مفصومها یکی از آنان موسوم به نواب میرزا عبدالحی که
از علما و ارکان طایفه شیخیه بود با آنکه در ابتدای ورود جناب
وحید به یزد دم از صحبت و حمایت جناب وحید میزد و در اثر
مصاحبت آنجناب از امر جدید مطلع گشته اظهار ایمان مینمود
بنحوی خود را منجذب با مرجلوه میداد که نام پسر خسرو را
علیمحمد بنام حضرت اعلی نامید و جناب وحید را تشویق
و تحریز به اعلاء و انتشار امر مینمود ناگهان بابخبر و کینه

پیشرو اعدا گشته و بتحریر عوام الناس پرداخت و ابتدای -
این لجاجت و کینه جوئی او را ز این جا آغاز گشت که یوم پنجم
جمادى الاولى آنسال که روز اعلان و اظهار امر حضرت اعلی بود
با اول نوروز مصادف گشته و برای بابیان و وعید بزرگ بود و جناب
وحید در منزل خود جشنی بزرگ و شایسته برپا نموده و عده
زیادی از علما و اعیان و اهالی شهر بدیدن آنجناب رفته
شور و نشور جدیدی بوجود آوردند . نواب که از مجلس
حاضرین در آن مجلس بود حقد و حسادت خود را آشکار
ساخت و با تعرض جناب وحید گفت شاه مملکت نیز چنین سفره
مهنائی نمی گسترده و تصور میکنم این جشن شاهانه تنها برای عید
نوروز نیست بلکه برای تجلیل از عیدی است که تعلق بخود
شما دارد نه عید رسمی ما جناب وحید در پاسخ او فرمودند
بلو "عاشقان هر دمی و وعید کنند عنکبوتان مگس قدید کنند"
و حضار از این جواب که خست و لذت نواب را میرسانید و همه
از آن مطلع و آگاه بودند بنهایت متعجب گشته و با نگاههای
تمسخر آمیز با ونگریسته زیر لب خندیدند و این امر بر او سخت
گران آمده از جای برخاست و نزد علما و ارکان شهر رفته
شکایت و سعایت نمود و از طرف دیگر جناب وحید فرصت را
مشتتم شمرده در آن مجلس حقیقت امر را ظاهر و آشکار ساخته
و با دلیل و برهان ثابت نموده عموم را منجذب تعالیم جدید

ساخت و این امر شهرت یافته جمعیت زیادی بآنجناب رو آوردند
و معاندین و دشمنان او نیز همه جاشهرت دادند که آنجناب
باتهور و شجاعت بی نظیری تعالیم جدید سید باب را در حضور
علماء و روحانیین اثبات نمود بطوریکه احدی جرئت تکلم
و اظهار امری نیافت . هر چند با این اظهارات علماء در شهر
و اطراف مردم را بر علیه جناب وحید تحریک نمودند ولی این
امر سبب شد که جمعی نیز در پی تحقیق برآمده در زمره اهل
ایمان درآمدند و قیام بخدمت و نصرت کردند . و با آنکه در
سحایت و شکایت جمعی از متعصبین که بتحریک نوآب برانگیخته
شده بودند و آقاخان ایروانی حاکم یزد را که جوانی بی تجربه
بود با خود همراه کرده وعده ای را از عوام تحریک نمود هوازهر
سو آشرفتنه و فساد آشکار گردید تا آنکه حاکم مزبور جمعی از
گماشتگان و فرایشان را برای دستگیری و احضار جناب وحید
فرستاد و در بین راه عده ای از ارازل و اوباش نیز بآنها
پیوسته رو بخانه جناب وحید نهادند و کار بزد و خسورد
و مقاومت اصحاب کشید و در نتیجه مأمورین و فرستادگان حکومت
منکوب و مخدول گشته خائبا و خاسرا بدار الحکومه بازگشتند
و حاکم در صدد تهیه استمداد و قوا برآمد که بخانه جناب
وحید هجوم نماید . جناب وحید که از نیت و تصمیم حاکم
مستحضر گشتند ناگزیر در خانه خود قرار گرفته و دیوارها را محکم

نموده و برای دفاع خود را آماده و مهیا ساخت و بطوریکه
 پیش بینی شده بود ناگهان جمعیت و فرستادگان حاکم با
 تفنگ و آلات حربیه روی آورده خانه را محاصره نمودند .
 در این موقع محمد عبد الله که از اشخاص شجاع و دلیر محل بوده
 و چند مرتبه با حکومت بجنگ و ستیز برخاسته و در آن روزها
 مخفی از انظار در محلی میزیست ناگهان از خفا بیرون آمده
 و با همراهانش بحمايت جناب وحید قیام کرد و با فریاد
 یا صاحب الزمان چنان بر جمعیت انبوه مخالفین حمله نمود
 که همه آنها اسلحه را گذاشته پابفرار نهادند و شخص حاکم
 نیز از ترس جان خود بقلعه نارین گریخته و با گماشتگان خود
 بآن محل پناه برده سنگرها ترتیب دادند و محمد عبد الله
 بخانه جناب وحید درآمده بمحض آن جناب وارد و کلمه ایمان
 بر زبان آورده خود و همراهانش را حاضر برای خدمت و نصرت
 امر معرفی نمود و اجازه خواست که بقلعه نارین هجوم برده
 حاکم و همراهانش را ازین بردارد . جناب وحید با و اجازه
 ندادند و فرمودند اگر چه قیام و اقدام تو دشمنان را پراکند
 ساخته و مرا از خطر محفوظ داشتی ولی ما سر محاربه و قتال
 با مردم نداریم و توهم لازم است از شهر خارج شوی و مطمئن
 باش که دشمنان تا وقت مقدر نمیتوانند کوچکترین آسیبی بمانند
 برسانند . اوعلى الظاهر اطاعت نمود ولی همینکه از حضور

آنحضرت خارج شد آتش غیرت و حمیت او شعله ور شده تنها گذاشتن جناب وحید را در دست اعدا نظیر و گذاشتن حضرت سید الشهدا در صحرای کربلا در دست اعدا دانست لذا بخلاف قلعه نارین هجوم برده و حاکم و همراهمان را در قلعه محصور داشت و راه وصول هرگونه کمکی را بقلعه گیان بست و از طرف دیگر نواب جمیت زیادی از اشرار را تحریک نموده و خانه وحید را به محاصره گرفتند جناب وحید که حال را بر اینضوال مشاهده فرمود ناگزیر آقا سید عبدالمطیم تبریزی را که شمه ای از احوالش قبلاً ذکر گردید و در بین اصحاب معروف به سید خالدار و از بقیة السیف اصحاب قلعه و صوت مهبیبی رسد داشت و در اینموقع برای نصرت و کمک در خدمت آنجناب بود فرمودند بر اسب سواری آن جناب نشسته و با چهار نفر دیگر از اصحاب شجاع از خانه بیرون رفت و بر حسب دستور جناب وحید مردم را نصیحت نموده گفت ایها الناس ما باکسی سر نزاع و قتال نداریم و با دولت و ملت نیز یافی و ما اغسی نیستیم بلکه این امر دین و ظهور صاحب الزمان موعود در اخبأ و احادیث و آیات قرآنی است که همه با خواندن دعای فرج منتظر آن بزرگوار بوده ایم اکنون این سید بزرگوار که عالمی بی نظیر و تمام شما از علما و عوام و همه ابقات بمقامات رفیعہ او آگاه هستید با کمال انقیاع و بیزاری از مقامات

د نیوی شمارا بایمان و عرفان آن مرکز سعادت راهنمائی
 مینماید و قصد قتال و خونریزی و جهاد ندارد چرا فریب
 ریاست طلبان دنیا را خورده و به ازیت و آزار فرزندان
 رسول الله برخاسته اید و شمشیر بر روی چنین شخصی
 بزرگواری و همراهانش کشیده اید . قسم بخدای یگانه اگر
 دست از شرارت نکشید و متفرق نشوید فقط هفت نفر از لیران
 اصحاب را امر میفرمایند تا همه شمارا از دم تیغ گذرانده بکلی
 از بین ببرند و من خود با این چهار نفر دمار از روزگار شما
 برخواهم آورد . این وعد و وعید هارا که سید خالد اریسا
 نهایت صلابت و شدت و صدای رسا ب مردم اعلام نمود در آنها
 مؤثر واقع شده از اعمال خود پشیمان و متفرق شدند و چون
 نواب مزبور این خبر را شنید و دانست که مردم متفرق گشته اند
 حیله دیگر اندیشیده مردم را به جنگ و ستیز با محمد عبد الله
 تحریک نموده آنها را روی قلعه نارین فرستاد و موقعی آن جمعیت
 رسیدند که حاکم و همراهانش که در قلعه محصور بودند
 با محمد عبد الله بجنگ و زد و خورد مشغول بودند و از این طرف
 هم جمعیت انبوه مردم رسیده و محمد عبد الله و همراهانش
 در میان دو دسته مخالف قرار گرفته گوله بیای او اصابت
 نموده مجروح گشت و بیفتاد . برادرش او را برداشته و بر حسب
 تقاضایش رو به عمارت جناب وحید آوردند و همراهانش دست

از جنگ با حاکم و گماشتگانش کشیدند و دشمنان او را تعاقب کردند ولی نرسیدند و جمعیت اشرار و او با شش به تحریک نواب و دستورها حاکم مجدداً در خانه جناب وحید را محاصره نموده و با اسباب و آلات جنگی مانند شمشیر و تفنگ شروع به هجوم نموده مزاحمت سختی ایجاد نمودند . جناب وحید ناگزیر بدفاع گشته و جناب ملا محمد رضا منشادی که بعداً بلقب رضی الروح شهرت یافت فرمودند : باشش نفر از اصحاب از خانه بیرون آمده آنها را دور سازند لذا این دسته کوچک با فریاد و تکرار الله اکبر یک مرتبه بآنها حمله نموده و جنگ سختی در گرفت و از صف مخالفین هفت نفر کشته شده و جمعی مجروح شده و آن جمعیت انبوه شکست سختی یافته منہزم گشتند و هفت نفر اصحاب مزبور سالما به خانه جناب وحید مراجعت نمودند (و این واقعه در روز ۲۷ جمادی الثانی از سال ۱۲۶۶ واقع گردید) و در مراجعت ملاحظه نمودند که محمد عبداللہ در حالیکہ جراحات برداشته بر زمین افتاده است او را با خود خدمت جناب وحید بردند و در آنجا با جناب وحید صرف غذا نمود و تدریجاً جراحاتش التیام یافته چندی مخفی بود ولی بعداً بدست دشمنان گرفتار شده بقتل رسید .

در این مدت که سه شبانه روز جنگ و زد و خورد بین جناب

وحید و اصحاب با مخالفین که حاکم و نواب و همراهانش بودند روی داد عده ای از اصحاب و مجاهدین بقتل رسیده و قریب سی نفر از مهاجمین نیز کشته شدند و برخی از اصحاب بچنگ اشرار گرفتار شده دم توپ گذاشتند تا آنکه بدستور حاکم و نواب بر عده مهاجمین افزوده شد و خانه جناب وحید را سخت احاطه نمودند و کار بر اصحاب سخت گردید و بعضی از نفوس نیز تاب مقاومت نیاورده و قصد نمودند که خارج شده متفرق شوند لذا جناب وحید دستور فرمودند اصحاب متفرق شوند و خود آنجناب نیز مصمم بر عزیمت بسمت نیریز گشتند و با زوجه خود وداع نموده و دستور فرمود که مشارالیه با دو فرزندش سید اسمعیل و سید علی محمد بخانه پدر سرود و سپس آثار و نوشتجات خود را به حسن نام که نوکر و خادم ایشان بود داده سفارش فرمود که باتفاق یک نفر دیگر از اصحاب با اسب سواری از راهی غیر معروف بخارج شهر و طرف مهربیز رفته و در محلی که معین نمودند بانتظار بماند تا خود آنجناب با و برسد و حسن چون از خانه بیرون آمده و مقداری از آن راه را پیمود صدای همهمه و گفتگوی مردم را از دور شنید و ترسید که مبادا گرفتار شده باشیاء و آثاری که همراه دارد دست یابند لذا عنان اسب را برگردانیده راه دیگری را در پیش گرفت ولی در این لحظه جمعیت مردم ناگهان متوجه او شده و او را

شناختند و اسب او را هدف گوله قرار داده دستگیرش ساختند
 و او را نزد حکومت برده و روز بعد طبق دستور حاکم او را با
 توپ بسته هلاک نمودند . در آن هنگامه چون فراشان
 و میرغضبان خواستند او را از پشت به توپ به بندند خواهش
 نمود که از جلوی سینه به بندند تا با چشم خود به بینند
 چگونه توپ را آتش میدهند . و از طرف دیگر جناب وحید
 بلافاصله بمداد ز رفتن حسن از خانه خارج شده با دو نفر از
 اصحاب دلیر معروف به غلامرضا بزرگ و غلامرضا کوچک
 و یکنفر از علما و دو فرزند خود سید احمد و سید مهدی از همان
 راهی که به حسن دستور فرموده بودند عزیمت نموده و همینکه
 بمیماد گاه رسیدند حسن را ندیدند و دانستند که گرفتار
 دشمنان شده است ناگزیر پیاده بطرف نیریز بسرعت حرکت
 نمودند و شبانه هفت فرسنگ راه را طی نموده چون روز رسید
 در کوهها مغفی شدند و حاکم یزد چون از عزیمت جناب
 وحید آگاه شد جمعی از سواران مسلح برای دستگیر نمودن
 و یا کشتن ایشان فرستاد که بسرعت از عقب شتافتند و خانه
 جناب وحید را تصرف نموده هر چه یافتند بفارت بردند و خانه
 را خراب و ویران ساختند . سواران نیز پس از طی چند
 فرسنگ بآنها نرسیده مایوس مراجعت نمودند و علاوه بر حسن
 مذکور که به توپ بستند چند نفر دیگر از اصحاب نیز گرفتار

شده بعضی هارا بقتل رسانیده و بعضیهارا شکنجه و عذاب
نموده پس از دریافت مبالغی آزاد ساختند .

۶- ورود جناب وحید بر نی ریز

(وَقَصَى لَآيَامِ إِلَى أَنْ اجْتَمَعَتْ فِي حَوْلِ الْوَحِيدِ شَرِيْمَةٌ)
(مِنْ قَرِيَةِ الَّتِي بَارَكَهَا اللَّهُ بَيْنَ الْقُرَى وَدَفَعَ إِسْمَهَا فِي اللَّحِجِ)
(الَّذِي كَانَ أُمَّ الْكِتَابِ عَنْهُ مَقْصُولًا) سورة البصير

جناب وحید و همراهمان که بسرعت راه میپیمودند خود را بنا
تحمل زحمات و مشقات زیاد به یوانات فارس رسانیده و جمعی
از طبقه علما و بزرگان آنحدود که از دوستان آنجناب بودند
بملاقات ایشان مسرور و از بیانات شان استفاده نموده با امر
جدید ایمان آوردند و از شاه میر آنها آقا شیخ اسمعیل
شیخ الاسلام بود . جناب وحید با جمعی از همراهمان که
از یوانات بآنجناب پیوسته و در سلك مؤمنین درآمدند به فسا
رو آوردند . اما اهالی آنجا از توجه بآنجناب روگردانیده
ایمانی نیافتند . ولی ایشان در طی طریق هر جا که برای
استراحت توقف میفرمودند به مسجد رفته و اهالی را بظهور
جدید و امید یع بشارت میدادند تا بقریه رونیز رسانیده
چند روزی اقامت فرموده و بسیاری از نفوس را منجذب با امر
مبارک ساختند و بالنتیجه جمعی کثیر از نفوس مستعیده بد

طول طریق بانجناب رو آورده و کلماتش را تصدیق نموده
 به نصرت و معاضدت برخاستند . بدین ترتیب با جمعی از
 همراهان خود به نزدیک نیریز رسیدند و چون اهالی آن
 تشریف آوردن جناب وحید خیر شدند جمعی باستقبال شتافتند
 از آنجمله شیخ عبدالمطی از اعظام علمای محل و پدر عیال
 آنجناب بود (۱) که با قریب صد نفر از طلاب علوم دینی از
 شهر بیرون آمدند و همچنین ملا باقر امام جماعت و ملا
 عبدالحسین پیرمردی هشتاد ساله و بکثرت علم و عبادت
 مشهور بود و ملا علی کاتب و میرزا حسین قطب کدخدای
 محله بازار با همه بستگانش و میرزا ابوالقاسم از اعیان شهر
 و خالوزاده حاکم و حاجی محمد تقی از تجار معتبر و مشهور که
 بعد ابلقب ایوب شهرت یافت و دامادش میرزا حسینی و
 همچنین میرزاتقی و میرزانورا و میرزا علیرضا و آقانام ولد
 حاجی علی از محله سادات هم یک با جماعتی از بستگان خود

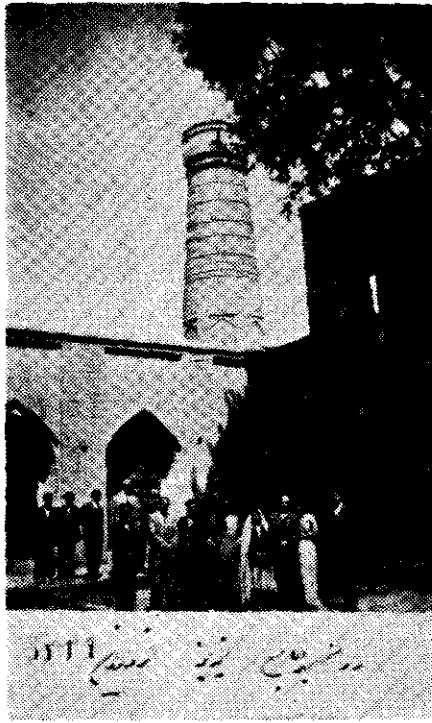
(۱) دختر حاج شیخ عبدالمطی که عیال جناب وحید بود مسما
 به صغری که چند سال قبل از اظهار امر حضرت رب اعظمی
 باز دواج آنجناب در آمده و مؤمنه بود از او پسری داشتند بنام
 سید اسمعیل که پس از شهادت پدر مادرش شبانه او را با تفاق
 برخی از خویشاوندان مؤمن بقصبه امهالیه بانات واقع در شش
 فرسنگی جنوب غربی نیریز آورده در آنجا زندگانی نمودند و این
 در آنجا بزرگ شده بنام حاجی محقق در آن صفحات معروف شد
 و پسر او شیخ المحققین در سنی متجاوز از هشتاد سال اکنون حیات

بعضی در روز و بعضی در شب با استقبال آمده و مقدم آنجناب را گرامی داشتند .

از طرف دیگر حاجی نزین العابدین خان حاکم نیریز که از متولین و متنفذین محل و دارای اقوام و جمعیت زیاد بود با آنکه قبلاً در همه جا جناب وحید را بداشتن علم و تقوی می ستود در این موقع طریق عداوت پیش گرفته و به مستقبلیین پیام سخت داده تهدید نمود که از ملاقات و التحاق بجناب وحید دست بردارند و الاً شدیداً مجازات خواهند شنید ولی آن جمعیت اعتنا ننموده به قضیه رونیز رو آورده و بسا نهایت انجذاب بملاقات آنجناب نائل گردیدند .

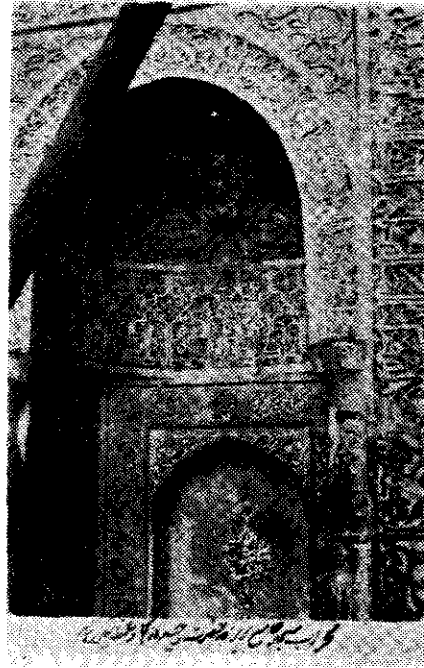
جناب وحید و همراهان از قضیه مذکور بطرف مقبیره پیرماد که خارج از قضیه اصطهبانات است رسیده یکی دو روز توقف نمودند و با آنکه ملائمت های قضیه از ترس حاکم نیریز مردم را ممانعت نمودند محذک بیست نفر از اهالی آنجا به همراهان آنجناب پیوسته و تا نیریز مرافقت نمودند . و آن جمعیت در معیت آنجناب چنان با شور و انجذاب در حرکت بودند که ملا عبدالحسین پیاده در رکاب آنجناب می شتافت . جناب وحید و همراهان از مستقبلیین و غیره با شور و سروری فراوان غروب روز پانزدهم از ماه رجب سال ۱۲۶۶ وارد نیریز شده و به محله چنارسوخته که خانه و عائله آنجناب در آنجا

بود ورود فرمودند و قبل از آنکه بخانه خود بروند با همسان
لباس سفر و جمعیت همراهمان به مسجد جامع کبیر ورود کرده
بر منبر آن مسجد که معروف به منبر امام حسن بود نشسته و در
حالیکه دو نفر از اصحاب با شمشیر برهنه در دو طرف ایستاده
بودند بوعظ و نصیحت پرداخت و بشارت ظهور جدید و امسر
بدیع را بحاضرین و مستمعین که متجاوز از دو هزار و پانصد نفر
بودند ابلاغ و شرح تشریف خود را بحضور حضرت اعلی و حقانیت
آنحضرت بیان فرمود و ضمناً حاضرین را متذکر داشتند که از
قرینه حال پیدا است که حاکم محل از این اجتماع و توجه ناس
هراسان و بغض و کین در دل گرفته و بمنازعه و مخاصمه
برخواهد خاست و کاربیزاع و جدال خواهد کشید و بیایات
و مصائب جهت شما ببار خواهد آورد بهتر آنستکه از اینجا
بزودی بیرون بروم تا شما دوستان من در آتش دشمنی و کینه
او مبتلا نگردید . جمعیت از شنیدن بیانات مهیجه و مؤثره
آنجناب پنهان بهیجان آمده بودند که هر کس هرگونه اسلحه
از شمشیر و تفنگ همراه داشت بیرون کشیده و خود را حاضر
برای همه گونه کمک و نصرت نمودند و حتی جمعی از نسوان
که در آن اجتماع عظیم حضور داشتند صد ارا به گریه و شیون
بلند نموده و از خروج آنجناب ممانعت بعمل آوردند و
خود شانرا حاضر برای دفاع و فداکاری نمودند . در اینحال



مسجد جامع
نوریز

محراب مسجد جامع
نوریز





جناب وحید پذیرفتند که مدت يك هفته در آنجا توقف نمایند
 وفی الحین قریب بچهارصد نفر با آنجناب بیعت نموده و امر
 اعلی را بجان و دل پذیرفتند که از جمله آنها میرزا جعفر
 برادرزاده حاج زین العابدین خان بود که با کمال وفاداری
 بنصرت قیام نمود سپس بخانه خود تشریف برده و رفت آمد
 مردم شروع گردید و همه روزه بر منبر برآمده و مردم را بشاهرا
 معرفت و هدایت رهبری میفرمود و بیشتر اوقات خود را در مسجد
 بوعظ میپرداخت و مردم استفاده از محضر آنجناب را مفتنم
 شمرده و جمعی دیگر با مر مبارک ایمان و عرفان کامل حاصل
 نمودند .

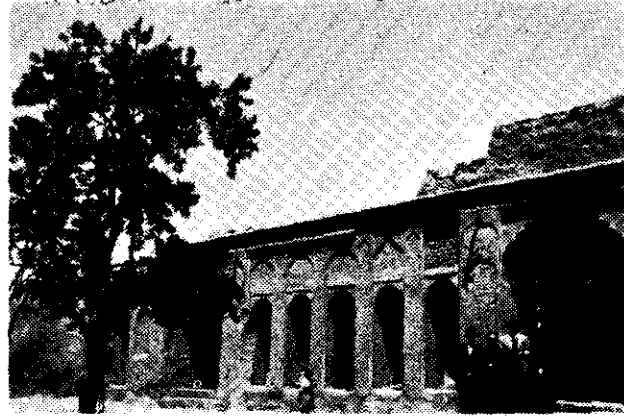
حاج زین العابدین خان حاکم نیریز که حال را بدین
 منوال دید از مال کار اندیشناک شده به آنحضرت پیغام
 فرستاد که نیریز را ترک نموده بمحل دیگری بروند و آنجناب
 فرمودند که مدتی از عائله و بستگان خود دور بوده و آنان باین
 زودی راضی بمفارقت نخواهند شد لذا اگر نصرت و کمکی
 نمی کنید اقلاً راضی بخروج این عبد از خانه و آشیانه ام نشوید
 حاکم مزبور که این جواب شنید بخشم آمده آتشی از بیض
 و کین و دشمنی لجوجانه برافروخت که عاقبت خود او را لهیب
 آن جسم و جانش یکباره بسوخت . و خلاصه آنکه از آنوقع
 بحد بتحریرک امدالی پرداخت که یکباره شورش و بلوا نمود

بطور اجتماع جبراً آنجناب را از شهر خارج نمایند .
 جناب وحید بمسجد تشریف برده بر گروهی کثیر که پای
 منبرش اجتماع نموده بودند بیان حال و مظلومیت خود را
 نموده و آن وضعیت را شبیه بمظلومیت حضرت سید الشهدا
 و ظلم و عدوان حاکم کوفه و مردمان آن سرزمین بیان داشت
 که تمام حضار بگریه درآمده و جمعی از جای برخاسته و عهد
 و پیمان بستند که در نصرت و حمایت آنجناب از نذل جان
 و مال دریغ ننمایند حاج زین العابدین خان چون از این
 قضیه خبردار شد بقریه قارویه واقع در هشت فرسنگی نیریز
 رفته و عده‌ای در حدود هزار نفر تفنگچی جمع آوری نموده
 مهیا گردید که بیک هجوم قاسیانه آنجناب و همراهانش را
 ممدوم سازد . چون این خبر بسمع آنجناب رسید و معلوم
 گردید که خان حاکم در صد دفته و فساد و اهلاک و اعدام
 ایشان و همراهان است دستور فرمود بیست نفر از اصحاب
 اصحاباناتی که در رکاب آنجناب به نیریز آمده بودند در تحت
 قیادت و راهنمایی آتاشیخ هادی فرزند کربلائی محسن بقلعه
 خواجه که در نزدیکی محله چنار سوخته است هجوم برده
 آنجا را تصرف کرده مأمن قرار دهند و در خود محله چنار سوخته
 نیز سنگرها فراهم نمودند و مستعد برای مدافعه در مقابل
 هجوم اعدا گشتند . حاکم نیز با جمعیت مسلح خود شبانه



دولت و امام حضرت سید احمد رضا در قلعہ خواجه

اطاق حضرت وحید در قلعہ خواجه



منزل حضرت احمد رضا در قلعہ خواجه

منزل جناب وحید در شہر نئی ریسن

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

وارد نهریز شده و در محله بازار که مرکز و خانه او بود خانه اش را که مشرف بر مساکن دیگر بود سنگری محکم نموده و تفنگچیان را در خانه های مرتفع دیگر جاداد و جمعی بریاست محمد علیخان شوهر خواهر زن او خانه سید ابوطالب که خدای محله بازار را که در زمره اصحاب جناب وحید بود بتصرف آورده سدگرم نمودند و از اماکن مزبور که بر محله چنارسوخته مشرف بود بنای تیراندازی به محله چنارسوخته گذاشتند . اولین کسی که مورد اصابت گلوله قرار گرفت آخوند ملام عبدالحسین بود که برای اطلاع از وضعیت اطراف بیستم قلمه برآمد و ناگهان گلوله پهای او خورده مجروح گردید و جناب وحید نامه تسلیم آمیز برای او مرقوم داشتند و از اینکه اول کسی است که در سبیل الهی مورد صدمه ای واقع گشته او را تبریک گفتند . حاج زین العابدین خان از طرفی خانه و مسکن اصحاب را گلوله باران مینمود و از طرف دیگر به تطامع و تهدید اصحاب جناب وحید پرداخته و اخبار مدعیه نشر داد که بعضی از نفوس ضعیفه طاقت نیاورده خود را از جمع اصحاب خارج نمودند و جناب وحید ناگزیر خود با عده ای در پاسی از آغوش بقلمه مذکور تشسریف برده متحصن گشتند . و در آن موقع عدد اصحاب هفتاد و دو تن بشمار آمد و حاج زین العابدین خان با برادر بزرگتر خود

علی اصغر خان و قریب هزار نفر مسلح اطراف قلعه را محاصره
 نموده و زد و خورد را آغاز نمودند و چندین بار بقصد تصرف
 قلعه هجوم آوردند و در هر نوبت بدستور جناب وحید
 معدودی از اصحاب از قلعه بیرون آمده با شمشیر کشیده
 چنان بر آن گروه تاختند که عده ای مقتول و مجروح بجای
 گذاشتند رو بفرار نهادند و آن چند نفر اصحاب مظفر و منصور
 گشته بقلمه بازگشتند . و در این محاربات از اصحاب نفوسی
 که بشهادت رسیده یکی تاج الدین زارع و کلاه نمد مال
 و دیگری زین العابدین که بزهد و ورع مشهور و مصروف بسه
 زینل فرزند اسکندر زارع بود که از قرار معلوم هر دو نفر یکی
 بعد از دیگری حامل پیام جناب وحید برای خان حاکم بودند
 که دست از ظلم و ستم کشیده اصحاب را که جزایمان بظهور
 قائم آل محمد گناهی ندارند بحال خود واگذارند و لسی
 آنها را به محض خروج از قلعه دستگیر و باصدمات زیاد نزد
 حاکم بردند و هنوز پیام حق را ابلاغ ننموده آنها را بشدیدی^{بین}
 وجهی بقتل رسانیدند و یک نفر دیگر آقامیرزا ابوالقاسم بود
 که برپام قلعه باصابت گلوله مجروح گردیده و پس از چندی
 از اینجهان درگذشت .

در اینموقع فیروز میرزا نصرت الدوله عموی ناصرالدین شاه
 والی جدید فارس از طهران رهسپار شیراز گشت و خبر شکست

و هزیمت حاج زین العابدین خان و اعوانش اور اسخست مضطرب و پریشان نموده به حاکم مزبور او امر سخت صادر نمود که کار محصورین قلعه رایکسره نماید و اونیز قلعه رابه محاصره شدید گرفته حتی آب را بر روی اصحاب بست و از روی خدعه و تزویر بوسیله یکی از اطرافیان شاهزاده والی فارس بجناب وحید پیام داد که از تحصن در قلعه خارج شده بهر محلی که مایلند بروند جناب وحید با وجواب دادند که بستن آب بر روی ما مانند رفتار اشقیاست با حسین بن علی بهتر آنستکه ابتدا آب را بر روی اصحاب بازکنند و از ظلم و تعدی دست بردارند خان حکمران چون این پیام شنید سخت بر آشفته گفت هرگاه تو مانند حسین بن علی هستی من از شمرین ذ الجوشن کمتر نیستم و از اینجهت معلوم گردید که او جز حيله و تزویر خیالی در سر ندارد و چاره جز مدافعه نیست . لذا جناب وحید شبی دستور فرمودند دو هفت نفر از اصحاب بر مهاجمین که قلعه را محاصره نموده بودند شبیخون زده و شمشیر آبدار بر آنها نهادند و با کمک عده ای دیگر از اصحاب چنان آنها را در آن تاریکی شب شکست داده و مجبور بفرار نمودند که علی اصغر خان برادر بزرگتر حاج زین العابدین خان مقتول و دو پسرش دستگیر گشتند و خیمه و خرگاه او و اموالش کل بغارت رفت و خان حاکم هم از شدت

خوف و هراس براسی پالانی خود را انداخته از ممرکسه بدر برده رو بفرار نهاد و با بقایای افراد شکست خورده خود بقریه قطریه که موطن اسلیش بود گریخت و جمعی از تفنگچیان را به محافظت خود گماشت .

خبر این فتح و فیروزی اصحاب باطراف منتشر گشته سبب شد که عده ای از اهالی برجممیت پیروان جناب وحید پیوستند و آنجناب برای امور داخلی اصحاب انتظاماتی برقرار فرمود و دستور دادند که قلعه را تعمیر و برج هارا برافراشته محکم نمودند و آب انباری ساختند و خیام و خرگاه از حاج زین العابدین خان و همراهانش بدست اصحاب افتاده بود در بیرون قلعه برپا ساختند و اشخاص معینی را برای وظایف مخصوصی تعیین فرمود و حاجی محمد تقی را مأمور فرمود که هر کس طالب پیوستن با صاحب است و مایل است در جرگه اهل ایدان داخل شود باید نوشته ای پابمهر و رقم خود مبنی برگذشت از جان و مال و اهل و عیال و حاضر بودن برای فداکاری بسپارد . از این رو وضعیت اصحاب نظم و نسقی جدید یافته و در اثر مواعظ و خطابات آنجناب همه آنها در مراتب عرفان و ایمان بمراتب عالی رسیده و حاضر برای همه گونه فداکاری و از خود گذشتگی شدند و شهسرت آنجناب و اصحاب فداکارش بتمام اطراف رسیده و همه مردم را

د چاراهجاب و شگفتی نمود حاج زین العابدین خان
 قضایا را با اغراق و مبالغه بوالی جدید فارس نگاهشت
 و نامه را بوسیله ملا باقر نامی از نزدیکانش با مبلغی از نقود
 بعنوان پیشکش برای والی فرستاد ولی اودربین راه صحرا
 در قلعه ای موسوم به هودشتک که مرتع احشام ایلات بود
 بدست حاج شیخ اسمعیل شیخ الاسلام بواناتی که در زمره
 یاران دلداده و شیفتگان جناب وحید بود و با اجازه آنجناب
 جهت انجام مهمی بآن سمت رهسپار بود دستگیرشده
 خود او و نامه را نزد حاجی اکبر نام گدخدای رستاق گه
 در دوفرسنگی نیریز است برده باوسپرد که نزد جناب وحید
 بفرستد اونیز آنشخص را نزد جناب وحید برده و موقوفه را
 شرح میدهد حضرت وحید اورا امر به توبه مینماید و اوقبول
 نمیکند و میفرمایند او را بحال خود گذارید . اویسزای اعمال
 خود خواهد رسید . چون از قلمه بیرون میروند سپاهیان
 حاکم بخیال اینکه او از خان حاکم فرار کرده و به اصحاب قلمه
 پناهنده شده و حالا از قلمه بیرون آمده است اورا دستگیر
 نموده بقتل میرسانند . چون حاج زین العابدین خان بر
 این قضیه اطلاع حاصل نمود نامه دیگر با پیشکشها نزد
 والی فرستاد و به ملاها و پیشوایان روحانی شیراز نیز
 نامه ها نوشت و درخواست کمک و مساعدت نمود . ملاها هم

نزد والی فریاد و فغان برآورده و تمنای اقدام فوری نمودند
لذا والی دستور داد دو فوج سرباز و سوار قدیم و جدید
عمدانی و غیره بسرداری شجاع الطلک نوری سرکرده سواران
شیرازی و سرتیپ مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه قراقرزو
باسه عراده توپ و مهمات جنگی زیاد با سرعت روانه نیریز
گشتند و بحاکم آنجا نیز دستور داد که هرچه میتواند از
تفنگچیان و تیراندازان کوهستان اطراف نیریز جمع آوری نموده
بکمک اردو حاضر نماید و در وقتا بر اصحاب هجوم بزنند
و همچنین بجمع روسای سلحشور عشایر نوشته و تأکید نمود
که با سربازان در قلع و قمع اصحاب همکاری نمایند و با این
ترتیب جمعی کثیر در حدود پنج هزار نفر از مردان رزم آور
قلمه را محاصره نموده و استحکاماتی بوجود آوردند و
محاصرین را بشلیک توپ و تفنگ بستند و چند بار هجوم
نمودند ولی کاری از پیش نبردند حتی در حین اشتعال نائز
جنگ یکنفر از جوانان اصحاب با دلیری و شهامتی بی نظیر
از قلعه خارج شده و در بین سپاهیان دشمن شمخال را
از دست شمخال چپ گرفته و با ضرب گلوله شمخال توپچی را
از پای در آورده و شلیک توپ را موقوف گردانید و چون پاسی
از شب گذشت بر حسب دستور جناب وحید یکنفر از اصحاب
بنام غلامرضا یزدی باتفاق دو هفت تن از پیروان و سالخوردهگان



درخت چنار که
خیمه جناب وحید
در کنار آن افراشته
میشد .

منظره اطباق
جناب وحید در
قطعه خواجهه .



1. The first part of the document discusses the importance of maintaining accurate records of all transactions and activities. It emphasizes that this is crucial for ensuring transparency and accountability in the organization's operations.

2. The second part of the document outlines the various methods and tools used to collect and analyze data. It highlights the need for consistent and reliable data collection processes to support effective decision-making.

3. The third part of the document focuses on the role of technology in data management and analysis. It discusses how modern software solutions can streamline data collection, storage, and reporting, thereby improving efficiency and accuracy.

4. The fourth part of the document addresses the challenges associated with data management, such as data quality, security, and privacy. It provides strategies to mitigate these risks and ensure that data is used responsibly and ethically.

5. The fifth part of the document concludes by summarizing the key findings and recommendations. It stresses the importance of ongoing monitoring and evaluation to ensure that data management practices remain effective and aligned with the organization's goals.

6. The sixth part of the document provides a detailed overview of the data collection process, including the identification of data sources, the design of data collection instruments, and the implementation of data collection procedures.

7. The seventh part of the document discusses the importance of data quality and the various factors that can affect data quality, such as data entry errors, missing data, and data inconsistency. It offers practical tips for ensuring high-quality data.

8. The eighth part of the document explores the role of data in decision-making and the various ways in which data can be used to inform organizational strategy and operations. It emphasizes the need for data-driven decision-making to achieve organizational success.

9. The ninth part of the document discusses the importance of data security and the various measures that can be taken to protect data from unauthorized access, loss, or theft. It highlights the need for robust security protocols and regular security audits.

10. The tenth part of the document addresses the issue of data privacy and the various regulations and standards that govern the collection, use, and disclosure of personal data. It provides guidance on how to ensure compliance with these regulations.

11. The eleventh part of the document discusses the role of data in organizational performance and the various ways in which data can be used to monitor and improve organizational performance. It emphasizes the need for data-driven performance management.

12. The twelfth part of the document concludes by summarizing the key findings and recommendations. It stresses the importance of ongoing monitoring and evaluation to ensure that data management practices remain effective and aligned with the organization's goals.

13. The thirteenth part of the document provides a detailed overview of the data analysis process, including the identification of data analysis objectives, the selection of data analysis methods, and the implementation of data analysis procedures.

14. The fourteenth part of the document discusses the importance of data visualization and the various ways in which data can be presented to facilitate understanding and decision-making. It highlights the need for clear and concise data visualizations.

15. The fifteenth part of the document explores the role of data in organizational innovation and the various ways in which data can be used to identify new opportunities and drive innovation. It emphasizes the need for data-driven innovation.

16. The sixteenth part of the document concludes by summarizing the key findings and recommendations. It stresses the importance of ongoing monitoring and evaluation to ensure that data management practices remain effective and aligned with the organization's goals.

17. The seventeenth part of the document discusses the importance of data governance and the various measures that can be taken to ensure that data is managed in a consistent and controlled manner. It highlights the need for clear data governance policies and procedures.

18. The eighteenth part of the document addresses the issue of data integration and the various ways in which data from different sources can be combined to provide a more comprehensive view of the organization's operations. It emphasizes the need for effective data integration strategies.

19. The nineteenth part of the document discusses the role of data in organizational risk management and the various ways in which data can be used to identify and mitigate risks. It highlights the need for data-driven risk management.

20. The twentieth part of the document concludes by summarizing the key findings and recommendations. It stresses the importance of ongoing monitoring and evaluation to ensure that data management practices remain effective and aligned with the organization's goals.

21. The twenty-first part of the document provides a detailed overview of the data management process, including the identification of data management objectives, the selection of data management methods, and the implementation of data management procedures.

22. The twenty-second part of the document discusses the importance of data backup and recovery and the various measures that can be taken to ensure that data is protected and can be restored in the event of a disaster. It highlights the need for robust backup and recovery strategies.

23. The twenty-third part of the document explores the role of data in organizational compliance and the various ways in which data can be used to ensure that the organization is compliant with applicable laws and regulations. It emphasizes the need for data-driven compliance.

24. The twenty-fourth part of the document concludes by summarizing the key findings and recommendations. It stresses the importance of ongoing monitoring and evaluation to ensure that data management practices remain effective and aligned with the organization's goals.

اصحاب با ندای رعد آسای الله اکبر بر سپاهیان اردو
شسیخون زده و جنگی سخت درگیر شد و جمعی دیگر از
اصحاب نیز بکمک شتافتند و معرکه عظیمی برپا شد و رزمی
سخت در گرفت و باران گلوله از طرف اردو بر اصحاب جانفشان
میریخت و مدت هشت ساعت این زد و خورد بطول انجامید
و در حالیکه غرش توپ از اردو گوشه‌ها را کرمینمود صدای زنان
اصحاب که از بامهای خانه‌ها در قصبه مردان خود را بکارزار
تشویق و تشجیع مینمودند بگوش میرسید و بی در پی ندای
تکبیر از مرد و زن بلند بود و بالاخره اردو شکست سختی
خورد و عقب نشینی و فرار سربازان و تفتنگچیان این رزم خونین
را پایان داد و اصحاب به قلمه مراجعت نمودند در حالیکه
قریب شصت تن از اصحاب شجاع و فداکار در آن میدان
قتال بشهادت رسیده و عده ای نیز در حدود سی و دو نفر
زخمه‌ار شده بودند .

پس از این شکست عجیب که از این عده قلیل بر آن جمع
کثیر وارد شد همه اهالی و ساکنین آن حدود دانستند که
با جنگ و ستیز از عهده آن عده از جان گذشته بر نخواهند آمد
لذا روسای اردو و حاکم مزبور با هم مشورت نموده متفق گشتند
تا بذیل حيله و تزویر که همیشه اسلحه اشخاص عاجز و ناتوان
بوده متشبهت گشته و ظاهرا دم از صلح و آشتی بزنند

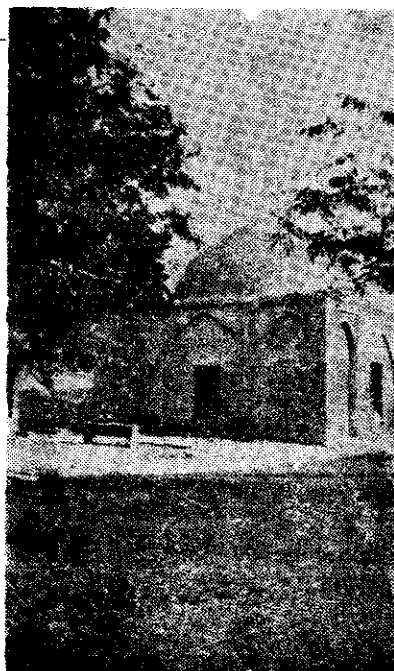
باینجهت پیامی بحضور جناب وحید فرستاده و نامه محبت آمیز
 نوشتند و از آنچه واقع گشته عذرخواهی نموده خود را حاضر
 برای جبران مافات نشان دادند و بر قرآن عهد و پیمان نوشته
 مهور و مسجل داشتند که دیگر گرد مخالفت و منازعت نرفته
 و از آنجناب تقاضا نمودند که با چند نفر از یاران خود بار دو
 وارد شوند و حقیقت امر و حقانیت آنرا بفهمانند تا کل بحمایت
 قیام نمایند . باین ترتیب چون فرستادگان با قرآن و عهد و
 پیمان بحضور جناب وحید رسیدند و ایشان قرآن مهرشده
 و نامه سران اردو را ملاحظه نمود قرآن را بوسیده این آیه را
 تلاوت نمودند انا لله و انا الیه راجعون و با آنکه بخدعه
 و تزویر و سرّ ضمیر آنان واقف و آگاه بود با اینحال فرمودند
 ما قول آنها را با احترام قرآن قبول میکنیم تا آنها خود از خدعه
 و تزویر خودشان شرمسار شوند و ما حقیقت امر را بار دیگر برای
 آنها اشکار سازیم . باین جهت باتفاق پنج نفر از اصحاب
 از جمله ملاعلی مذهب و حاجی سید عابد که بمدا نفاق نمود
 بسمت اردو رهسپار گشت و اصحاب عموماً نگران بودند
 و اعتمادی بقول و قرار روسای اردو نداشتند و از آنجناب استدعا
 نمودند که از رفتن نزد آنان بگذرند ولی پذیرفته نشد و سه
 جمعیت اصحاب دستور فرمود که دست از جنگ بدارند و در
 انتظار باشند تا خبر برسد .

چون جناب وحید و همراهان بار دو نزدیک شدند
از طرف حاج زین العابدین خان و شجاع الملک و دیگر
سران اردو و افراد سپاه مورد استقبال قرار گرفته و در خیمه
مخصوصی پذیرائی نمودند و شب اول با کمال مهربانسی و
احترام رفتار کرده و کرسی و عطا گذاشتند و سخنان آنجناب
گوش فرا داشتند سخنان و خطابات ایشان چنان مؤثر
و نافذ گردید که تدریجا سپاهیان تحت تأثیر قرار گرفته
بسیار متأثر شدند و حاج زین العابدین خان از آن وضعیت
نگران شد که مبادا جمعیت اردو بر مراتب مظلومیت آنجناب
اعتراف نموده و اوضاع دیگرگون شود بنابراین باروشسای
اردو تباہی نموده و قرار انجام کار را بروز بعد محول داشتند
و چون روز دیگر رسید و آنجناب خواست از اردو بیرون بیاید
مصاحبت نمودند و تا مدت سه روز این وضع طول کشید
همه روز سران و افراد اردو در هنگام نماز با آنجناب اقتدا
کرده و ایشانرا مولا و مقتدای خود میگفتند و از طرف دیگر
اصحاب چون دیدند از صلح و مصالحه خبری نرسید ناراحت
شده بر اردو حمله نمودند و سران سپاه نزد آنجناب شکایت
نمودند و ایشان علت حمله اصحاب را توقیف خویش بیسان
فرمود و بالاخره قرار تارکه جنگ داده شد که جمعیت هر دو طرف
متفرق شوند و از آنجناب خواستند که نامه ای مرقوم دارند

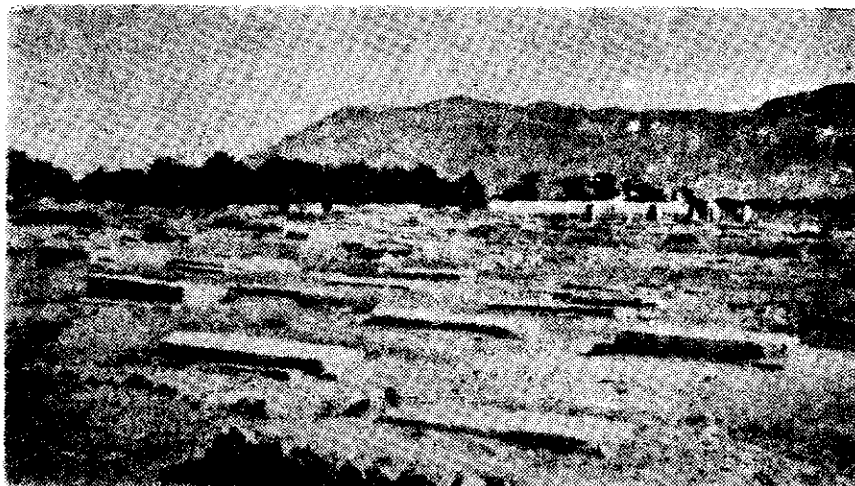
و با صاحب دستور فرمایند که اسلحه خود را گذاشته و قلمه
 را تخلیه نمایند و هر کس بمسکن خود برود و جناب وحید
 بهمین ترتیب نامه را مرقوم داشتند ولی نامه محرمانه
 دیگری هم مرقوم داشته حیل و تزویر و نفاق دشمنان را بیان
 داشته و دستور فرمودند که جمعی از اصحاب شبانه بر اردو
 شبیخون زنند و آنها را در دم شکنند و هر دو نامه را حاجی
 عابد که از اصحاب و همراه جناب وحید وارد آمده بود
 سپردند که با صاحب برساند و او از روی ترس یا طمع خیانت
 نموده هر دو نامه را نزد سران سپاه برده ارائه داد و آنها
 از این پیش آمد سرور گشته هر دو مکتوب را خواندند و نامه
 ازلی را که امر به تفرق و تشتت با صاحب فرموده بودند بدست
 آوردند که با صاحب تسلیم نموده و سفارش و تأکید در تفرقه
 بنمایند. حاجی عابد نیز خیانت نموده نامه را رسانید
 و با صاحب اطمینان داد که سپاهیان سر صلح و مسالمت دارند
 و تفرق و تشتت شما بدستور آنجناب لازم و ضروری است لذا
 اصحاب نیز اطاعت نموده اسلحه را ریخته و همگی از قلمه و
 سنگ خراج شده بسوی قصبه روی نهادند و در همان حال
 فورا سپاهیان سنگرها و قلمه را تصرف نمودند و جمعی از
 بستگان حاج زین العابدین خان که بر حسب دستور او کین
 کرده بودند راه را بر آنها بسته و اصحاب ناچار بعد اقصیه

شده و با کمال یأس و تأسف بعضی با اسلحه و بیشتر آنها
 چون اسلحه خود را ریخته بودند با چوب و سنگ در حالیکه
 همه صدای خود را به ندای الله اکبر بلند نمودند بجنس
 و دفاع پرداختند و بسیاری مقتول شدند و جمعی مجروح
 گشته خود را بشهر رسانده و در مسجد جامع که سنگرمین و
 قلعه مهمی برای آنان بود با افراد دشمنان بزد و خورده
 پرداختند . ملاحسن نامی که از همراهان حاکم بود بر
 مناره مسجد رفته و اصحاب را که بآن سمت میرفتند هدف
 گلوله قرار میداد یکی از اصحاب بنام ملاحسین خود را بمناره
 رسانده او را هدف گلوله ساخت و اصحاب بمسجد
 رو آورده و از آنجا بخانه و بافهای خود رفته متواری گشتند
 و منتظر بودند که از جانب جناب وحید چه دستوری میرسد
 در اینحال بدستور حاکم و سران سپاه عده ای از سربازان
 و انبوه اشرار مأمور دستگیری افراد اصحاب که هر یک در گوشه
 و کناری متفرق شده بودند گشته و هر کس را که بدست آوردند
 بزنجیر کشیده و اموالشانرا تاراج و بیخارت بردند حتی دستور
 دادند زنها و اطفال آنان را هم اسیر کرده بیاورند و این
 دسته مهاجم از اشرار چنان در انجام این اعمال قاسیانه
 بظلم و ستم رفتار کردند که برخی از زنان خود را بچاه انداخته
 هلاک ساختند و آنها چندین زن را پستان بریده و چندین

طفل شیرخوار را که در گهواره آرمیده بودند با سرنیزه تفنگ
 برسینه اش فرو برده از زمین بلند نموده و بمسافتی دور
 افکندند و چهل نفر از زنان را در غاری از کوه محبوس داشته
 و آتش زده سوزانند و خانه ها را بنوعی خراب کرده و
 اثاثیه را بخارت بردند که حتی چوبهای در و تخته را از جا
 کنده بردند و محله چنار سوخته را که مسکن اکثر اصحاب
 و پیروان جناب وحید بود چنان ویران نمودند که تا سالها
 بعد از آن واقعه بهمان حال ویران و بایر باقی بود . قلعه
 خواجه را نیز خراب و ویران نموده با آتش بیداد سوختند
 و تمام اسرا را از زنان و مردان و اطفال بزنجیر کشیده باره
 آوردند و چون حاج زین العابدین خان و سران سپاه ^{سپاه} بوا
 قسمی که خورده بودند در قتل حضرت وحید که آرزوی قلبی
 آنان بود مرد بودند عباسقلی خان نامی از صاحب منصبان
 سوار که در قساوت قلب مشهور و چند نفر از بستگانش در آن میدان
 بقتل رسیده بودند خود را برای اینکار حاضر نموده و روز دیگر
 اعلان نمود که هر کس بستگانش در این واقعه بقتل رسیده برای
 انتقام و قصاص حاضر شده و از سید یحیی بهر طریق که مایل است
 انتقام خود را بگیرد . ملا رضا برادر ملا باقر که بدست حاج
 شیخ اسمعیل شیخ الاسلام بواناتی گرفتار و بقتل رسیده بود
 و همچنین آقاخان پسر علی امیرخان برادر حاج زین العابدین



مدفن حضرت
وحید درکنار
بقعه سیه



مدفن جمعی از شهسودا

4

خان که بدست اصحاب بقتل رسیده بود و صفر نام که برادرش شعبان مقتول شده بود بقصد انتقام وارد خیمه جناب وحید گشته و ملارضا بانهایت شدت و قساوت ابتدا اعمامه سیادت را از سر جناب وحید گرفته بگردن ایشان بست و چنان بسختی و شدت مشتی بر پیشانی آنجناب نواخت که ایشان مد هسوس گشته و بر زمین افتادند و جمعیت مردم با هرچه که در دست داشتند از چوب و سنگ ضربت های سخت بر آن جسم لطیف وارد آورده و جسد مطهرش را بصحرا کشیدند و زنها و مرد ها آنها احاطه نموده و کلماتی که در آن حالت جانگداز کسه روح ملکوتیش در پرواز بود بر لب و زبان می آورد مانند آخرین نغمه ای از یک آهنک غم انگیز که با کمال نری و آرامی در آن فضای لایتناهی پراکنده میشد میشنیدند .

ولی در آن صحرای پر وحشت و اضطراب که محشر کبری پیا شده و مصداق یوم یفر الصرء من اخیه و صاحبته و بنیسه ظاهر گشته بود کجا گوش شنوائی که آن نغمات الهی را بشنود و دلی گو که بر مظلومیت آن مظهر کمال و جلال بلرزد و چشمی نه که قطرات اشگی بر آن همیکل نازنین نثار نماید گوئی همه دلها در پرده سیاهی فرورفته بود . لهم اعین لا یبصرون بها ولهم قلوب لا یفقهون بها ولهم آذان لا یسمعون بها .

در اینحال که شور و نشور و حشر اکبر بیاشده بسود ناگهان درخیم پرعناد بدنها باخنجر بیداد سر آن مظلوم را ازتن جدا نموده و پای جسد مطهر را باطناب بحیوانسی بسته با جمعیت اشرار والواط باکمال بیشرمی درکوچه وبازار گردانیده و سپس نزدیک مسجد مشهور به نظربیکی انداختند و دسته هائی از زن و مرد هلهله کنان با زدن سنگ و چوب آن جسد مطهر را مورد امانت قرار داده سب و لطمه مینمودند و بعد جسد آن مظلوم را که پوشیده ازسنگ و گل ولای شده بود بکنار بقعه معروف به بقعه سید کشیده بخاک سپردند . آنگاه تمام اموال و اثاثیه آنجناب را بفشارت برده و جمعی از اسرا را از مرد و زن و اطفال درکوچه وبازار گردانیده و ازتماشائیان انعام میگرفتند و بعضی از مردان اسرا را دربینی مهار نموده دربازار میگردانیدند و بعضی را میخکوب نموده تازیانه میزدند و بعضی را بردست و پا نعل زده درمما بر گردانیده و تماشائیان هر یک بدلخواه خود ازیت و آزاری وارد میساختند و باین ترتیب بانهایت قساوت و ظلم و بیداد بخیال خود نهضت مظلومانه و قیام و اقدام جناب وحید واصحاب را مغلوب و بیایمان رساندند غافل از آنکه ان جندنا لهم الخالبسون . چه بسیاری از نفوس مقدسه که برای اعلاى امرحق درپنجه

ظلم و بیداد ظالمین و ستمگران گرفتار و مقتول گشته و ظاهراً
مغلوب شده اند ولی اثرات آن فداکاریها بعد اچنانکه
قلوب را منجذب نموده که حق برکسی خود نشسته و بیدادگران
بسزای اعمال سیئه خود رسیده اند .

باری آن جمع ستمگر خونخوار باین اندازه ظلم و جور
قانع نشده عده ای از متولین و بزرگان اصحاب را در حبس
حاکم نگاه داشته و متجاوز از سی نفر مردان و قریب پنجاه
نفر از زنان بیگناه را برشتران برهنه سوار نموده و در اطراف
آنان سر مطهر جناب وحید را که پوست آنرا کنده و با کلاه
انباشته بودند (۱) با رؤس دیگر از شهدا بر سر نیزه افراشته
و سران سپاه در جلو و افراد سرباز و افراد دیگر در عقب
باطیل و دهل در حالیکه دسته مظلومین را در میان گرفته

(۱) پس از جدا کردن سر حضرت وحید از بدن پوست سر را کنده
و پیر از گه نموده با رؤس شهدا بشیر از بردند و سر را در گودالی
افکندند در اینموقع یک نفر زن مقدسه ای معروف به بی بی مادر
آقامیرزا صادق پدر میرزا عبد اله خان و محمد خان خزاعی از
اعیان محل به غلام خود محرمانه دستور میداد در تاریکی شب
آن سر مبارک را آورده در منزل خود در صندوقی محفوظ میداد
و بعد از چند روز آنرا غسل داده در پارچه حریری پیچیده در
جنب جسد مطهر آنحضرت که در قسمت شمالی در زیر دیوار
بقعه سید قباب قرار داده شده بود دفن مینماید و قرار مذکور
آن صندوق را بمنوان يك شی متبرک محفوظ نگاه داشته و
هنوز هم فرزندان آن بانوی محترمه در خانواده خود آنرا متبرک
دانسته محفوظ داشته اند .

بودند شادی گنان به طرف شیراز رهسپار گشتند و بدستور
 والی فارس شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله روز ورود اسرا
 را جشن گرفته و بعیش و عشرت پرداختند و خود والی شخصا
 در عمارت حکومتی نشسته همه اسرا را از نظروى گذرانندند
 و بعضی از آنها را مانند غلامرضای یزدی و شیخ اشویه کش
 را بنهایت شکنجه و عذاب شهید نمودند و کریمانی ابوالحسن
 گاشی ساز و آقا شیخ هادی داعی زوجه جناب وحید و میرزا
 علی و ابولبن حاج زینل و اکبر بن عابد و میرزا حسن و
 برادرش میرزا بابا را در میدان سربازخانه شیراز برده و بآنها
 اسرار در لحن و تبری نمودند چون همه آنها استقامت
 ورزیدند بشهادت رسیدند و بدستور والی فارس تمهید داد
 زیادی رؤس الشهدا را در سه جوال ریخته و بمنوان فتح
 و ظفر و بحالمت ابراز کفایت و درایت در امر عدالت پروری و
 مملکت داری با چند نفر از اسرا برسم ارمغان برای ناصرالدین
 شاه ارسال و اعزام داشت ولی چون بآباد رسیده
 اسرا تدریجا تلف شدند و برای حمل سرها کسب تکلیف از
 اولیای مرکز نمودند دستور رسید که سرهای شهدا را در
 آباده مدفون سازند و اکنون آن محل بنام حدیقه الرحمن
 در قسمت غربی شهر آباده قرار گرفته و از اماکن متبرکه و زیارتگاه
 اهل بهامی باشد و زیارتنامه مخصوص از قلم مبارک حضرت

عبد البها درباره آن رؤس مطهره شرفصدور یافته که عینا در پایان شرح وقایع نیریز درج خواهد شد .

باری جمعی از اسرا را مانند شیخ یوسف و کربلائی میرزا محمد شیر عسگر و تاج الدین را مجدداً به نیریز عودت داده تسلیم حاکم سفاک دادند و او همه روزه یکنفر از محبوسین را بدست فراشان داده در کوچه و بازار میگردانید و در سر هر رهگذری بچوب بسته اقسام شکنجه و آزار وارد مینمودند و بعضی هارا مهار نموده در کوچه و بازار بسرده از مردم انعام میگرفتند و بعضی را با وارد ساختن عذاب زیاد بشهادت رسانیدند .

از نفوس مهمه اصحاب آقاسید جعفر یزدی را که حاج زین العابدین خان قبلا نهایت احترام را نسبت بایشان رعایت مینمود بدستور او فراشان عمامه سیادت را از سر او گرفته مشتعل نمودند و او را دور خانه ها و بازار گردانیده انعام میگرفتند و او را مورد استهزاء و مسخره قرار دادند . و حاجی محمد تقی ایوب را در فصل زمستان برهنه کرده در حوض آب یخ انداخته از هر طرف او را چوب میزدند تا آب حوض از خون رنگین شده مشرف به لاکت میگشت و هردو آنها را با حاج شیخ عبدالحلی و آقاسید حسین که همه از بزرگان محل بودند در یک جا نشانده و اهالی بیچاره و گرسنه

قحطی زده را مجبور میکردند که دسته دسته آمده آب دهن بر روی آن مظلومین انداخته يك چارك نرت و ارزن بگیرند و سید ابوطالب که خداى محله بازار را که مردى متمول و مشهور بود زنجیر کرده بقریه معدن فرستاد و در آنجا بتوسط حاجى سید نصرالله روضه خوان نیریزی مسموم گردید (۱) و چند نفر از اصحاب که برای تظلم و داد خواهی رويه پایتخت آورده بودند در نزدیکی طهران بوسیله یک دسته از کاروان شیرازی شناخته شده و آنها را دستگیر نموده بشیراز آورده بقتل رسانیدند و از آنها فقط زين العابدين نامى خود را بطهران رسانید و باین ترتیب چنان با اسرا و مظلومین وحشیانه و بقساوت و سختی رفتار نمودند که تا آنزمان کمتر نظیر اینگونه حوادث را میتوان در تاریخ بشریت حتی در ادوار قرون وسطی نشان داد و این است مصداق حدیث معروف اسلامی که درباره مظلومیت قائم موعود و اصحابش روایت گردیده است :

" یدلّ اولیائهم فی زمانه و یحرقون و یقتلون و تنهّادى رؤسهم کما تنهّادى رؤس التّرك و الدیلم تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل والرّنة من نسائهم اولئک اولیائی حقاً "

(۱) این حاج سید نصرالله روضه خوان همانست که در شیراز در حضور امام جمعه شیخ ابوتراب نسبت بحضرت اعلى توهین و تحقیر نموده بود .

و در باره آنان کاملاً تحقق یافت .

در کتاب قرن بدیع قسمت اول که ترجمه لوح مـسـسـار ك
 God Passes By است در باره جناب وحید پس
 از ذکرو قایع جانگداز نیریز چنین مرقوم گشته است :
 " نفس مقدس دیگری که بمشهد فدا شتافت و جام بلا را از کف
 ساقی بقانوشید جناب وحید است که در کتاب ایقان بسسه
 وحید عصر و فرید زمان خواننده شده و صاحب فضائل و مناقب
 و فیره بوده و شاخصترین مجاهدی است که تحت لـسـوای
 الهی وارد شده و حضرت باب در رساله دلائل السبـمـه
 مراتب فضل و تقوی و علو علم و سمو حکمت او را بابـسـدع
 بیان می ستایند این نفس جلیل مانند جناب قدوس و جناب
 باب الباب در گرداب رزایا و متاعب لا تحصی گرفتار گردید
 و بنوبه خویش مانند آن دو نجم بازغ افق عرفان و دیگر شهدا
 و جانبازان مازندران بر تبه منیعہ شهادت فائز شد " .

واقعه شهادت جناب وحید در روز ۱۸ ماه شعبان
 از سال ۱۲۶۶ تقریباً چهار ماه بعد از حادثه شهادت
 شهدای سبعمه در طهران و ده روز قبل از واقعه شهادت
 کبری حضرت اعلی در تبریز و در حیوچه اشتمال نائـسـره
 حرب و ستیز در حادثه قیام جناب حجت و اصحابش در زنجـان
 واقع گردید .

زيارتنامه حضرت آقا سيد يحيى وحيد الكبر از قلم جمال مبارك جل شانه
هو القائم على امره والقاهر فوق خلقه

أَوَّلُ مَوْجٍ عَلَىٰ مِنْ بَحْرِ رَحْمَةٍ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ عَلَيْكَ يَا سِرَّ الْفِرْقَانِ وَمُسْتَسِرِّ
الْبَيَانِ أَشْهَدُ أَنَّكَ شَرِبْتَ رَحِيقَ الْوَحْيِ مِنْ يَدِ الْعَيْنَايَةِ وَالْأَلْطَافِ وَ
فُرُتَ بِإِقْبَاءِ مَنْ كَانَ مَوْعُودًا فِي الْكُتُبِ وَالزُّبُرِ وَالْأَلْوَاجِ أَنْتَ الَّذِي
أَجَبْتَ إِذَا رَفَعَ الْيَدَاءُ وَأَقْبَلْتَ إِذَا ظَهَرَ الْأَفُقُ الْأَعْلَىٰ فِي يَوْمٍ فِيهِ أَعْرَضَ
مَنْ فِي نَاسُوتِ الْأَنْشَاءِ عَنِ اللَّهِ مَوْلَى الْوَرَىٰ أَنْتَ الَّذِي وَجَدْتَ عَرَفَ
الْبَاءِ الْأَعْظَمِ إِذْ فَاحَ وَقَمِصَ مَالِكِ الْقِدَمِ إِذْ تَضَوَّعَ أَشْهَدُ أَنَّكَ
نَصَرْتَ دِينَ اللَّهِ وَأَمَرَهُ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ إِلَىٰ أَنْ فَدَيْتَ
نَفْسَكَ فِي سَبِيلِهِ وَشَرِبْتَ أَوْثَرَ الشَّهَادَةِ بِإِسْمِهِ رَحْمَةً وَأَخَذَكَ
سُكْرُ سَلْسِيلِ الْعِرْفَانِ إِلَىٰ أَنْ طُرْتُ بِقَوَائِمِ الْأَيْقَانِ فِي هَوَاءِ
لَمْ يَسْمَعْ فِيهِ إِلَّا هَزِيرَ أَرْيَاحِ عِنَايَةِ رَبِّكَ مَالِكِ الْأَذْيَانِ أَنْتَ
الَّذِي بِمُضْئِبَتِكَ نَاحَتْ الذَّرَاتُ وَبَكَتْ عَيْنُونَ الْمُمْكِنَاتِ أَشْهَدُ
بِكَ ظَهَرْتَ كَمُوزِ الْأَرْضِ وَلِنَالِي الْبَحْرِ وَبِكَ تَزَيْنَ رَأْسُ الْعِرْفَانِ
بِإِكْلِيلِ الْبَيَانِ أَنْتَ الَّذِي أَخَذْتَ الرَّحِيقَ الْمَخْتُومَ أَمَامَ الْوَجْهِ
وَشَرِبْتَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْقِيَوْمِ الْبِهَاءِ الْمُسْرِقُ مِنْ أَوْفَى الْفَضْلِ
وَالْتَوْرِ اللَّأْيُحِ مِنْ سَفَاءِ الْعَدْلِ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ جَاهَدُوا
مَعَكَ وَاقْبَلُوا إِلَىٰ مِنْ أَقْبَلْتَ إِلَيْهِ وَأَعْرَضُوا عَمَّنْ أَعْرَضْتَ

عَنْهُ وَقَامُوا عَلَى نُصْرَةِ الْأَمْرِ مَعَكَ وَفِي ظِلِّكَ وَفَازُوا بِلِقَائِكَ
 وَطَافُوا حَوْلِكَ أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي وَإِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِمَةَ السَّمَاءِ
 بِلثَالِي بَحْرِ تَوْحِيدِكَ وَأَسْرَارِ كِتَابِكَ وَبِرَفْوَاتِ الْمُقَرَّبِينَ
 وَعَبْرَاتِ الْمُخْلِصِينَ فِي هَجْرِكَ وَبِهِدَاةِ الْقَبْرِ الشَّرِيفِ وَ
 الْمَقَامِ الْمُنِيفِ يَا مَنْ تَغْفِرُ لِي وَلِوَالِدِي وَلِمَنْ تَقَرَّبَ
 أَوْ يَنْقَرِبُ إِلَى هَذَا الرَّمْسِ الْأَطْهَرِ وَزَارَهُ أَوْ يَزُورُهُ
 لِيُوجِّهَكَ يَا مَالِكَ الْقَدْرِ أَيُّ رَبِّ أَسْأَلُكَ بِهِ وَ
 بِمَنْ اسْتَشْهَدَنِي سَبِيلِكَ يَا مَنْ تَقْضِي بِي حَوَائِجِي
 وَحَوَائِجَ خَلْقِكَ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِعَهْدِكَ
 وَمِثَاقِكَ وَذَاقُوا حَلَاوَةَ بَيَانِكَ إِنَّكَ
 أَنْتَ الْأَمِيرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

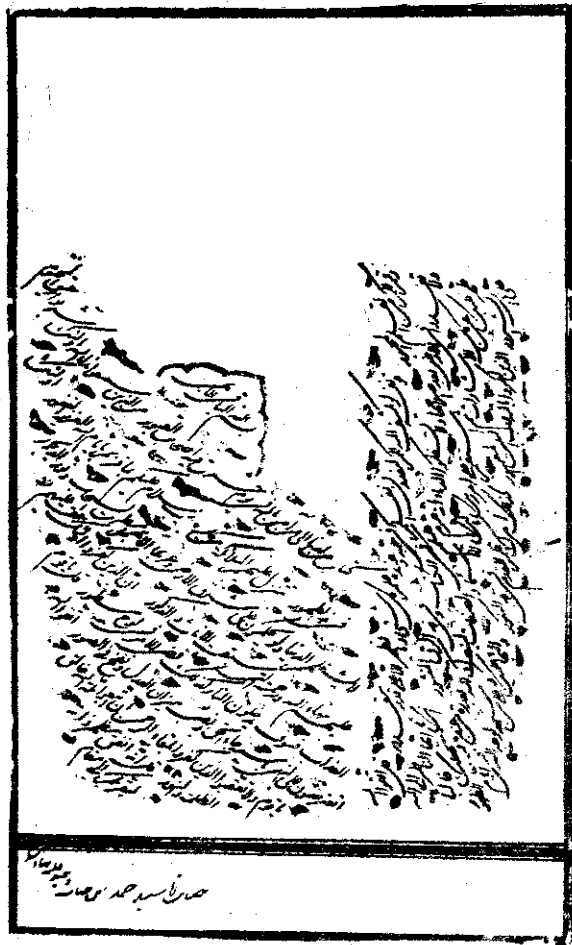
در لوح مبارك كه با مضای میرزا آقا جان خادم اللہ
و بعنوان جناب ملا محمد شفیع نیریزی نازل گشته و تاریخ
۲۵ شهر شوال المکرم از سال ۱۳۰۱ هجری است چنین
میفرمایند :

” و بعد عرض میشود در این یوم احد این خادم فانی
تصد مقام حضرت فرد صمد نموده بعد از حضور تلقاء وجه
فرمودند بجناب شفیع بنویس زیارتی مخصوص حضرت شهید
جناب وحید علیه بهائیس و عنایتی و رحمتی نازل ذکر
ایشان و نفوسیکه فی سبیل اللہ جهاد نموده اند از ظلم اعلی
جاری ” .

۷- چند نفر از همین اصحاب حضرت وحید :

فَهَيِّنَا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْقَرْيَةِ بِمَا صَبَرْتُمْ فِي زَمَنِ اللَّهِ عَلَى الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ
وَبِمَا سَمِعْتُمْ بَأْسَ أَنْكُمْ وَشَهِدْتُمْ بِعُيُونِكُمْ فَسَوْفَ يُجْزِيكُمْ اللَّهُ أَحْسَنَ الْجَزَاءِ
وَيُعْطِيكُمْ مَا تَرْضَى بِهِ أَنْفُسَكُمْ وَيُنْبِتُ أَسْمَاءَكُمْ فِي كِتَابٍ قَدِيسٍ مَكْنُونًا سِرًّا سَمِيحًا

از بزرگان و متمولین نیریز که بخدمت حضرت وحید پیوسته
و تا آخرین دقیقه حیات وفادار مانده و گرفتار ظلم و جور اعدا
گشت جناب حاج محمد تقی بود . ایشان مردی بود تاجر
و متمول و مورد احترام اهالی و شخص حاکم حاج زین العابدین



صاحب السیف محمد بن محمد

خان بود و پس از آنکه در ردیف مؤمنین و یاران جناب وحید درآمد و نصرت و کمک آنحضرت قیام نمود بیشتر مصارف و مخارج اصحاب را در ایام قلمه بعهده خود گرفت و از طرف حضرت وحید مأموریت یافت که هر کس مایل است بجمع اصحاب به پیوند نوشته ای پایمهر مبنی بر حاضر بودن جهت فداکاری و سذل جان و مال در سبیل الهی از او بگیرد و پس از شهسادات مظلومانه حضرت وحید بدست حاکم غدار گرفتار شده بظلم و ستمی بیشمار او را محبوس داشت و همه روزه او را در حوض آب انداخته و چندان با چوب میزدند که آب حوض بخون مبدل میگردد . ممدلك روز دیگر که نوبت سایر اصحاب میرسد که مورد چوبکاری قرار گیرد او خود را بجای آنها معرفی میکرد و صدمات سخت آن بلیه را باز بر خود هموار مینمود و بالاخره پس از تحمل آنهمه مصائب و بلیات اموال و املاك او را حاج زین العابدین خان بجبر و عنف تصرف نموده و او را از شهر خارج کرد و او ناگزیر به شهر یزد روانه شد و چندی در آن شهر سکونت داشت و عاقبت در ایاصی که حضرت بهاء الله درینجا تشریف داشتند بحضور مبارك مشرف گردید و مورد نهایت لطف و محبت آنحضرت قرار گرفت و در اولین روز عید سمعید رضوان و استقرار هیكل مبارك در باغ رضوان آیاتی که از قلم مبارك نازل گردید سورة الصبر بود که بافتخار جناب حاج محمد تقی

است وایشان را بلقب ایوب ملقب فرمودند واینک چند آیه
از آن سوره مبارکه که خطاب بحاجی مشارالیه است در اینمقام
زینت بخش این قسمت از شرح حال ایشان میگردد .
قولمه الاعلی :

” اذا فاذكر في الكتاب عبد الله تقيا الذي آمن بالله في يوم
الذي كان الا مر عن صالح الروح لهما و اعان ربه بما قد كان
مقتدرا عليه حين الذي دخل الوحيد في ارض حب شرقيا
قال يا قوم قد جاء برهان الله بالحق و لاح الوجه ان يا
ملاء الفرقان فاسرعوا اليه ولا تكونوا على اعقاب انفسكم منكم
..... ومن الناس من وفي بعهد الله و اجاب داعي الحق
و منهم من اعرض و كان على الله بغيا و منهم الذي سمى باسم
التقى في الكتاب و آمن بالله ربه و كان بوعدده على الحق و فيا
و حضر بين يدي الوحيد و تمسك بالحروة الوثقى و مات فسرقت
كلمة الله و كان على الدين القيم مستقيما و نصر ربه في كل
الاحوال و بكل ما كان مقتدرا عليه و بذلك جعل الله اسمه
في اسطر البقا من قلم المزمس طوراً و مسته البأساء و الضراء
و احتمل في نفسه الشدائد كلها و في تلك الاحوال كان شاكرا
و صبورا ” .

دیگر از مضمین اصحاب جناب آقا سید جعفر یزدی است که
شخصی بود عالم و واعظ و صاحب ثروت و اعتبار و ساکن در نیریز

و منزلش در محله بازار روی روی منزل حاج زین العابدین خان
 قرار گرفته و مورد احترام او بود و در زمره اصحاب و یاران
 جناب وحید درآمد و تا آخرین ایام در خدمت و نصرت
 آنحضرت بدفاع از حق و حقیقت مشغول بود و پس از آنکه
 جناب وحید شهید ظلم و عدوان ستمگران واقع گردید
 ایشان نیز دچار جور و ستم حاج زین العابدین خان شده
 بطوریکه کماشتگان او عمامه سیادت را بر سر آن سید عالمقدر
 آتش زده و در حال اشتعال بدرخانه ها و دکا کین کشانیده
 از مردم انعام میگرفتند و اهالی او را استهزا و مسخره مینمودند
 و آن سنگ لالان باین اندازه شکنجه و آزار هم قانع نشده
 ایشان و حاج شیخ عبدالملکی و جناب حاج محمد تقی راکه
 همه از محترمین شهر بودند پس از زجر بسیار در برابر جمعیت
 اهالی قحطی زده و گرسنه نشانده و مردم را تکلیف کردند
 که بروی آنها آب دهان بیاندازند و در مقابل یک چارپیک
 از زرت و ارزن بگیرند گویند یکی از آن مردمان گرسنه و
 بیچاره از روی سید بزرگوار خجل شده راضی بانداختن
 آب دهان بر صورت او نشد جناب آقا سید جعفر اورانزود
 خود خواسته فرمود بیا توهم مانند دیگران آب دهان
 بینداز و چارکی از زرت و ارزن بگیر مانعی ندارد من
 با دامن قبای خود پاک میکنم . تا پس از وارد کردن انواع

مصائب و بلیات ایشان را هم باجناب حاج محمد تقی از شهر خارج نموده اموال و املاك اورا تصاحب نمودند و آن دونفس مقدس باتفاق یکدیگر رو به یزد آورده چندی در آنشهر سکونت اختیار نمودند . جناب آقا سید جعفر نیز از نفوس مبارکه ایست که بديك ايام حضرت بهاء الله نائل گردیده و در ايام بخداد تشرف حاصل نموده ایمان بمقام من يظهره^{اللهی} آنحضرت آورد و یکی از الواح مهمه آنحضرت بنام "سورة النصح" که مشتمل بر وقایع ايام بخداد است بافتخار ایشان نساقل گردیده و درابتدای آن لوح مبارك میفرمایند :

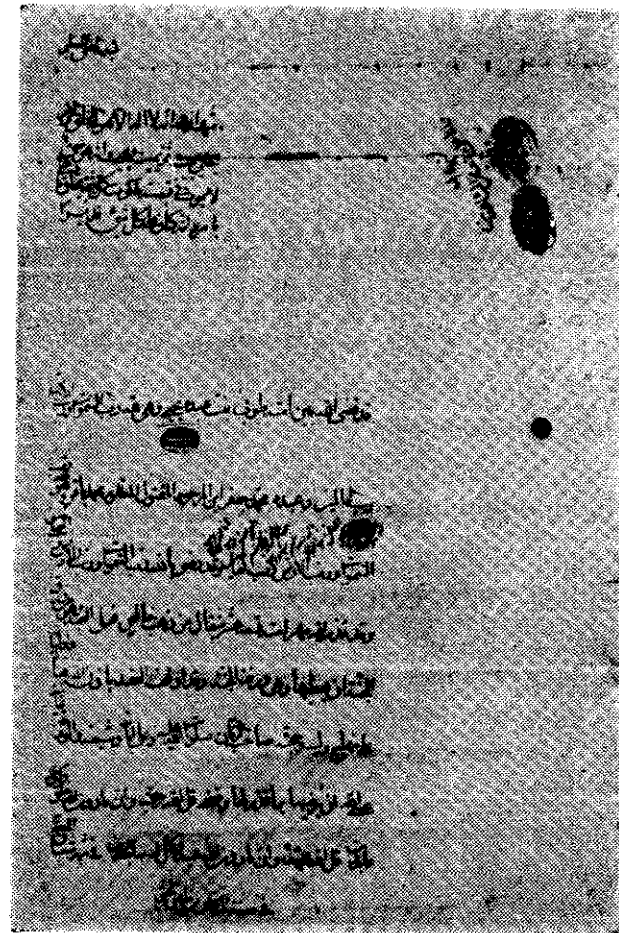
" ان يا حرف الجيم اسمع ما يلقيك حماة الامر في ايام
الذي اجتمعوا عليه اهل الكفر والبغضاء بغيران ولا كتاب
من الله العزيز المحبوب "

و دیگر از مهمین اصحاب جناب ملا عبد الحسين واعظ وقاضی نیریز بود و بحمايت از حضرت وحید قیام نمود و اول شخصی بود که در روزهای اولیه تحصن اصحاب در قلعه خواجه مورد اصابت گلوله اعدا واقع و پای او مجروح گردید و جناب وحید نامه ای بایشان مرقوم فرموده و اورا تبریک گفتند که اولین کسی است که در سبیل امر حق مورد اصابت گلوله مخالفین قرار گرفت و این شخص محترم از حوادث اولیه زمان قیام جناب وحید جان سلامت بدر برده و در حادثه

ثانی نیریز که بعد از ذکر خواهد شد شرکت نمود و چون فرزند^ش جناب ملا علینقی بشهادت رسید او و عائله ملا علینقی را با سایر بشیراز بردند و از آنجا با جمعی از اسرای دیگر برای اعلام فتح و ظفر بظهران میبردند همینکه بقریه سیدان که سه منزلی شیراز باجاده است رسیدند جناب ملا عبدالحسین از شدت مشقات بهلاکت رسید لذا سواران سر آن وجود مبارک را از تن جدا نموده با رؤس سایر شهدا با خود بردند و تن او را در همان قریه مدفون ساختند که اکنون آن محل معلوم و مشخص است و از این عائله فرزند جناب ملا علینقی ملا محمد شفیع است که در آن موقع طفل خرد سالی بوده و بعد ها بسن رشد رسیده و موفق بخند ماتی در عالم امر گردید که در جای خود شرح احوالات ایشان خواهد آمد . از جمله خدمات ایشان آنکه تاریخ وقایع نیریز را برشته تحریر در آورده است کسه جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود از آن یاد نموده است .

دیگر از اصحاب وفادار جناب وحید که ذکر او مناسب مقام است محمد جعفر خان پسر محمد باقر خان برادر حاج زین العابدین^{پن} خان که با حیل و تزویر بحکومت نیریز رسید پسر محمد حسین خان ابن میر حسام الدین عرب از طایفه شییبانی ایل عرب فارس بود که حکومت را بدون استحقاق ذاتی بارش و با توسل بحیله و تزویر و زحمات کثیر و بذل مال و فیر بخود اختصاص

داد و هر سراینموضوع با برادران دیگر خود بزد و خورد پرداخت
 و عاقبت محمد باقرخان برادر خود را بوسیله مزدورانی کسه
 در نهانی گماشته بود در منزلش بقتل رسانید و پسر او محمد
 جعفرخان را با سایر بازماندگان برادر مقتول خود در اطاقی
 محبوس نمود و دستور داد تمام درها را بسته و حتی روزنه های
 آن اطاق را هم سدود کردند تا محبوسین به کمال سختی
 و عذاب جان دهند . در آن موقع یکی از نوکرهای او بر محبوسین
 دل سوخته و ترحم نموده و همه روزه پنهان از انظار از محلی
 مخفی و دور از گماشتگان ارباب خود آب و طعام بآن
 بیچارگان میرسانید و آنها باینوسیله از آن مهلکه جان
 بدر برده و زنده ماندند و این وضعیت فلاکت بار آنسان
 مصادف شد با ورود جناب وحید و همراهان به نهریز که
 جمعی از علما و متنفذین حول آن شمع الهی اجتماع نموده
 و مردم که از جور و ستم خان مزبور به تنگ آمده بودند ناگهان
 دسته جمع بیخانه او ریخته و محبوسین را آزاد ساختند .
 محمد جعفرخان فرزند محمد باقرخان مقتول بطوریکه ذکر شد
 جزء محبوسین بود و پس از رهائی از آن حبس جانگناه در جمع
 اصحاب جناب وحید وارد گشته ایمان خود را عرضه داشت
 و با کمال شجاعت و شهامت بخدمت و دفاع از آنجناب و
 اصحاب برخاست و با عصوی خود حاج زین العابدین خان



قباله ازدواج صبيه جناب وحيد با محمد
جعفرخان به خط خود جناب وحيد .

و یارانش بشدت مخالفت نمود و در یکی از محاربات که در
ظلمت شب بین فریقین بسختی و شدت واقع گردید علی اصغر
خان عموی بزرگش را که سبب قتل پدر او محمد باقر خان شده
بود بقتل رسانید (۱) .

در همان ایام دختر جناب وحید بنام طوبی با شرائط
مقرر در دیانت مقدسه حضرت اعلی در کتاب بیان باز دو واج
محمد جعفر خان در آمده و متن ورقه عقد نامه که بخط و انشاء
جناب وحید نوشته شده اکنون پس از مدتی بدست آمده
و در دارالآثار ارض اقدس مضبوط است عبارات آن بشرح
ذیل میباشد :

بِسْمِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر يحيى ويميت
ثم يميت ويحيى و انه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كل
شئ يخلق ما يشاء بامر الله كان على كل شئ قديرا
قد قضى الله بين امته طوبى بنت عبده يحيى وهسى
لله رب السموات ورب الارض رب العالمين و عبده
محمد جعفر ابن المرجوم المقتول المظلوم محمد باقر

(۱) خلاصه ای از مقدمه کتاب (تسرو و شیرین) از آثار محمد
جعفر خان که اخیرا بطبع رسیده است .

و هو لله ربّ السموات والارض ربّ العالمين وقد
رضى بالله ربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمين
وقد قدر الله مهر امته تسعة عشر مثقال من ذهب
خالص فعلى العبد و هو من ورق الجنة ان يعطيها
وهي ورقة الجنة وقد اوقف المقد باذن الله
تعالى واوليائه على منهاج وليه وحجته صاحب
الزمان صلوات الله عليه وعلى آباءه و شيمته
والورقة غائبة عسى الله ان يرضيها بما قدر لها
وقضى قل الله حق و ان مادون الله خلق وكل
له عابدون قل الله ربّ وان مادون الله عبد
وكل له ساجدون . في شهر شعبان المعظم
في سنة السادس من ظهور الحق .

دراين ورقة عقد نامه مهر (يحيى الموسوى) در سطر اول
در زير نام يحيى ديده ميشود و در سطر دوم در زير نام
جعفر اين عبارت نوشته شده :

انا لله ربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمين
قد رضيت بالله ربّ السموات وربّ الارض ربّ
العالمين

ومهر (عبده الراجى محمد جعفر) در آخر ديده شده و در

حاشیه این ورقه دونفر بعنوان شاهد مهر کرده اند .
جناب وحید خدمت نگارش وقایع جنگ را بعهده ایشان
واگذار فرمود و میرزا فضل الله خان را خواننده آن وقایع
ممنین فرمود و چون میرزا محمد جعفر خان دارای قریحه
شاعری بود اشعاری نغز میسروده است لذا غالباً منظومه ای
دایر با اهمیت و شرافت جهاد و فداکاری در سبیل الهی
انشاء نموده و میرزا فضل الله خان آنرا در جمع اصحاب
میخواند و باعث تشجیع آنها میگشت . این شخص در تمام
جنگهای دفاعی اصحاب مشارکت نمود و پس از پایان یافتن
آن وقایع از آن ممرکه جان سلامت بدر برده و سالها
زندگانی نمود تا در سنه ۱۳۱۶ رخت از اینجهان برست
و بطوریکه ناشر کتاب اشعارش مینویسد در محل معروف به
مصلا و امام زادگان مدفون شد و سنگ قبر او از بین رفته
و اثری باقی نمانده است از او اشعاری بنام فرهاد و شیرین
باقی است که در آن اشعار شمله تخلص نموده و بسیار اشعارش
نغز و دلکش است و چون بر بدیف خسرو شیرین نظامی گنجوی
است لذا بهمین نام خسرو شیرین اخیراً بچاپ رسیده است .
دیگر از اصحاب حضرت وحید جناب ملا محمد فرزند حاجی
صفر علی بود که دارای ثروت زیاد و از جمال و کمال نیسز
بهره ای وافر داشت و خط نسخ را بکمال خوبی مینوشت و با

ثبات و استقامت بی نظیری بخد مت پرداخت و در این راه
صد ماه و بلیات زیاد تحمل نمود .

۸ - واقعه قتل حاج زین العابدین خان حاکم فی ریز :

پس از حادثه شهادت مظلومانه جناب وحید ظلم و
ستم و بیدادگری حاج زین العابدین خان همچنان در باره
بقیه السیف اصحاب باقی و برقرار بود . بعضی از زیاران بد
او گرفتار شده و در معرض شکنجه و آزار بیحد و شمار واقع
گشتند و بعضی دیگر از اعمال قاسیانه ستمکاران بکوه های
اطراف نیریز متواری شده و بانهایت سستی و دشواری بسر
میبردند و راه بجائی نداشتند زیرا خان مزبور دستور
سخت به کماشتگان خود داده بود که آنها را هر جا بیابند
دستگیر نموده نزد او ببرند تا با وارد ساختن انواع شکنجه
و عذاب بر آنان آتش بخش و کینه دیرینه خود را فرو نشانند .
تاروژی جمعی از اصحاب که بکوه بالا طارم پناه برده بودند
با کماشتگان حاکم روبرو شده بزد و خورد پرداختند و کارخانه
شیره پزی حاکم در آن میانه منهدم و خراب گردید و در این
زد و خورد چند نفر مقتول و مجروح گشتند . خان مزبور
عده ای سرباز برای دستگیری آنها فرستاد ولی موفقیتی

حاصل نکرده مراجعت نمودند در آنوقت یکی از اصحاب شجاع و دلیر بنام علی سردار به نیریز مراجعت نموده و همواره باقیماندهگان اصحاب را دلداری داده و آنها را به ثبات و استقامت تشویق و تشجیع مینمود و روح ایمانی آنها را تقویت میکرد و میرزا حسین قطب نیز که یکی دیگر از اصحاب و در طهران بسر میبرد به نیریز بازگشته و این دو نفر همواره از وضعیت ادامه ظلم و ستم حاکم بر یاران بیگناه درسوز و گداز بودند و غالباً دوستان خود را ملاقات نموده و آنها را با انتقام از این شخص ظالم و غدار تحریض و تشجیع مینمودند تا آنکه پنج نفر بنام کربلایی محمد و سه پسرانش بنام خواجه حسن خواجه محمود خواجه علی و استاد قاسم بنما بایکدیگر هم عهد و پیمان گشته و مطلع شدند که روز جمعه پنجم از نوروز سال ۱۲۶۹ حاکم مزبور قصد دارد بحمام برود و قبلاً بفراشباشی خود دستور دستگیر کردن هفتاد نفر از بابیان را داده است و قصد گرفتار کردن آنها را دارند چون آن پنج نفر از این قضیه خبردار شدند ناگزیر خود را آماده نموده و زودتر از آمدن او بحمام خودشان را در آنجا مخفی نموده و بمحض آنکه خان وارد حمام شد او را مجال نداده ناگهان بر او حمله نمودند و با ضربت های تیغ و کج گارد و درفش کفافی او را از پای در آوردند و خود آنها نیز بدست

فراشان که از فریاد و فغان او متوجه حادثه شده و خود را
 بد اخل حمام رسانیدند بقتل رسیدند (۱) ولی حوادث
 نیریز بهمین جا خاتمه نیافت زیرا چند ماهی نگذشت که
 بستگان حاکم مقتول بوالی جدید فارس متوسل گشته
 و مجدداً با اعزام سرباز و تفنگچی ممرکه تازه ای از جنگ
 و قتال و کشتار عده ای از بابیان را بوجود آوردند .

(۱) نقل از روزنامه وقایع یومیه شماره ۱۱۷ مورخه پنجشنبه

۱۹ ماه رجب ۱۲۶۹ :

" اخبار فارس - از قراریکه در روزنامه فارس نوشته بود نسد
 در ۱۵ جمادی الثانیه حاجی زین‌الحابدین خان نیریزی
 بحمام رفته بوده پسند نفر از اشرار والواط بحزم قتل او پیش
 از مشارالیه بحمام رفته بودند که در آنجا فرصت یافته او را
 بهلاکت رسانند پسند از آنکه مشارالیه بحمام وارد شده بود
 اندکی گذشته آن چند نفر در آنجا بکمین او نشسته بودند
 بر سر او ریخته از طرف چپ زخم باو زده بودند گویا در حمام
 هم بنیراز مشارالیه کسی نبوده مردم از خارج مطلع شده
 با آدمهای او آمده و آن چهار نفر را گرفته بسزای اعمال
 خودشان رسانده اند "

۹ - یک نوشته تاریخی بردیوار مسجد

۱

یکی از ساجد قدیمه نیریز بنام مسجد جامع صغیر واقع در محله بازار است بردیوار داخلی این مسجد شرح وقایع و حوادث ورود جناب وحید به نیریز و اجتماع اصحاب و مخالفت حاج زین العابدین خان و جنگ و قتال اعوان و انصار او با اصحاب و یاران جناب وحید و عاقبت شهادت جناب وحید و جمعی از پیروان آنحضرت و بعد قضیه کشته شدن حاج زین العابدین خان در حمام و غیره با کلمات و عباراتی شیوا بخط خوش نوشته شده است و در پایان نوشته مزبور تاریخ تحریر و نام نویسنده چنین خوانده شده است : " تحریر فی ۱۲۷۰ علی ید الافقر الخلیقه و احقر البریه اقل السادات ابن عالیجناب قدسی خطاب آقا سید حسین ابراهیم نیریزی "

و از قراری که ناشر کتاب خسرو شیرین شعله در مقدمه این کتاب باین عبارت نوشته است :

" بالاخره دولت قوای محلی نیریز را تقویت کرد و پنحوی که بر دیوار مسجد جامع صغیر بخط مرحوم سید تقی خوشنویس نیریزی و با اندک تصرف و اشتباهی در ناسخ

التواریخ ذکر شده سید یحیی مقتول"

این نوشته بخط سید تقی نام خوشنویس است و سالها این نوشته تاریخی در زیر گرد و غبار پنهان و پوشیده از انظار محفوظ مانده و کسی متوجه آن نگردیده بود تا وقتی بوسیله یکی از مأمورین دولتی که در حین سرکشی با آثر قدیمه متوجه این خطوط گشته بود با کمال دقت نقاب گرد و خاک را که بمرور زمان بر روی آن کشیده شده بود زدوده و آنرا بیک سو زده و عبارات و جملات آن خوانده شد که عیناً صورت آن در این مقام درج میگردد :

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى
إِنَّ فِي ذَلِكَ عِبْرَةً لِّأُولِي النُّهَى

از حوادث این عالم کون و فساد و سوانح این وارون دهر کج رفتار آنکه در غایت دولت خدیو گیتی ستان و خسرو دارا در بیان خاقان خلد آشیان محمد شاه قاجار نورالله مضجعه رسید ایت سلطنت شهریار جم اقتدار و جهاندار دست مزار حضرت ظل الله پادشاه جمجاه ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه سده ۱۲۶۳ بروز عقائد و اقوال و پاره مقال و خطاب از میرزا علی محمد باب در دارالعلم شیراز آواز

آمد و ظهور طغیان فتنه آن در ممالک محروسه ایران غالب در محال زنجان و بمناسبتی ملك مازندران بلکه در عراق و فارس بین الناس روی نموده در سنه ۱۲۶۶ می بود از آن جمله شراره از آن آتش سوزان پرکین بکانون سینه برخی اهل این سرزمین ریخت که یکباره از تند باد حادثه آن خاک بنیان وجود بسیاری را بآب نیستی برآمیخت چنانچه شرح اخگری از آن شراره اینکه آقاسیدیحیی که یکی از دلدادگان و عمده آزادگان میبود در چندین سنه بجهت چند در این بلوک با غالب از مردم طریقه سلوک و آمیزش و مؤانست و سازش داشت و از این رهگذر تخم آشوب در سرزمین محضی از قلوب کاشت منجمله سید مذکور در دارالعلم شیبراز پس از عبور از این جاده خود را بدارالعباد گشانده و در آنجا رسانده دامنی بآتش فتنه محمد عبدالله افشاننده و محله از دارالعباد که دل داده او بودند و متابعت او نمودند بنا بر حسب حکم حکمران آن نواحی اموال و عیال آن یک محله از آن تباهی آمد . سید مزبور پس از ظهور آن فقره از روی اضطراب فرار را برقرار اختیار نمود از راه بوانسبات سرحدات بچندین جهات تمکن این بلوک را مایل چرا که یاران و دلدادگان این مکان را مستعد و قابل میدانست . همه جا از پیش برید عقائد و رسائل خویش را قائل نموده تا

آنکه در بقعه خواجه احمد انصاری نزول فرمود و عالیجاه
 فخامت انتباه حاجی زین العابدین خان ضابط نظیر
 بمواخذه و سیاست سلطان و مصلحت و خیر اندیشی مردمان
 در قصبه دخول سید مزبور را قبول ننموده ورود او را منع فرمود
 و از آنجا سید تا قصبه اصطهبانات چندی ثبات ورزیده و جمعی
 بر او گرویدند و از آنجا خود را تا شهر فسا رسانیده و چون
 مقرب الخاقان آقا میرزا محمد سید را در امر طغیان یکدل و
 مهتد دیده بلطائف الحیل از آنمکان برگردانیده دوباره
 او را بمصوب قصبه اصطهبانات و چند روز در آنجا ثابت چون از
 قرب و دور اطراف و دور خود را جمهور یافت یکباره عنان
 عزیمت را بجانب نیریز تافته بمحض ورود بمسجد جامع کبیر
 محله پینار سوخته که از هر کنار ماهدین خود را آماده کار
 و مستعد گارزار قریب به نهصد نفر مکمل از تفنگ و شمشیر و مسلح
 از تیر و تیغ دید با سیف کشیده خود را بالای منبر رسانیده
 و با بیان بعضی از سخنان پرداخته خود را مهیای جدال
 ساخته در همان محل لوای قتال برافراخته عالیجاه حاجی
 زین العابدین خان سابق البیان حین ورود سید و گروش
 جمهور مردم در قریه قتل رویه بطور قهر میبود بمحض گوشزد
 اینواقعه در مقام مدافعه برآمده و معادل یک هزار و پانصد نفر
 جمعیت از توابع و معادن و سکنه ایلات و احشامات فواہسم

آورده وارد خانه خود گردید که حصنی مستحکم و محکم بود
 پیش از ظهور گیرو در از چهار روز فاصله کارسادات و مصلحین
 خیریت شمار از این بلد و سایر علماء قصبه اصطهبانات در امر
 مصالحه اوقات بسیاری صرف نمودند و جد و جهد بیشمار
 فرمودند و چون ناوک لسان در قلوب ایشان مؤثر نگردید
 کار به تیر و سنان رسید و تفرقه کلی در اهل محله چنان پدید
 آمد . بسیاری خود را بغان حاکم رسانیده و ظاهر را خود را از
 این مخمصه عری وبری گردانیده و چون بدین منوال احوال
 مردم گذشت سید مزبور شب هنگام خود را بایکصد و هشتاد
 الی دویست نفر بقلمه خواجه رسانیده و آن بارو را حصن
 حصین خود در آورده با مداد آن که گوشزد خان فیضان این
 حرکت از ایشان از راه اطمینان جمعیت و ثوت و حمیت خود ^{بیا} تر
 پانصد نفر از تفنگچی و سوار بحوالی آن حصار فرستاد و از قلعه
 سید مذکور تفنگچی مأورد داشته بیرون آمده و آن جمعیت را
 از میان هیچ نگذاشته . باز خان مزبور از روی غرور بجمعیت
 فرستاده خود افزوده نیز ایشان را منهزم نموده . چون کار
 بدینجا کشید و امر مجادله بدین حد رسید خود عالیجگاه
 حاجی زین العابدین خان با برادر مهتر اصغر خان کسه
 چهارده سال حکومت این بلد را کرده بود با تمام اعوان و ^{همه}
 طایفه و خویشان خود یکطرف این بارو را سنگر کرده در کما

اطمینان خاطر در حد شرقی لنگر انداخته و چادر و خیمه
برپا ساخته از آن شب گذشته دیگر شب با هزاران تمسب
شببخیونی از جمعیت قلعه ناگهان برسنگریان زده و قریب
بچهل نفر از اقارب و تفنگچیان خان مذکور کشته و زخمی
شدند . در همان شب پاره ای فرار و در شب ثانی گره آخری
شببخیونی برسنگریان زده و دستبرد ی بر ایشان آورده یکن
از آنها را در آن مکان نگذاشته بسیاری دستگیر و برخی کشته
و شکنجه تیر و تیغ گشته ناچار از روی اضطرار فرار برقرار
اختیار نمودند . عالیجاه علی اصغر خان که مهتر برادر خان
سابق البیان میبود که برخی از صفاتش در سبق ذکر رفت که
ریاست و حکومت همین بلوک را باین طرز رفتار و سلوک نمود
از تیغ بیدریغ آنطایفه اعضایش را مقلوع ساختند و حق نیکویش
را خوب برداشتند و از آن مکان خان سابق البیان با قلبی از
گماشتگان بیخانه خود که حصنی محکم و بنیانی مستحکم داشت
و آن روز را تا شام رسانده در ظلمت شب بقلعه های قریبه
قطرویه دواسیه روانده و از این مهلکه توسن سلامتی برجها
بیکبار سید و تبعه او استیلا یافته و حصار مذکور را بدست
و از این راه گذر ماهی دلها به شست برآمد بعد از ظهر
استیلا با آنهمه ریزش خون بمیرغضبی و جلادی شیخانام
دوازده نفر را امر بگردن زدن نمود چنانچه ترس و خوف

تمام و بیم و وحشت مالا کلام در قلوب مردم راه یافته که از هستی و عیال و حب فرزند و مال رو بر یافته و مصداق بیوم یفر المرء من اخیه و امراته و ابیه بالاخره ظاهر نمود چنانچه سلسله سادات که باعث قوام و بود نشان سبب زیست خاص و عام بود از بیم جان قوه تاب و توان نیاورده و از این مرحله پرستیز و ورطه خونریز گریز اختیار و تا بلوک شهر بایک فرار اختیار نموده قریب پنجاه روز اشراف و بزرگان ایشان نشاط آموز دلهاشان استفاضه فیض کمالات صوری و معنوی آنطایفه میبود و بحدی خوف و وحشت و بیم و دهشت از این طایفه در قلوب عباد راه یافته که چندین تن زهره را باخته و قالب را تهی ساخته . چون حکایت طغیان و فساد ایشان که اینبخی جلوه گر پیشگاه حضور نواب اشرف امجد و الانصره الدوله حکمران مملکت فارس گردید که فتنه این طایفه درنی ریسیز بدین حد رسید سواری بسرداری مقرب الخاقان مهر علیخان شجاع الملک و سربازی بسرتیپی مصطفی خان قره گزلسو امیر خمسه و بمضی صاحب منصبان حسب فرمان وارد این مکان و بسمت قبلی قلعه مذکور نصب خیام و مضرب اردوی با احتشام شده خان سابق البیان نیز از قلعه مذکور خود را ملحق و بشرف ادراک خدمت سرداران موفق گردیده تدارک قتال و اسباب و آلات جدال از توپ و تفنگ و ضروریات جنگ

آراسته . سید مذکور از زیادتى غرور و اعتماد بقوت و زور خود
 سرشب بمزم شبیخون مضموم و با تفنگچیان محله قرار با هم
 چنین دادند که از يك طرف اردو تفنگچی محله و از طرفی
 جمعیت قلمه یکباره خود را برارد و زنند و آنها را از میان
 برکنند بی محابا و متهورانه چون پروانه خود را بشعله
 تویهای آتشبار زدند و آن سوختگان بزم جان نثاری شمع آسا
 در آن محفل بیقراری سوخته و متاع جان را ارزان در آن گرم
 بازار فروختند .

خوشا عشق خوش آغاز و خوش انجام

همه ناکامی اما عین امر کلام

در شبیخون اول آخر الامر چهل نفر از پیش جنگان از آنطایفه
 کشته شد و در شبیخون گره ثانی جمعی دیگر بممرض تلف
 به بی رفتگان سلف شدند . چون امر مقاتله از جانبین بطول
 انجامید و انجام نزاع تابدان حد رسید دام افسون و نیرنگ
 در آن جنگ سبب گشایش کار اردو گردید فی الجمله هدیه
 برسم نیاز سپرده اصحاب ممتاز سید که آمد و شد مینمودند
 فرمودند و اظهار ارادت بسیار بقانون اهل روزگار معتمدان
 سید بخرش دادند که تمامی ماها بینهایت دل داده شو
 میباشیم و خاطر را از اطاعت تو بهیچوجه نمیخراشیم چنانچه
 توجهی بار دو فرمائی خاک قدومت را کحل الجواهر دید

خود نمائیم و بدین وتیره کلمات شیرین و عبارات رنگین در طی
 تحریر و تقریر انشاد و انشاء فرمودند و رسولان عنان خسرد
 دانش از کف سید ربودند یکباره با خاصان خود از قلعه
 سوار و در اردوی ایشان قدم گذارشد تمامی سربازها
 آنهمه ساز و نواز و سرهنگان او را استقبال و بغایت جلال
 او را وارد نموده در خیمه خاص نزول اجلال فرموده با هزار
 چرب زبانی و شیرین لسانی هر آن تکلم مینمودند چون هنگام
 برخاستن شد یوزباشی با صد هزار تاحاشی و قلاشی کسه
 در همان اردو میبود بر سید وارد نمود که الان از خدمت
 نواب اشرف والا احکام و ارقام در باب گرفتن سرداران پسا
 بدست آوردن سید رسیده است رهائی شما از کف ما بیرون
 رفت قراول اطراف آن خیمه محکم نشست . قلعه و بارو و متبعه
 آن بدست سربازان آمد . در فاصله چهار روز جلاد و میر غضب
 حسب الامر نواب نصرت الدوله بر مقرب الخاقان مصطفی
 قلیخان وارد گردید که باید سید یحیی را سپرده عالیجاه
 حاجی زین العابدین خان نمائید که احقاق خون برآورد
 خود و سایر مقتولین را نماید بنا بر حسب حکم والا قبض رسید
 از خان مذکور گرفته سید را بدستش داده بوقوع این واقعه
 تمامی سرباز و وارث مقتولین و سایر مردم که با او خونین بوده
 او را بضرر چوب و سنگ و سرنیزه و تفنگ از یاد آورده روز دیگر

نمش او را بر سمت صبوی بقمه سید جلال الدین عبد اللہ
 مشہور بہ سید چسبیدہ بدیوار در محلہ بازار مد فون کردند.
 وقمہ این واقعہ عجیب و شگفت در شہر رجب سنہ ۱۲۶۶
 صادر شد . بعد از گرفتن سید و تیمہ او علیخان سرہنگ
 بایک فوج از سرباز سیلاخوری وارد شد و در حین ورود بسی
 گیر و دار داخل محلہ چنار سوخته شدند و تمامی سربازان
 یکبارہ با ساز و نواز داخل و آن محل را غارت و تاراج نموده
 بیست روز الی یکماہ توقف آنها در آن محل میبود آنچه در
 پاہ و د فینہ در مابین جداران قدیمہ پنهان کردہ بودند
 بیرون آوردند . چنین یختمائی کسی یاد نمیدارد . ہر
 معظم شہری کہ بتاراج رفتہ اینقدر اسباب و دولت بدست
 نیآمد و پارہ ای از کوچہ ہا و ملحقات محلہ بازار ہم بغارت
 رفت . از آن گذشتہ حسب الامر نواب والا نصرۃ الدولہ مبلغ
 پنجمہزار تومان بہ محولی خان سابق البیان از این طایفہ
 خواستند آنچه ملک و بساتین و میاہ و خانہ و ہستی داشتند
 براہل محلہ بازار بطور زور و اجبار و شکنجہ و آزار طرح
 دادند و از آنها پول گرفتند . آنچه از این رہگذر بر محلہ
 بازار وارد آمد براہل محلہ وارد نیامد حقا کہ چنین وحشتی
 و وحشتی برای ساکنین این سرزمین روی نمود کہ بیان آن با
 صدہزار زبان نتوان کرد چہ خون ہاکہ ریختہ شد و چہ

تنها که با خاک بیابان آمیخته شد . در این هنگامه و گیرودار
 قریب به هزارتن از جانبین بخون خویشتن آغشته گشتند و
 حساب قارت اموال از تصور و وهم و خیال افزون آمد . هر چه
 از رجال محل کشته باقی آن هم آواره و فراری هر دیارگشته
 این است موجزی از واقعه نیریز و سیدیحیی و تبعه حضرت
 باب ان فی ذلك عبرة لاولی الالباب واللّه اعلم بالصواب .
 بعد از صدور این واقعات روز بروز لطمات و صدمات
 از جهت اینطایفه وارد میآمد و امر حکومت در ولایت بمد از
 ظهور این حکایت از جهت خان سابق البیان محکم شد .
 در کمال قوت در مقام تلافی و تدارک از آنچه بایشان رسیده
 بود میبود تا اینکه رفته رفته سه سال از این مقدمه رفته که
 کینه های سابقه را ظاهر ساختند و بامری غریب و بدیع
 پرداختند . تا آنکه در سنه ۱۲۶۹ پنج روز از نوروز گذشته
 شب هنگام کربلائی محمد نام با سه پسر و قاسم شاگرد بنساء
 بد اختر در حمام بازار یکساعت از روز گذشته مخفی در کمین
 عالیجاه فخامت دستگاه حاجی زین العابدین خان نشسته
 یکبار بر بدن عریان او ریخته و بر سر و گردن او آویخته با
 کجکارد بنائی و چاقو و تیغ شکسته بر دو بازو که چون پیلتن
 و سرزوبود از هم گسسته از اجاء القضا ضاق الفضلاء
 از اجاء القدر عمی البصر .

(۱۰۲)

و حال آنکه قریب پنجاه نفر در آن حمام از خویش واقعوام
مقر داشتند و از تقدیر حقّیّ قدیر یکقدم از محل خود خارج
نگذاشتند و وقع ما وقع و خان مجروح را که قریب شصت
زخم برسینه و شکم داشت زنده از حمام بیرون آورده بخانه
رسانده و آنروز را گذرانده در آخر شب رخت از این سسرای
پرتاب و تعب بر بست . الحق مردی بزرگ و شایسته و جوانی
آراسته و پیراسته . حاکمی خردمند و حکیمی دانشمند بسود
بسیار آثار خیر و فتوت و بنیان و عمارت در این بلد از اوست
و قاتلین او در همان مکان بدست گماشتگان کشته شدند .
تحریر فی ۱۲۷۰ علی ید الاقر الخلیقه و احقر البریه
اقل السادات ابن عالیجناب قدسی خطاب آقاسید حسین
ابراهیم نیریزی .

۱۰- حادثه دوم نیریزی

این واقعه هائله سه سال و چند ماه پس از شهادت
مظلومانه جناب وحید و یاران شورش داد که مجدداً جمعی از
اصحاب بشهادت رسیده و عده ای دیگر با عیال و اطفال
اسیر گشته و آنها را با وضع رقت آوری بشیراز وارد نمودند .
در این موقع والی فارس شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله

فرزند محمد علی میرزا دولت‌شاه پسر فتح‌المیل شاه بود که بتازگی
 باین سمت منصوب گردیده بود و در نیریز بستگان حاج
 زین العابدین خان مقتول و مخصوصاً عیال او چون از خیر
 نصب والی جدید مطلع شدند با تقدیم هدایا و پیشکشی‌ها
 باو متوسل گشتند که شخصی را جهت خونخواهی شوهرش
 و سرکوبی بابیان مأمور دارد . باینجهت بنا بر توصیه و سفارش
 میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدر اعظم نوری برادرزن او میرزا
 نعیم نوری (۱) از طرف شاهزاده والی فارس بحکومت آنجا
 منصوب و مأموریت یافت که بابی‌ها را دستگیر و معدوم نماید.
 میرزا نعیم قبل از حرکت خود بطرف نیریز میرزا بابا عسوی
 خود را با سوارانی چند به نیریز اعزام داشت و خود او همس
 از یکماه باعده ای از سربازان و تفنگچیان مسلح و چند عساره
 توپ و نفرات توپچی وارد آنجا شد میرزا علی سردار که نام او
 قبلاً باختصار ذکر شد و از بابیان شجاع و باشهامت نیریز
 بود باجمعی از دوستانش باستقبال او شتافتند و چنین تصور
 مینمودند که این شخص صدمات و لطمات گذشته را جبران
 خواهد نمود . او نیز درابتدای ورود بحسن سلوک رفتار
 کرده و سهم بستگان و منسوبین مقتولین وعده داد که تلافی
 له

(۱) میرزا نعیم نوری پسر عم و برادر عیال میرزا آقاخان اعتماد الدوله
 نوری صدر اعظم بوده است .

نموده و اموال منهویه را مسترد خواهد داشت . ولی میرزا
 نعیم که با وعده های دلفریب عیال و بستگان حاکم به ^{جویش} کینه
 و تعرض بجان و مال بابیان سخت برانگیخته شده بود بسا
 بکاربردن این حیل و تزویر میخواست تمام اصحاب رابه دام
 انداخته دستگیر نماید لذا بآنها پیغام داد که هرکس از
 حاکم قبل شکایتی دارد بدیوانخانه بیاید تا رسیدگی شود
 و اموال آنان را گرفته بصاحبانش مسترد دارد . در روز موعود
 عده ای از یابی ها که از جمله میرزا حسین قطب و میرزا علی
 سردار بودند بدیوانخانه رفته و چون همه آنها داخل
 شدند در را بر روی آنان بسته و سربازان اطراف آنها را گرفته
 حاضر بآتش شدند و باینوسیله میرزا علی سردار و میرزا حسین
 قطب و جمعی دیگر از یابی ها محبوس گشتند و میرزا نعیم این
 قضیه را بوالی فارس گزارش داد و از آنجا هم بشاه و صدر
 اعظم نیز خبر داده شد که میرزا نعیم خدمت قاهلی بدولت
 و پادشاه نموده و عده ای از یابی ها را بدون آنکه خونگی
 ریخته شود دستگیر نموده است و درباره آنها تکلیف خواست
 و شاه دستور داد که آنها را بطهران اعزام دارند .
 در اینموقع اهالی قارویه که ملکی بستگان حاج زین العابدین
 خان بود نسبت به فتحملی خان پسر او و میرزا بابا طغیان
 نموده و از ادای مالیات سر پیچی کرده و علم مخالفست

برافراشتند و او ناگزیر از فداکاری و نفوذ و قدرت میرزا علی سردار استمداد نموده از او و سایر همراهان سردار استمداد و دلجوئی کرده و او را برای رفع این غائله بآن محل فرستاد میرزا علی سردار نیز با همراهان خود همت گماشته و این خدمت را در حق او انجام داده امور آنجا را اصلاح و مراجعت کرده مورد تقدیر حکومت قرار گرفته و محبوسین آزاد شدند . ولی آنها بوعده و نویدهای خالی از حقیقت خواستند او را بفریبند تا باز بخود جلب نموده ناگهان در حبس و بند اندازند و در همین ایام بود که مأمور مخصوص شاه با فرمانی صنی بر دستگیری بابیان و بردن آنها بدار الخلافه وارد شیراز شده بود . میرزا علی سردار از صدور این فرمان برای دستگیری بابیها و اعزام بمركز و رسیدن مأمور مخصوص سرآگاه شده بود و با هوش و ذكاء سرشاری که داشت بایستادن و عده ها اعتنا ننموده و پس از خاتمه کار قدارویه بآنها پیغام داد که کار آن قریه اصلاح شده افراد خود را برای تحویل گرفتن بآنجا بفرستند . با اینحال باز مأمورین و گماشتگان حاکم بدستور او در صدد برآمدند که با دسائس دیگری او و جمعی از بابیان را گرفتار نموده بمركز بفرستند . بابیان ناگزیر تحت ریاست و پیشوائی میرزا علی سردار در صدد چاره جوئی و دفاع از جان و مال خود و حفظ عیال و اطفال

برآمدند از این جا حمله و هجوم مخالفین و استقامت و دفاع
مؤمنین آغاز میگردد .

در این موقع که مأمورین اعزامی از پایتخت بشیرا زوار شدند
و میرزا نعیم که خود بشیرا ز رفته بود آنها را با عده ای از سربازان
به نیریز فرستاد که بابیان را گرفته بطهران حرکت دهند
میرزا علی سردار و میرزا حسین قطب که قبلا از این موضوع
اطلاع یافته بودند با جمعیت زیادی از بابیان خودشانرا
حاضر برای دفاع نموده و در بستانی از رز جمع شدند میرزا
بابا که از آزاد شدن عده ای از بابیان پشیمان شده و از طرف
دیگر خوش خدمتی خود را بشاه و وزیر در گرفتاری و تسلیم
آنان بمأمورین مرکز میدانست در صد دستگیری آنها برآمد
و عده ای از سواران مسلح را حکم داد آن باغ را محاصره
نمایند و فرمان یورش بآنها داد ولی سربازان از ترس جان
خود جرئت ورود بباغ را نداشتند و میرزا بابا ناگزیر عده ای از
فراشان حکومتی را جهت دستگیری آنها فرستاد . آنان نیز
با حمله اصحاب که با ندای الله اکبر از باغ خارج شده و
بر آنها هجوم نمودند و پوروشده فرار نمودند و بزودی جمعی
دیگر بکمک آنها آمده اصحاب را در محاصره گرفتند و هفت
نفر از اصحاب را گرفته در زندان انداختند . و در بین این
هفت نفر شخصی بود بنام خواجه غفار که بحیله و تزویر



حاجی محمد فرزند حاجی قاسم نوری ریزی

بقية السيف واقعه دوم نوری ریز .

خود را در جمعیت مؤمنین انداخته و بنفاق دم از ایمان زده بود و در این موقع که با چند نفر از اصحاب در زنجیرخانه که زیر برج خانه حاجی زین العابدین خان واقع بود بسر میبرد اصحاب را تشویق بفرار و خراب کردن دیوار محبس مینمود و چون دیوار نزدیک بسوراخ شدن گردید بوسیله مستحفظ محبس به میرزا بابا خبر داده و محرمانه اطلاع داد که بابیان در صد فرار و خراب کردن دیوار محبس میباشند و چون اورانزد حاکم بردند خود را مسلمان و دشمن بابیان معرفی کرد و برای اثبات این عقیده آن هفت نفر اصحاب را بدست خود در جلوی مسجد نظربیکسی سربرید .

یکی از اشخاصی که از حوادث جانگداز نیریز در واقعه دوم جان بدر برده و از بقیة السیف آن واقعه است حاجی محمد فرزند حاجی قاسم نیریزی است که در تمام آن وقایع حضور داشته است . حاجی محمد مذکور در زمان قیام جناب وحید و اجتماع و تحصن اصحاب در قلعه خواجه در سن چهارده سالگی به همراه پدر خود شرکت داشته و در این واقعه نیز همراه پدر خود از جمله یاران و همراهان میرزا علی سردار بوده است او خاطرات غم انگیزی از حوادث آن ایام حکایت نموده است که همه آنها نشانه ای از شدت ظلم و جور حکام دوره استبداد و متعصبین آن زمان بوده که گروه

مؤمنین بامر جدید را بصادق و رویه پیشینیان خارج از دین
مصرفی کرده و عوام الناس را که از همه جایی خیرند بد شمنی
و ضدیت آنان برانگیخته اند .

حاجی محمد مذکور چنین حکایت کرده است که آمدن
سربازان و هجوم آنها با کمک افراد دیگر سبب شد که ما
در حال دفاع شهرنیریز را ترك کرده بدامنه کوه در محلی بنام
بید نجویه که جای با صفا و خوش آب و هوایی بود پناه بریم
و از خود دفاع کنیم . جمعیت مهاجمین دست از حمله
برنداشته و همه روز هجوم آنها بر ما بیشتر و سخت تر میشد
باینجهت از دامنه بقسمت بالای کوهستان آنجائیکه مصروف
به درب شگفت است پناه بردیم و در منزلهای کوهستانی که
بنام یورد نامیده و از چوب و شاخه های درخت ساخته شده
و سقف آن از شاخ و برگ درخت پوشیده شده بود مسکن گرفتیم .
همه روز بر جمعیت مهاجمین افزوده میشد و ما را احاطه نموده
در مضیق و سختی بیشتری قرار دادند و جمعیت ما بریاست
میرزا علی سردار ناگزیر بمدافعه پرداخته و مهاجمین را عقب
راندند و آنها نیز از شیراز کمک خواستند . میرزا نمیست
در اینموقع بشیراز رفته و قضایا را بزرگتر از آنچه بوده جلوه داد
و عده زیادی سرباز با اسلحه و توپ بکمک او فرستادند
دسته های تفنگچیان محلی نیز بر این عده افزوده شدند

واردوی بزرگی تشکیل دادند و از اطراف مارا محاصره نموده
 هجوم سختی نمودند . جنگ و زد و خورد از طرفین بسختی
 در گرفت و یوردها که مسکن مابود با آتش کشیده شد . با اینکه
 جمعیت ما در مقابل مهاجمین قابل ذکر نبود معذک شجاعت
 شگفت انگیزی از طرف اصحاب ظاهر شد و اثبات و استقامت
 بی نظیری مهاجمین را شکست داده و همه رو بفرار نهادند .
 در این معرکه که اردو شکست عجیبی خورده و بمقبر رانده
 شدند اسلحه زیادی بدست ما افتاد که از جمله آنها یک
 عراده توپ بود و آنرا بکوه کشانیده و مورد استفاده قرار
 گرفت (!)

از آن بپس ما بقسمت دیگری از کوهستان که معروف بسه
 بالا طارم است نقل مکان نمودیم ومدتی در آنجا بودیم و باین
 سبب تا اندازه ای از حمله و دست برد آنان در امن وامان
 بسر بردیم بطوریکه چندین عقد و عروسی در آنجا واقع گردید .
 و جمعیت ما بدستور میرزا علی سردار دربالای کوه چند سنگسار
 ساختیم یعنی نوزده سنگر بعد و واحد بیان که هر یک بنام

(۱) بطوریکه در تاریخ جدید تألیف میرزا حسین مهدانی مذکور
 است چون اصحاب نتوانستند عراده توپ را ببالای کوه ببرند
 ناچار عراده و چرخ آنرا در آورد و تنه توپ را باریسمان و دوش
 بکوه برده و به درخت عظیمی بسته و بسمت اردو تیراندازی
 مینمودند .

شخصی نامیده شد . از آنجمله سنگر علی سردار و سنگر
 نواجه قطبا بود و سنگری هم که زنان دفاع میکردند بنام
 سنگرمادرسمیع مشهورگشت که هنوزهم آثارآن سنگرها باقی
 است ولی درعین حال باز زدوخوردهائی رخ میدادتا
 میرزانصیم مجددا به جمع آوری سربازوتفنگچی پرداخت .
 وازطریق درب شگفت کوه وارد شده اردو زدند میرزاعلی سردار
 دو نوزده نفر از همراهمان خودرا انتخاب نموده وحاضر
 برای شهبخون بارو شدند که یکدسته ازبالا ودسته دیگر
 ازپائین باردوحمله نمایند . سردسته یکی از آنها سید حسین
 بواسطه ضعف قوه دید چشم جلوی پای خودراننده سنگی
 از زیرپای او سقوط میکند و برروی افراد اردومیافتد و آنها
 بیدار شده متوجه حمله اصحاب میشوند وبین فریقین جنگ
 سختی درگیرشد و حملات سختی شروع گردید . دربرابسر
 این حملات میرزاعلی سردار شجاعت ورشادت زیاد ازخود
 ظاهر ساخت و درهردفعه با فریاد یاصاحب الزمان شمشیر
 کشیده بی مها با بمیدان جنگ میرفت ویک تنه خودرابرصف
 مهاجمین میزد و آنها را پراکنده مینمود واصحاب وپساران
 نیز باثبات و استقامت بی نظیر وفوق الطاقه ای فداکاری و
 جانبازی از خود ظاهر ساختند حتی زنها با پرتاب سنگ
 به مهاجمین دفاع مینمودند ودرنتیجه شکست سختی بسر

اردو وارشد بطوریکه اکثر سربازان پابفرار گذاشته و از میدان جنگ بدر رفتند و خود میرزانهیم که از شدت ترس توانائی فرار از او سلب شده بود سرپازی او را بدوش کشیده از آن مهلکه بدربرد و همه اطرافیانش از ترس جان خود روگریز نهادند و پراکنده شدند (۱) بعد از این شکست میرزانهیم اوضاع و احوال بیچاره گی خود و سربازان شکست خورده خود را به شاهزاده مؤید الدوله والی فارس نوشت و مجدداً

(۱) در تاریخ نیکلای فرانسوی راجع باین شکست و فرار میرزا نعیم چنین مینگارد :

"بابی‌ها با اینکه به شبیخون موفق نشدند بحطه مد اومت دادند و با فریادهای جنگی در میان سربازان افتاده شروع به کشتار کردند اردو بهم خورد و سربازان دیرانند و اریه‌سر طرف میگریختند . بابی‌ها چادرهای آنها را آتش زدند و روشنائی سبب شد که سربازان راه را شناخته فرار کردند . چند نفر سرباز میرزانهیم را به پشت گرفته و از صحنه کشتار بیرون بردند غنائم زیادی بچنگ بابیان افتاد بایک توپ که همه را باردوی خود بردند از این فتحی که نصیب بابیان شد مدت یک ماه بانبرومندی اطراف کوه را بتصرف آوردند و پاره ای از مسلمانان را نیز دستگیر کرده کشتند . اولین کسیکه دستگیر شد همان حاجی سید عابد خائن بود که باعث قتل وحید شمس بود بمحض اینکه گرفتار شد بقتل رسید دیگری میرزا حسین روضه ^{خوان} بود که ظاهراً اظهار هم دردی میکرد و باطناً جاسوس میرزا زین الحابدین خان بود ."

تقاضای کمک نمود باینجهت حکم چهاربلوک شد یعنی
 دستور دادند که تفنگچی از تمام قرا و قصبات و بلوک اطراف
 نیریز به کمک اردو جمع شوند و کار اصحاب را یکطرفه نمایند
 لطفعلی خان قشقائی با جمعی سوار و پیاده و احمد خان
 بهارلو با جمعیت خود که قریب به پانصد نفر و همه از تیراندازان
 مشهور بودند آماده گشته و روبه نیریز نهادند و جمعیت
 مهاجمین از همه طرف رویفزونگی گذاشت و دایره محاصره
 تنگ تر شد سردار قبلا بهمراهان گفت که روزهای عمر ما
 با آخر رسیده هرکس مایل است زود تر خود را خلاص نموده برود
 که بچنگ دشمنان گرفتار نشود . هیچیک از همراهان حاضر
 به جدائی از او نگردیدند و همچنان وفادار ماندند
 جمعیت اصحاب قریب بچهارصد نفر مرد و ششصد نفر زن بودند
 اینموتبه جنگ سخت تری در گرفت و سردار چنانکه عادتش بود
 با فریاد یا صاحب الزمان سوار بر اسب بر مهاجمین حمله برد
 در این زد و خورد تفنگچیان بهارلو که جمعی از آنها خود را
 در پناه سنگها و درختها پنهان کرده بودند سردار را به
 گلوله بستند و او مورد اصابت گلوله قرار گرفته و در همان حال
 خود را بسنگ رسانیده و در آنجا مرغ روحش از نفس تن رهایی
 یافت و او را در کنار همان سنگری که بنام او معروف بود

مد فون ساختند (۱) .

بعد از کشته شدن میرزا علی سردار همراهانیش تا آخرین رمق حیات پایداری نموده عده ای از آنها بقتل رسیدند و جمعی بدست سربازان و تفنگچیان محلی اسیر و گرفتار شده مصائب و بلیات بیشماری بر آنها وارد گردید . از جمعیست اسیر شده گان کسانی که از بیست سال بیشتر داشتند همه را بقتل رسانده و سرهای آنها را در چند لوده ریختند (لوده ظرفی است که از ترکه های گزمانند سبب بهم می بافند و برای حمل میوه بکار میبرند) و جمعی عیال و اطفال و عده ای از مردان سالخورده را اسیر کرده با هلهله و شادی به قصبه وارد نموده در مدرسه خان جای دادند و تفنگچی بر آنها گماشتند که با کسی ملاقات ننمایند و پس از چند روز که آنها را باین حال زار و فکار محبوس داشتند با سرهای شهدا بسمت شیراز در حرکت آمدند . در بین راه چند نفر از اسرا از شدت اذیت و آزار تلف شده سر آنها را از بدن جدا نموده با رؤس

(۱) جناب شیخ محمد حسین فرزند جناب ملا محمد شفیق نیریز در تاریخ تالیفی خود از وقایع نیریز مینویسند پس از آنکه میرزا علی سردار گوله خود از اسب بزمین افتاد و سواران هم اطراف او را گرفته شلیک نمودند و سپس سر او و دو نفر دیگر را از تن جدا نموده نزد میرزا نصیب بردند و انعام و خلعت گرفتند .

سایر شهدا با خود بردند . از جمله ملا عبدالحسین واعظ
وقاضی نیریز بود که از اصحاب حضرت وحید بود و بطوریکه
مذکور گردید از حادثه اول جان سلامت بدر برده و از یقین
السیف بود در این موقع جزء اسرا قرار گرفت و با کاروان اسرا
از شیراز ب طهران میبردند و چون بسیدان دو منزلی آباد
رسیدند از شدت مشقات بهلاکت رسید و سربازان سر او را
جدانموده با خود بردند و تنش را در آن قریه مدفون ساختند
و همینکه این کاروان اسرا با وضعیت رقت آور به تنگ سمدی
رسیدند بوالی فارس خبر داده شد و برای ورود بشهر کسب
تکلیف نمودند و الی به تمداد سرهای شهدا نیزه بلند
فرستاد و دستور داد سرهای شهدا را بر بالای نیزه
نموده و با طبل و دهل اسرا را وارد شهر نمایند با این
وضعیت دلخراش گروه زنان و اطفال و مردان سالخورده
اسیر را با پای برهنه و وضع رقت باری سربازان در میان گرفته
و در حالیکه سرهای عزیزان آن جمعیت ستم دیده را بر نیزه ها
بلند نموده بودند در اطراف آنها بحرکت درآمدند . بدستور
والی جمعی از اعیان و بزرگان و اهالی شهر باستقبال و تماشا
این منظره غم انگیز آمده بودند . جمعیت مردم از مشاهده
آن عده زنان و اطفال مظلوم چنان برقت آمدند که بصدای
بلند گریه میکردند و بعضی ها اظهار تمجب و حیرت مینمودند

و دسته ای دیگر بانیشن زبان بر جراحت قلوب آن (ستفدایا) گان
افزوده آنها را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و آب دهان
بصورتشان میانداختند در اینحال پر ملال که هر یکننده‌ای
سخت متألم میساخت قوام الطک شیرازی که از جطه حاضرین
آن دستگاہ بود از مشاهده این وضعیت دلخراش به هیجان
آمده با فریاد و تشدد میرزا نعیم را مورد ملامت و سرزنش
قرار داده گفت : (نعیم ! ! !) صحرای کربلا درست
کرده ای ؟ صحرای کربلا هم اینطور نبود)

با اینحال رقت بار آندسته مظلومین را وارد شهر کرده
در کاروانسرای شاه میر حمزه منزل دادند و روزی جمعی از
اسرا را در نزد والی احضار نموده مورد بازخواست قسرار
دادند و بعضی از آنها را تکلیف به لحن و تبری کردند
و چون آنها استقامت نمودند امر به قتل آنها داد مانند
صادق ولد صالح و علی گرمسیری و حسین ولد هادی و حاجی
ولد اصغر و محمد ولد محسن . و چون از طهران دستور
رسید سرهای شهدا را بطهران بفرستند و زنان و اطفال
اسیر را آزاد کنند باینجهت سرهارا با جمعی از مردان اسیر
بطهران حرکت دادند در بین راه که بآباد رسیدند
دستور رسید سرهارا همانجا دفن نمایند . و جمع اسرا را
بطهران بردند بعضی آزاد شدند و بعضی هم بشهادت

رسیدند .

این بود مختصری از خاطرات حاج محمد مذکور این شخص پس از چند سال از شیراز به داریان رفت و چون فتحعلی خان پسر حاج زین العابدین خان که پس از پدر بحکومت نیریز رسیده بود با و قول داده بود که همه قسم کمک نموده جبران گذشته را بنماید لذا به نیریز آمده مشغول کارزارت و گوسفند داری شد . خیلی قوی البنیه و سالم بود و اغلب بکارهای دستی خود را مشغول میداشت . منزلش همیشه محل رفت و آمد احبا و سایرین بود و به عمری بالغ بر یکصد و پانزده سال رسید و غالباً از ایام جوانی و وقایع سرکوه بجهت جوانان حکایت مینمود و بیاد آن ایام دلخوش بود و عاقبت پس از این عمر طولانی در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی در نیریز بطکوت ابهی صعود نمود و غائله ای برجای گذاشت که در ظل امر مبارک بوده و بخدمت مشغول میباشند .

در این مقام یکی از رفتار ظالمانه سربازان رانسبت با سرای مظلوم و اطفال نقل از تاریخی که جناب شیخ محمد حسین فرزند ملا محمد شفیع نوشته اند درج مینمائیم تا مؤید بیانات و گفته های حاجی مزبور باشد :

” طفلی نه ساله حقیقت حال را چنین بیان مینماید که
والده من طفل صغیر دیگر داشت او را در آغوش داشت و مرا

هریسمانی بسته و سر آن ریسمان را ببازوی خود بسته بود
 و هر دو بسختی عبور مینمودیم مادر را خطاب نمودم که مرا
 رها کن تا خود براحتی بروی جواب داد که مایلم چون تو را
 این قوم ظالم دون بخواهند بکشند در نزد من باشد که دیگر
 انتظاری نداشته باشم که چه شدی آیا در حال حیاتی ؟
 و یاکشته واسیری یا دستگیری حسب الوصیه جمیع لباس
 فاخر دور کرده بود فقط کلاه اخوی صغیر قدری زرانند بود
 چون برق طلای کلاه این طفل نمایان بود یکی از سواران را
 آتش طمع در کانون مشتمل گشت تا ختی کرد و رکاب براسب
 زد تا رسید نزدیک آن طفل دست خود را دراز نمود و کلاه
 از سر آن طفل ربود چون اوسوار بود و مادر پیاده و فاصله
 در میان و او هم عجله داشت کلاه را قسمی از سر برداشت که
 موهای سر آن طفل کنده شد و طفل بقدر ده زرع دور افتاد
 و موهای سرش جدا شد . مادر دوید از عقب طفل و قتی که
 او را در بغل گرفت مدهوش بود قریب بموت "

و مسیونیکلا فرانسوی در تاریخ خود این قضیه را چنین

آورده است : نقل از ترجمه فارسی

" تقریبا ششصد و سه نفر زن اسیر شد پس با این اسرا
 براه افتادند تا رسیدند با آسیاب موسوم به تخت که نزدیک
 نیریز است مورخ ما داستان کوچک زیر را برای نمونه قساوت

قلب فاتحین نقل میکند من خیلی کوچک بودم و درد نبال
مادرم میرفتم برادر کوچکتری هم داشتم که اسداله نامی
اورا روی شانه میبرد این طفل کلاهی بر سر داشت کسه
مختصر زینتی بآن آویخته بود یکی از سواران که درد نبال
مابود این کلاه را دیده بتاخت آمد و طوری وحشیانه کلاه را
ربود که موهای طفل نیز در دستش ماند در مسافت ده متری
افتاد بیچاره مادرم وقتی رسید طفل را مدهوش یافت "

در روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۱۴۸ پنجشنبه ۲۶ صفر
۱۲۷۰ اخبار این واقعه را چنین انتشار داد (۱) :

" اخبار فارس - از قراریکه روزنامه که از این ولایت
رسید در این اوقات باز طایفه بابیه در نیریز فارس اجتماعی
نموده و بقدر پانصد ششصد نفر در کوهی نزدیک به نیریز
سنگرهای زیاد بجهت خود ساخته و باعیال خود بکوه رفته
و بنیاد فساد و آشوب نموده بودند . نواب مستطاب
شاهزاده والا تبار مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران فارس
عالیجاهان میرزا نعیم لشکر نویس و حاکم نیریز ولطفعلی

(۱) این روزنامه بدستور میرزاتقی خان امیر کبیر در زمان
ناصرالدین شاه تأسیس گردید و این قسمت را جناب ملک
خسروی از روزنامه مزبور استخراج و ارسال فرموده اند که
موجب کمال تشکر و امتنان است .

خان سرتیپ را بالا تفاق با فوج قشقائی و فوج حومه فارس
و چند عراده توپ و قدری سواره بدفع آنها نامزد نموده بودند
و در آخر محرم و اول صفر جنگ سخت مابین این طایفه
ضالیه و افواج قاهره گردید و افواج قاهره آخرالامر
زور آور شده و بقدر دو بیست سیصد سنگر آنها را که در کسوه
ساخته بودند گرفته و بقدر صد نفر آنها را در جنگ مقتول و سر
کرده اند و مابقی آنها را کلا با عیال و اطفال آنها دستگیر
نموده و بشیراز فرستاده اند و بحمد الله از یمن طالع و اقبال
مصون از زوال اعلی حضرت پادشاهی «الیفه مزبور بطوری قطع
جمع شده اند که احدی از آنها بدر نرفته است و همگی
چه کشته شده و چه دستگیر گردیده اند و از قراریکه نوشته اند
کوه مزبور بسیار جای صعبی بوده است و با جنگ سخت با آنها
دست یافته اند و چند نفر سرباز و مهرباب سلطان دسته
مخبران هم زخمدار شده اند .

۱۱ - حدیقه الرحمن دفن رؤس شهدای نیریزی

بطوریکه مذکور گردید در دو واقعه غم انگیز نیریز یعنی شهادت حضرت وحید و اصحابش و دیگری واقعه قیام میرزا علی سردار و شهادت او و همراهان جمعی از بازماندگان و اسرا را بقتل رسانیده و سرهای آنان را باروس عده ای دیگر از شهدا که در میدان کارزار بقتل رسیده بودند بحلاصت فتح و ظفر برای ناصرالدین شاه میبردند چون بآباد رسیده از طهران دستور رسید که سرهای شهدا را در این شهر بخاک بسپارند لذا رؤس شهدا را در خارج شهر آباده در محلی متروک نزدیک بقبرستان عمومی حفره ای کنده و تمام آنها را در آن حفره ریخته با خاک انباشتند و در دفعه ثانی نیز باز رؤس شهدای نیریز را که بآباده رسانیدند بدستور واصله از دارالخلافه در همین محل گودالی ریخته و از خاک مستور نمودند . پس از زمانی چند جناب آقامیرزا عطاء الله سراج الحکما اول مؤمن این شهر که در اصفهان بوسیله نورین نیرین حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بامر مبارک اقبال نموده بود در صد تحقیق و جستجو از محل مزبور برآمده و آن قطعه زمین را که در جنب کاروانسرای



جناب سراج الحکما* اول مؤمن آباده که مدفن رؤس شهدای
نیز را در زمینی خارج شهر یافته محصور نمود و بعدا
ساختمان شده بنام حدیقه الرحمان نامیده شد .

مخروبه ای قریب بقبرستان و بیرون از شهر آباده بسود
در سال ۱۳۰۶ خریده و محصور نمود و بعد از چند سال
دیگر از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء تقاضا نمود که اجازه
فرمایند در محوطه مزبور ساختمانی بشود و ضمناً رجای صدو
زیارتنامه ای از قلم مبارک نمود در جواب لوح مبارک غرائسی
بافتخار ایشان نازل گشت و این زیارتنامه مبارکه در آن لوح
عزّ نزول یافت :

آباده بواسطه جناب قائم میرزا عطاء الله سراج الحکما زیارت سرای بریده شمدای
فی ریز روحی لرؤ سهم الفداء

هو اللّٰه

ایا نفحات الله انتشاری فی تلك البقعة النّوراء و بلّغنی
وله قلبی و شوق فؤادی و انجذاب نفسی و شدت و لمسی
الی تلك البقعة التي توارث فیها رؤس مكللة بالشّهادة الكبرى
مجللة بجواهر مشرقة علی القرون و الاعصار بما افتقرت عن
الاجساد فی سبیل الله و قولی النور الساطع اللامع من
الطکوت الابهی یشرق علی تلك المقبرة النّوراء و النسیم
السهاب بکم ایها الرؤس المقطوعة فی سبیل الله و الوجوه
المنورة بضیاء شمس الهدی و الاعین القریرة بمشاهدة

انوار الله والآذان الواعية الصاغية لنداء الله والأذمنة
المنتعشة من انفس طيب هداية الله و الاذواق المتحلية
كل مر في محبة الله . روحى لكم الفداء و كينونتى لكم
الفداء و حقيقتى لكم الفداء ايها الوجوه النورانية والنفوس
الرحمانية والنجوم الفردانية والجنود الربانية طوبى لكم
ببخ لكم احسنتم احسنتم على ما فعلتم بما فديتم
اموالكم و اولادكم و ارواحكم فى سبيل البهاء حيا بالجمال
الاعلى سبحان ربى الابهى بما خلق وسوى و بعث
هؤلاء من مرقد النفس والهوى وحشرهم تحت لواء الحمى
ان قامت القيامة الكبرى فابتهجوا عند مازلت الارض زلزا
وحدثت اخبارها واستبشروا عند ما ارتفع نداء الله فسى
اوج الصلى وسمموا الست بربكم الاعلى و قالوا بلسى
يا رب بلى و فدوا مالهم و عليهم في هذا المنهج البيضا
واصبحوا اربا اربا بيد الاشقياء و طرحت اجسامهم على النيران
ثم قطعت رؤسهم المتهادية القنائة واسر اهلهم الى البقعة
المباركة التى كانت موطن النقطة الاولى ثم ارسلت رؤسهم
المرتفعة على الرياح الى هذه الارض الطيبة الفيحاء فديتكم
بروحى و نفسى و ذاتى ايها النقباء النجباء الشهداء فسى
سبيل الله السعداء فى الآخرة والاولى . و عليكم البهائم و
عليكم الشناء و عليكم المون والعناية من ربكم الاعلى " ع ع "

و در لوح مزبور خطاب بایشان چنین میفرماید:

«وَأَمَّا أَنْ خَاكَ يَا كَهِ بُوْدَايِعِ الْهَيْهَةِ يَعْنِي رُؤْسَ مَقْطُوعِهِ
شهِدَا مَشْرَفِ اسْتِ الْبَيْتِ مَقْدَسِ اسْتِ وَتَابِنَاكَ بَلَكُهُ رَفِيعِ تَرَاذِ
أَوْجِ اعْظَمِ أَفْلَاكَ مَلَائِكُهُ مَلَأَ أَعْلَى طَائِفِ أَنْ بَقَمَهُ نُورَاءَ وَقُلُوبِ
مَشَارِقِ هُدَى سَاجِدِ أَنْ أَرْضِ بِيَهْمَتَا بِقَدْرِ امْكَانِ بِقَسْمِي كَه
مُخَالَفِ حِكْمَتِ نَرَأَشِدِ مَحَافِظِهِ وَصِيَانَتِ أَنْ قَطْعِهِ زَمِينِ نَازِنِينَ
أَزْأَعْظَمِ مَشْرُوعَاتِ مَقْبُولِهِ دَرْگَاهِ حَيٌّ تَوَانَا وَ مَوْهَمِ زَخْمِ
دَلِ عَبْدِ الْبِهَاءِ فَدَيْتِ بَرُوحِي أَوْلَئِكَ الشَّهْدَاءِ وَ أَشَوْقِي
لِزِيَارَتِ تِلْكَ الْمَقْبَرَةِ الْبَيْضَاءِ وَ وَأَوْلَهِي لِمَشَاهِدَةِ تِلْكَ
الْبَقْعَةِ النُّورَاءِ رَبِّ اسْقِنِي تِلْكَ الصَّهْبَاءِ وَأَنْلِقِي كَأْسَ مَوْهَبَتِكَ
الَّتِي هِيَ نَشْوَةُ أَوْلَئِكَ الْأَزْكَيَاءِ النَّقْبَاءِ النَّجْبَاءِ بِرَحْمَتِكَ
الْكُبْرَى إِنَّكَ أَنْتَ الْمَقْتَدِرُ الْمُرْتَبِعُ الْمُسْتَعْمَانُ»

پس از زیارت دستور مبارک در روزینجم جمادی الاولی
از سنه ۱۳۲۴ هجری که عید میبش مبارک حضرت اعلیٰ بیود
شروع بکار ساختمان مینمایند و باکمک چند نفر از مؤمنین دیگر
قنات آب در آنجا احداث نموده و چندین اطاق در اطراف
آن محوطه بوجود آورده درختکاری و گلکاری نمودند و
از آن ببعد اهالی شهر آنجا را باغ حکیم میگفتند و احببا

باغ رؤس شهدا مینامیدند و چون در سال ۱۳۳۷ آقای
 دکتر بدیع الله آگاه فرزند جناب سراج الحکما باجمعی
 از احبای آباده بشرف زیارت آستان مبارک فائز میگردد
 روزی حضرت عبدالبهاء ایشان را احضار فرموده و در اینموقع
 مناجات طلب مغفرت از قلم مبارک جهت جناب سراج الحکماء
 نازل فرمودند که قسمتی از آن بیانات مبارکه زینت بخشش
 این اوراق میگردد :

" رَبِّ اِنَّ عَبْدَكَ عطاءٌ قد كشف الفطاء و محسى الموهوم
 واستفاض من جمال المعلوم وقرت عينه بمشاهدة الاثار
 واطمئن نفسه بسطوع الانوار و طابت نفسه و اشرح صدره
 بما اطلع على الاسرار و خاض في الديار ودعى الناس الى
 صراط المستقيم والمنهج القويم بنطق تحييت به عقول
 المستمعين و بشر بالنور المبين الساطع من الافق العظيم
 و وفقه في جميع الاحوال الى ان هدى جما غفيرا من
 الابرار وسعى في اظهار الآثار من الذين استشهدوا في
 سبيلك في تلك الاقطار و ابراز اجداث الرؤس المرتفعة
 على القناة التي كانت تتهادى على الرماح كروس الاسرار
 رب تلك الرؤس قطعت في سبيلك وتزينت به الرماح في محبتك
 فياطوى لها من هذه المنحة الكبرى ويا بشرى لها من
 هذه الموهبة العظيم "

و پس از خاتمه مناجات بایشان فرمودند : " لا بد بممانی
 عبارات پی بردید این مناجات راجع بپدر شما بود . فوالحقیقه
 پدر شما اول کسی است که در آباده علم هدی را بلند فرمود "
 بعد فرمودند محل مدفن رؤس الشهداء را احباب آباده
 بچه اسم میخوانند ؟ ایشان عرض نمودند بهائیان میگویند
 باغ رؤس الشهداء و عامه ناس میگویند باغ حکیم . حضرت
 عبدالبهاء سکوت فرموده و بدست مبارک ورقه کاغذی
 را برداشته و در حال قعود مناجاتی که بمنزله تولیت ناممه
 آن محل مقدّس است بافتخار ایشان مرقوم و در آن چنین
 میفرمایند :

" و تولیت حدیقه الرحمن را به بنده استان بدیع اللّٰه
 عطا نما که در آن سلاله این موهبت سبب ظهور الطّاف
 و عنایت گردد عبدالبهاء عباس "

پس از نزول این مناجات مبارک آن محل بنام (حدیقه
 الرحمن) معروف و زیارتگاه اهل بها گردید . جناب
 سراج الحکما نیز پس از صعود در یکی از فرقات آنجا مدفون
 گردیده اند "

((اقتباس از شرحی که متصاعد الی اللّٰه جناب دکتر بدیع اللّٰه
 آگاه در احوالات پدر خود جناب سراج الحکما مرقوم
 داشته اند)) .

۱۲ - جناب ملا محمد شفیع

د طوبی از برای نفسی که جناح تپش را طین او نام از طیران منع نمود و بقوادم
ایقان قصد مقصد قضی و زروه علیا و غایه قصونی و افق اعلی نمود
(حضرت بهار الله)

جناب ملا محمد شفیع نهریزی همان مؤلف تاریخ —
حوادث نهریز است که جناب ملا محمد نبیل زرنندی در تاریخ
خود از ایشان نام برده و تألیف ایشانرا ستوده و مورد
استفاده قرار داده است این شخص بزرگوار فرزند
ملا علینقی ابن ملا عبدالحسین از علمای نهریز است که
هر دو در قنایا و وقایع ناگوار نهریز بر تبه شهادت نائل
گشته اند .

ملا محمد شفیع در سال ۱۲۵۷ هجری در نهریز پانزده
وجود گذشت و در موقع ورود جناب وحید به نهریز نه ساله
بوده است .

جناب ملا عبدالحسین بطوریکه قبلا نیز ذکر شد از علمای
متبحر در علوم اسلامی و در بین اهالی نهریز بمعلم و تقسوی
مشهور و از جمله کسانی بود که در ابتدا ی ورود حضرت وحید
به نهریز در سن هشتاد سالگی باتفاق جمعی دیگر از بزرگان

وعلمای محل با استقبال ایشان شتافته در زمره مؤمنین و مخلصین آنجناب درآمده و در رکاب جناب وحید پای پیاده از قصبه رونیز تا نیریز و محله چنارسوخته رهسپار گردید و بدون اندک توجه و اعتنا به تهدیدات حاکم محل بحمايت و نصرت جناب وحید قیام و اقدام نمود و چون جناب وحید در برابر هجوم عوام الناس که بتحریر حاکم هر لحظه زیادتر میگردید ناگزیر قلعه خواجه را در نزدیکی محله چنارسوخته مأمن خود و همراهان قرار دادند و جمعی از مؤمنین بآن قلعه پناهنده شدند . اول شخصی از مؤمنین که مورد اصابت گلوله مهاجمین قرار گرفت ملا عبدالحسین بود که برای دیدن وضعیت اطراف شهر بیام قلعه برآمد و گلوله پپای ایشان اصابت نموده مجروح گردید و جناب وحید که هنوز در داخل قصبه بسر میبردند مرقومه تسلیت آمیزی برای ایشان فرستاده و باو از جهت آنکه اول کسی است که در سبیل حق مورد بلا و آزمایش قرار گرفته تبریک گفتند .

در تاریخ نیگلا فرانسوی که راجع بامر بدیع نگاشته و در چند مورد از این کتاب مطالبی از تاریخ مزبور نقل نموده^۳ چنین نوشته شده است : (نقل از ترجمه)

" مرحوم آخوند ملا عبدالحسین که پیرمردی بود متبحر در علوم اسلامی و آخوند ملا باقر پیشنماز محله و ملا علی

کاتب وملاعلی نام دیگری با چهار برادرش و گد خند او
 ریش سفیدان و اهالی محله بازار مانند مشهدی میرزا حسین
 ملقب به قطب باتمام افراد خانواده و اقوام ومرحوم میرزا
 ابوالقاسم که برادرزاده حاکم بود ومرحوم حاجی محمد تقی
 ملقب به ایوب و دامادش میرزا حسین و بسیاری از اشخاص
 محله سادات و پسر میرزا نورا ومیرزا علی رضا پسر میرزا حسین
 و پسر حاجی علی وغیره تمام باو گرویدند صبح
 آنروز آخوند ملا عبدالحسین بروی بام قلعه آمد که به بینند
 شهر در چه حال است . سربازان سلمان تیری بطرف
 او انداختند که پایش مجروح شد این اولین خونی بود در
 این زمین که بعدها سیلاب خون جاری میشود ریخت
 خبر این واقعه با قاسمیدیعینی رسید نامه تبریکی برای
 آخوند نوشت ."

چنانکه مذکور گردید حادثه قیام جناب میرزا علی سردار
 در مقابل مظالم حکام دوره استبداد سه سال پس از واقعه
 تاریخی جناب وحید و یاران وفادارش وشهادت منالومانه
 آن سید ابرار واقع شد که جمعی دیگر از مؤمنین ومخلصین
 بشهادت رسیده وبازماندگان شان اسیرینجه ظلم و عدوان
 مأمورین ستمکار گشته وبانواع و اقسام بلیات گرفتار شدند .
 از جمله نفوس مخلصه جناب ملا علینقی پدر جناب ملا

محمّد شفیع بود که از همراهان میرزا علی سردار بود و سمت نظارت بر کارها را در جمع یاران داشت و عاقبت بشهادت رسید (۱) ولی آخوند ملا عبد الحسین پدر ایشان که در این حادثه نیز از جمله یاران و همراهان سردار بود بواسطه کبر سن اسیر گردیده با عیال و اطفال ملاعلینقی بشیراز بردند و چون از پایتخت دستور رسید که اسرا را بطهران اعزام دارند او نیز در جمع اسرا بود و همینکه کاروان اسرا در بین راه شیراز به آباده بقریه سیدان که سه منزلی آباده است رسیدند آن پیرمرد بزرگوار از شدت سختی و مشقات طول طریق بهلاکت رسید و سواران دولتی با کمال قساوت سر او را از تن جدا کرده با خود بردند و تنش را در همان محل ب خاک سپردند .

در تاریخ نیکلا چنین مینویسد " علی سردار بافنون نظامی آشنائی داشت رفقای خود را تعلیمات و تمرین میداد و آخوند ها مانند شیخ عبد الصلی قاضی و ملا عبد الحسین

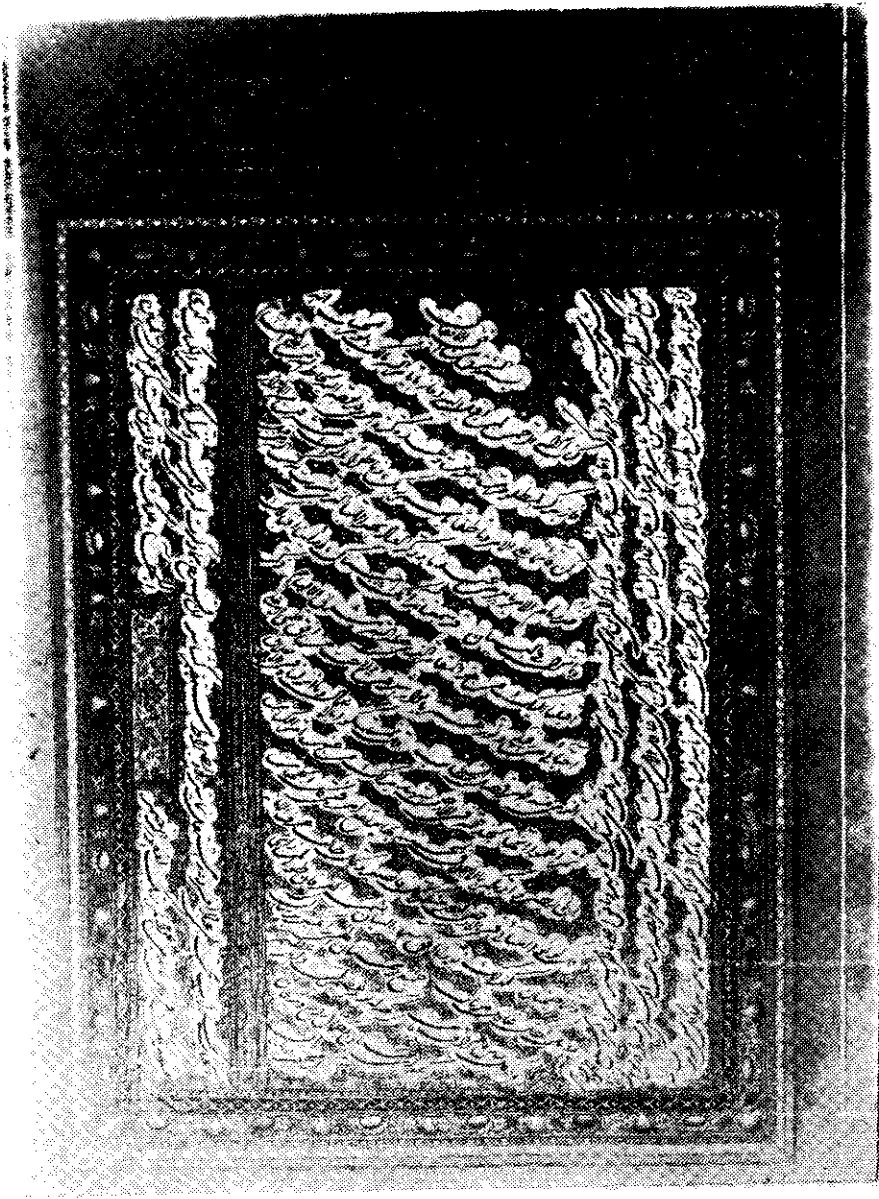
(۱) جناب شیخ محمد حسین عهدیه در تاریخ خود چنین مینویسد (ملاعلینقی که از علما بود گفت يك حمله دیگر میکنیم گرچه در بدن جز ضعف قوه دیگرند اریم با همین قوه که فعلا از صاحب الزمان اریم يك یورش دیگر میآوریم یکمرتبه دست بر زبان و دهان زده هلهله کنان صدا را به یا صاحب الزمان بلند کسردند و حمله سخت آوردند ناگاه گلوله به پشت دستش خورده و از عقب سرش بیرون رفت و شهید شد)

وملاً علی و کربلائی هادی و ملاً علی نام دیگری از اصول
 و حقائق بابیت برای آنها موعظه میکردند پسر بزرگ ملاً
 عبد الحسین ملاً علینقی سمت نظارت داشتند و پرچمداران
 عبارت بودند از باقر پسر میرزا احمد و کربلائی اصغر.....
 ملاً محمد تقی پسر کوچک ملاً عبد الحسین که برای ملاقات
 آقا سید جعفر بد همدک هرات رفته بود بمحض اینکه از اوضاع
 خبردار شد فوراً آمد و برفقا ملحق گردید *

ایضا در صفحه ۵۵۴ مینویسد :

" آخوند ملاً عبد الحسین را آوردند و بحکم میرزا نعییم
 دهانش را پر از خاک کردند بعد یکی از غلامان تیسری
 بسوی او زد اما کشته نشد *

پس از خاتمه واقعه قیام جناب میرزا علی سردار بطوریکه
 مذکور شد جمعی عیال و اطفال بیگناه شهیدان را اسیر نموده با
 وضع رقت باری پای پیاده در حالیکه محاط به سربازان بودند
 بشیراز فرستادند . در این موقع جناب ملامحمد شفیعی
 دوازده ساله بوده و به همراهی مادر خود جزو اسرا بشیراز رفت
 و پس از چندی در شیراز از حبس آزاد گردیده در آنجا بتحصیل
 پرداخت و مورد توجه خاص امام جمعه شیراز قرار گرفت
 و پس از فراغت از تحصیل به نهریز مراجعت نمود و امام جمعه
 سرپرستی موقوفات مسجد جامع نهریز یعنی همان مسجدی که



لوح مبارك حضرت بها* الله خطاب به جناب ميرزا محمد شفيع

100

101

102

103

104

105

106

107

108

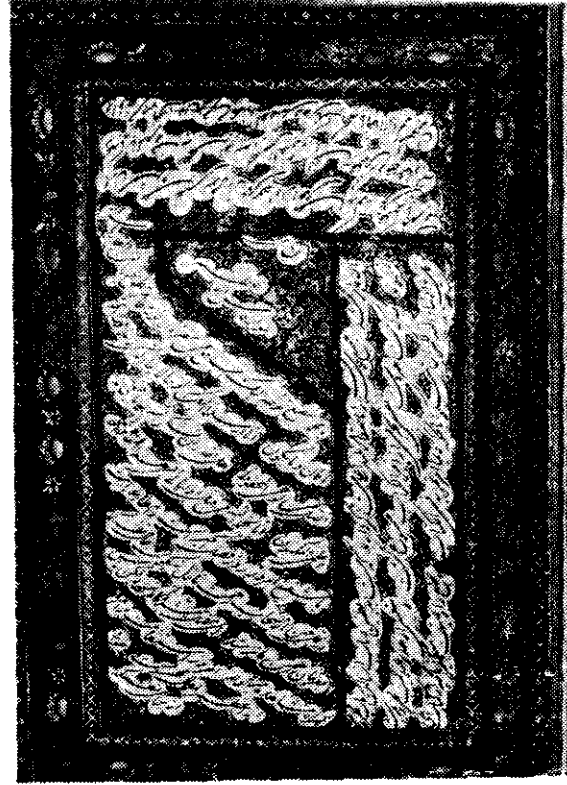
جناب وحید بر بالای منبر مردم را موعظه نموده و بامر بدیع دعوت میفرمود بایشان سپرد و تا آخر ایام حیات از ایشان منتزع نگردید و حتی پس از وفات ملا محمد شفیع این سمت بفرزندشان شیخ محمد حسین انتقال یافت .

پس از ورود ایشان به نیریز با کمال ثبات و استقامت بخدمت امرالله پرداخت و در ایام بغداد که حضرت بهاء الله از سلیمانیه مراجعت فرمودند (۱۲۷۲ - ۱۲۷۰) در او اواخر سال ۱۲۷۴ باتفاق کربلائی محمد صالح بدارالسلام بغداد بشتافت و بدون آنکه اعتنا و توجهی به یحیی و همراهان او بنماید بحضور مبارک مشرف گشته و با فراست و هوش خدادادی به عظمت مقام آن حضرت پی برده و با روحی سرشار از مسرت و روحانیت به نیریز مراجعت نمود و همواره بالطافت کلام احبارا به حصر توجه بآن ساحت مقدس دلالت و راهنمایی نموده آنها را از یحیی و طرفداران او بر حذر داشت و آنچه اوراق ناریه و شبهات افترا آمیز از ناحیه منحرفین بنام او میرسید همه را ناچیز شمرده مورد اعتنا قرار نمیداد . و بواسطه همین خلوص نیت و محبت و بذل همتی که این مرد بزرگوار بکاربرد احبای این قریه مبارکه از لوث افکار نالایقه گروه مکروه ناقضین و منحرفین چه در زمان حیات مبارک حضرت

بها، الله و چه بعد از صعود آنحضرت محفوظ و مصون مانده
 و همیشه اوقات بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخ بوده اند
 و بدون اندك فاصله زمانی بنهایت سرور خاطر به بندگی
 و عبودیت محضه استان مبارك مفتخر و اکنون نیز فرزندان
 و بستگان شان در نیریز در اثر انفاس قدسیه آن نفوس مقدسه
 باثبات و استقامتی بی نظیر بر عهد و پیمان الهی و خدمت به
 عتبه سامیه الهیه مداوم و هر خصم لدودی را مقاومند .
 باینجهت جناب ملا محمد شفیع در ایام حیات خود همواره
 مورد عنایت خاص حضرت بها، الله و مرکز عهد و پیمان الهی
 حضرت عبد البها، قرار گرفته و بنزول الواح مبارك مفتخر
 گردیده است . در یکی از الواح مبارك خطاب بایشان
 میفرمایند :

" یا شفیع از حق میطلبم ترا مؤید فرماید بر امری که ذکرش
 بدوام ملك و ملكوت باقی و پاینده ماند دوستان آن ارض را
 از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید بقوت ذکر اسم اعظم باپر
 روحانی در هوا، معانی طیران نمایند طوبی از برای نفسیکه
 جناح همتش را طین او هام از طیران منع نمود و بقواد
 ایقان قصد مقصد اقصی و ذروه علیا و غایة قصنوی و افق
 اعلی نمود . "

و در لوح مبارك دیگر که بیانات عنایت آمیزی بافتخار



لوح مبارك حضرت بهاء الله خطاب به
جناب ملا محمد شفيع

1855

احبای نیریز نازل شده چنین میفرمایند :

“ هو الناظر من افقه الاعلى دوستان الهی را تکبیر
 میرسانیم و ببحر عنایت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهیم
 ای اهل نون و یاطوبی لکم و نعیمما لکم چه که از اول امر
 فائز شدید بآنچه که من علی الارض از آن غافل بودم
 در سبیل حق وارد شد بر شما آنچه که سبب حزن ملاء اعلى
 گشت آنچه فی سبیل الله وارد شود و آنچه شده کل در کتب
 الهی از قلم اعلى مذکور و مسطور این بشارت است بزرگ از برای
 شما هیچ عملی ضایع نشده و اجرش عند الله مخزون
 زود است مکافات و جزای کل ظاهر و هوید اشود جناب
 امین ذکر شمارانموده از قبل و بعد بذکر الهی فائز بود
 باشید و بخد متش مشغول خدمت حق جلّ جلاله تبلیغ
 امر و هدایت ناس بوده و خواهد بود و این حاصل نشود
 مگر با خلاق راضیه و اعمال طیبه و شفقت و محبت از حق
 میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه رضای او است چندی
 قبل مخصوص جناب ملا محمد شفیع لوح نازل و ارسال شد
 و همچنین زیارت حضرت وحید و اولیای حق جلّ جلاله ”
 جناب ملا محمد شفیع بواسطه حسن خلق و نیکی رفتار
 و مخصوصا دستگیری از فقرا و ضعفا در بین مردم نیریز کلا
 مورد احترام و توجه بود غالبا خود ایشان شخصا بدرخانه

(۱۳۴)

فقرا رفته مایحتاج آنها را میبرد و بدون آنکه کسی حستی
خود صاحبخانه اورا بشناسد تسلیم نموده باز میگشت حتی
فتحعلی خان پسر حاج زین العابدین خان که پس از پدر
بحکومت نیریز برقرار گردید احترامی فراوان برای ایشان
قائل بود لذا احبا از شر اعدا و مخالفین محفوظ و مصون
بوده و در تشکیل محافل و جلسات تبلیغ و سایر خدمات امریه
پیشرفت کاملی نصیبشان گردید و بزرگان و اعیان محل بسا
ایشان روابط دوستانه داشته اند بطوریکه خود فتحعلی خان
مزبور تدریجا اظهار ایمان نموده بوسیله ایشان عریضه ای
بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء مصروض داشت و جوابا این
لوح مبارک بافتخار او نازل گردید :

هو الالبهی

نی ریز جناب فتحعلی خان علیه بھاء و اللہ الالبھی ملاحظہ نمایند :

ای مضمور صہبای الہی در این جهان فانی آفتاب حقیقت
جاودانی از افق توحید و مطلع تفرید اشراق نمود و بر آفاق
انوار بی پایان مبذول داشت جهان راجہانی ترازہ
فرمود و امکان را بفیض بیکران مشرف ساخت شعلہ عزت
سرمدیه اقروخت و خار و خاشاک ذلت عالم بشریہ بسوخت
انوار عرفان از افق امکان بدرخشید و بحر بی منتہای الطاف

حضرت رحمن بهیجان آمد آتش موسی رخ بنمود و سینسه
 سینا برافروخت نفعه حیات ابدیه بوزید و صبح روشن آمال
 و امید بد مید موسم بهار الهی رسید و باران نیشان رحمت
 رحمانی بیارید باد صبا در سبای سلیمانی بوزید و نسائم
 لواقع عنایت از ریاض احدیت منتشر گردید ریاض توحید
 سبز و خرم شد و تلال و جبال و بادیه و وادی وجود بریاحین
 فیض جدید و عنایت بدیع فائز شد فدای فیض للفائزین و بشری
 للمخلصین والبهاء علیک ع .

جناب ملا محمد شفیع در ایام حضرت عبد البهاء نیز
 مورد عنایت مبارک قرار گرفته و همواره احباً رابه ثبوت و رسوخ
 بر عهد و پیمان الهی تشویق و ترغیب مینمود و بر عیسودیت
 آستان مبارک و تمسک و تشبث بحبل المتین ولای آنحضرت
 تحریص میکرد و آنچه اوراق شبهاست از ناحیه ناقضین ارسال
 میگردد بخود آنها برگردانیده و اعتنائی نداشت و همیشه
 مشام جان را از انفحات معطره روحانیه واصله از ساحات
 اقدس مولای حنون معطر و معنبر میداشت و اخبار را نیز دائماً
 بخیر و صلاح دلالت و راهنمایی نموده از روائح کریمه نقض
 محفوظ و مصون میداشت .

یکی از الواح مبارکه حضرت عبد البهاء خطاب بایشان

در این مقام زینت بخش این اوراق میگردد :

هو الله

" يا من ثبت على الميثاق لعمر الله ان سگان ملكوت الوجود
يصلون على الذين ثبتوا على الصهد واستقاموا في الميثاق
اولئك اولياء الرحمن واصفياء الله و حفظة كتابه و بررة خلقه
وسفرة زبره و اولئك هم المفلحون و انك انت استبشر بفضل
مولك و انشرح صدرا بما ايديك و ربك لهذا اليوم المسر
والامر الواضح المنير و اشرق عليك بالنور الساطع من الافق
المبين رب ايدي المقربين على اعلاء كلمتك بين العالمين
انك انت الكريم و اجملهم مناهل عذب فرات و موارد سائغ
و شراب انك انت الوهاب . آنچه مرقوم فرموده بود يـسـد
ملاحظه گرديد الحمد لله احبای آنجهات ثابت بر ميثاق
و مقتبس از نور اشراق و بری از نفاق و شقاق بوده اند
فسوف يوئيد هم الله بجنود من الملاء الاعلى و ينجدهم
بملائكة من السماء جناب آقا ميرزا احمد على اگر ممکن شود
که يك سفر برفسنجان نمايند بسيار مناسب اين بشرط آنکه
اسباب زحمتشان نگرند و بجهرم نیز اگر سفری شما با ایشان
بفرمائيد نیز مناسب چه که ارياح ارياب بهرد و جا از هند
وزيده كذلك اشمننا راحة د فراء عيقت الى تلك الجهات
نسئل الله بان تحفظ عبادہ الامناء من ذلك الابطـلاء

10/10/10

10/10/10

دیگر در خصوص ملك بموض حقوق میخواهند وقف نمایند
جائز والبهاء عليك ع ع *

از جمله خد ماتیکه این شخص بزرگوار ^{سنتی} نموده حمایت و سرپرست
از فرزندان جناب آقا سید جعفر یزدی است که مختصری
از احوالات ایشان قبلاً ذکر شد عاقبت حاکم غدار پس از
وارد آوردن آنهمه شکنجه و آزار املاک و اموال ایشان
را ضبط نموده و خودش را به یزد تبعید نمود و آن جناب
پس از مدتی در آن شهر بطکوت الهی صمود نمود و بعد از
چند سالی که از این وقایع گذشت دختر ایشان فاطمه بیکم
که باز دواج حاج محمد اسمعیل نام یزدی در آمده بود
برای داد خواهی و گرفتن اموال پدر بسمت نیریز حرکت نمود
و در قصبه قطرویه حاج محمد اسمعیل بطور ناگهانی در گذشت
و بقراری که ذکر شده او را مسموم نمودند . عیال و فرزندان
غریب و بی سرپرست مانده سرگردان شدند لذا جناب
ملا محمد شفیع محض وفاداری نسبت بجناب حاج سید جعفر
اقدام نموده آنها را به نیریز آورده بمواظبت و نگاهداری عیال
ایشان و تربیت اطفال عمّت گماشت تا آنها بسن رشد بلوغ
رسیدند و دختر بزرگ خود نوریّه خانم را بمقد از دواج میرزا
عبدالحسین پسر حاج محمد اسمعیل که نوه دختری جناب
حاج سید جعفر بود در آورده و اکنون فرزندان ایشان

(۱۳۸)

همه در ظلّ امر مبارک ثابت بر عهد و پیمان الهی بوده و موفق
بخدمات تبلیغی و مهاجرت گشته اند .

جناب ملا محمد شفیع پس از درگذشت عیال اولیّه بسا
نوه امام جمعه شیراز خاور سلطان صبیّه جناب شیخ محمد
حسین طلقب به وفا که لوح مبارک وفا از قلم مبارک حضرت
بهاء اللّه بافتخار ایشان نازل گشته ازدواج نمود و از این
عیال نیز فرزندان بوجود آمده اند که هر یک در خدمات امریّه
مشار بالبنان میباشند . عاقبت این مرد بزرگوار که خدمات
وزحماتش در عالم امر اظهر من الشمس است در سال ۱۳۱۵
هجری در سن پنجاه و نه سالگی در نیریز صعود نمود و لسی
اثرات انفاس طیبه و خلوص و وفای آن جان پاک در قلوب
دوستان آن سرزمین الی الابد باقی و برقرار است .

بِسْمِ اللّٰهِ

نی ریز - زیارت جناب ملا محمد شفیع الذی صعود الی ملکوت الانجی

علیک بهاء اللّه و ثناء و رحمته و رضوانه یا من آمن باللّه
و ایقن بآیاته و صدق بکلماته و احترق بنار محبتّه و استضاء
بنور احدیته و استنار من شمس رحمانیته اشهد بانک آمنست
بجوهر المقصود و اشتعلت بالنار الموقدة فی سدره الوجود

و وصلت الي مقام المكاشفة والشهود وعرجت باجنحة التوحيد
الى اعلى ذروة الصمود واستمدت من المقام المحمود
و خدمت امر مولاك و جاهدت في سبيل مولاك و هديت الي
من خلقتك وسواك . اسئلك الله ان يجبرك في جوار رحمة
الكبرى ويدخلك في جنّة اللقا ويسقيك من كأس العطاء
ويظلل عليك السدرة المنتهى ويجعلك سراجا موقودا
في غرفات الملكوت الابهى وان الله ايديك بفضلته وذللك
من فضل الله يوتيهِ من يشاء ع ع
واين لوح مبارك خطاب به فرزند ايشان شرفصد و
يافته است :

بِسْمِ اللّٰهِ

جناب ميرزا محمد حسين ابن جناب ملا شفيق عليه بحب الله الابهي

هو الله اي تازة نهال بوستان الهی اگرچه آنچه
مرقوم گردد هويت احساس دل و جان مشهود ومشروح نگردد
چه که خارج از درجه امکان و حصر در مکانست پس اختصار
اولی این را بدان که حال یگان فرزند آن فرزانه هوشمند
دانشمندی چشم جمعی حتی این عبد در ترصد و انتظار
که نهال بهیمال پر برگ و ثمار آن جویبار گردی و شرف
اخلاق و اعراق هر دو را مالک شنوی ع ع "

لوح مبارک خطاب بہ خاور سلطان عمیال جناب ملا محمد شفیع

هو اللہ

یا امة اللہ قری عینا و انشرحی صدرا بالطاق
ظہرت من ملکوت ربک الرحمن الرحیم تاللہ
الحق لو اطلعت بما قدر اللہ لأماته لطرت
فوحا بفضل مولاک القدیم ع ع

لوح مبارک خطاب بہ نوریہ خانم صدیہ جناب ملا محمد شفیع کہ باز دواج
میرزا عبدالحقین نوحہ جناب حاج ستیہ جعفر در آمد :

فی ریز نوریه صبیہ جناب ملا محمد شفیع علیہا بہا و اللہ الابی

ای امة اللہ نور مظهر اشیاست چه اگر
نباشد جمیع اشیا در پس پردہ ظلمات مغفی
پس تو اسمت نوریه است از خدا بخواه کہ
حقایق نفوس را مشہود نمائی و معلوم
بینی والبهاء علیک ع ع

و در یکی از الواح مبارک حضرت عبدالبهاء، به اجابای فی ریزخین میفرماید:

"..... جمال قدم قبل از عروج و صعود روزی ذکر خیر
از اجابای نیریز فرمودند و در حیز صعود راضی بودند
لهذا امیدواریم که بعد از صعود چنان ثابت و راسخ باشند
که زلزله بر ارکان عالم افتد و بنیان شرک از بنیاد برافتد
و از آن نفوس محشور شوند که میفرماید لا تأخذهم
فی الله لومة لائم بشری لكم یا احب الله من هذه البشارة
العظمی ع ع"

۱۳- واقعه سوم فی ریز

هجوم شیخ زکریا به فی ریز و شهدای هجده گانه

«ای یاران عبدالبهاء در این آیام بحسن القضاء و تأییدات رب السموات العلی و توفیق ملکوت لایزئی بسکلی مقدس حضرت اعلی و جبرئیل کرمل حیفا در مقام معلوم استقرار یافت لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب اجبای فی ریز از این جام لبریز است شده و بچوگان بهمت گوی سبقت از این میدان ربودند»

این حادثه بلا انکیز که بار دیگر افق نیریز را تیره و تار نمود در ایام عید نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری واقع گردید یعنی ایّامی که تمام مردم ایران بواسطه رسیدن این عید باستانی بحادثت دیرینه و حفظ سنن قدیمی غرق در شادی و سرور بودند ولی برای ساکنین این شهر در اثر هجوم ناگهانی شیخ زکریا نوایجانی بساط عید و شادمانی اهل آن در هم پیچیده شد و به عزا و ماتم بس ناگوار و ناهنجاری مبتدل گردید .

این شخص از عمال سید عبدالحسین لاری بود که در آنوقت برضد دولت و سلطنت محمدعلیشاه قاجار بعنوان

طرفداری از مشروطه و آزادیخواهی قیام مسلحانه نمود
 و دعوی استقلال کرد و خود را سلطان مشروطه میخواند
 ولی باطنا با مشروطه خواهان مخالفت میورزید و حتی مأمورین
 دولتی را از حدود تسلط خود خارج نموده و اشخاصی از
 طرفداران خود را بجای آنها گماشت و برای پاکتهای پستی
 تبر مخصوصی از خود ایجاد کرد که در بعضی از تلکسیونها
 موجود و باقی است . شیخ زکریا به پشتیبانی و طرفداری
 از او مقارن با خلع محمدعلیشاه با عده ای از سواران و تفنگچیها^ی
 خود با بیرق نصر من الله و فتح قریب و یک جلد کتاب قانون
 که خود سید عبدالحسین لاری تدوین نموده بود بحرکت
 درآمد و قراء و شهرهای اطراف را مورد تعرض قرار داده تا
 نزدیک شهر نیریز رسید و نامه ای به بزرگان نیریز نوشت که
 باید مستبدین را گرفته نزد من بفرستید تا نزد حجة الاسلام
 آقا سید عبدالحسین لاری سلطان مشروطه بفرستم بمجازات
 برسانند و همچنین از مردم نیریز خواست که تمام بهائیان^ا
 از شهر خارج نمایند و آنرا بمهر زکریا الانصاری و مهر دیگر
 نصیرالاسلام مههور نموده ارسال داشت .

در اینموقع بین سید اشرف شیخ الاسلام نیریز که در آن
 موقع نسبت به بهائیان نظرحسبی نداشت و محمد حسن خان
 سرتیپ حاکم محل پسر فتحعلی خان خصوصی بود از اینجهت

بزرگان نیریز دچار نفاق و اختلاف محلی بودند و در بساره
چگونگی رفتار با شیخ زکریا نظرها مختلف شد و بمسئد از
مذاکرات و مشورت های زیاد قرار بر این شد عده ای تفنگچی
برای جلوگیری از او بفرستند و چون تفنگچیان با سواران
او روبرو شدند در همان وحله اول سنگر خود را خالی کرده
بشهر رو آوردند و نتیجه آن اختلاف این شکست بود که با^{نها}
وارد شد و سپس شیخ زکریا و همراهانش را جمعی از اهالی
محل استقبال کرده و با اهلبله و سینه زنی او را ملاقات
نمودند او هم شرحی از قانون تدوینی سید عبدالحسین
لاری بر آن جمعیت خوانده و آنها را بمکر و فریب بخود جلب
نمود و بلا مانع وارد نیریز گشت و ابتدا خانه های اعیان
محل بازار را گرفته و خانه میرزا محمد خان نیریزی را کسه
دارای برج و بارو بود محل سکونت و کار خود قرار داده و
خود را مؤمن و پابند شریعت و صلح قلمداد نمود و لسی
بزودی خبث طینت او آشکار گردید و چند روزی از ورودش
نگذشته بود که دستور داد منازل محل بازار را غارت نمودند
که از جمله منزل شیخ الاسلام بود که بکلی اسباب و اثاثیه اش
را ب غارت بردند و خود او نیز فرار را برقرار ترجیح داده از
شهر بیرون رفت و محمد حسن خان حاکم محل نیز بانوکرها
و بستگانش آنچه از اسباب و اثاثیه قابل حمل داشتند بمجله

برداشته شهر را ترك نمودند و مردم را ترس و رعب عجیبی
 فراگرفت و هر آن بیم آن میرفت که بقتل و غارت محلسه
 چنارسوخته که مسکن اکثر بهائیان بود بپردازند تا آنکه
 جمعی از مردمان خیراندیش که از هرپیش آمدی برضد
 بهائیان استفاده مینمایند او را به حمله و هجوم به محلسه
 بهائیان راهنمایی نمودند از جمله آن اشخاص آقاسید
 جعفر اصطهباناتی بود که از مجتهدین آنجا و باجمعی
 برای ملاقات شیخ و جلوگیری از هجوم او با اصطهبانات نیریز
 آمده بود و باو چنین راهنمایی کرد که خوب است برای تبرئه
 خود نزد اولیای امور این اقدام را بجهت حمایت اسلام و شریعت
 خیرالانام مصرفی کنی و راه این کار تعرض بر بهائیان و جریمه
 نمودن و توبه دادن آنان است و در صورت مقاومت و عدم تبری
 قتل و غارت ایشانرا و جبهه همت خود بساز تا هم باجر دنیوی
 برسی و هم به ثواب اخروی نائل گردی شیخ نیز که خود
 بنا بر عادت فطری و غوی شرارت و خونخواری آماده و مهیبی
 هرگونه اعمال قاسیانه بود جمعی از اشرار و همراهان خود را
 مأمور دستگیری و آزار بهائیان نمود و در شهر جارچی او ندا
 در داد که قصد ما گرفتاری و قتل بهائیان است و مسلمین کلا
 در امان میباشند و هر کس سر یک نفر بهائی را بیاورد صد
 تومان و اگر خود او را زنده بیاورد دویست تومان انعام خواهد

داشت از آن لحظه که این نوای مخالف در شهر طنین
انداز گردید آتش فتنه و فساد مشتعل شد و هیاهوئی
در شهر بپا گردید و بهائیان بخطر عظیمی دچار گشتند .
لذا جمعی از آنها خود را بمسجد جامع رسانده در آنجا
اجتماع نمودند و چون انقلاب شهر رویشد ت گذاشت
بسیاری از مردان بهائی عیال و اطفال و اموال خود را در شهر
گذاشته و بکوه های اطراف پناه بردند زیرا حکومت محل
محمد حسن خان سر تیپ فرار کرده و برای حفظ شهر ^{نست} نتوانست
کاری انجام دهد و والی فارس نیز که در آنوقت اصف الدوله
بود بعد از آنکه از واقعه هجوم شیخ زکریا مطلع گردید
اقدام قابل ملاحظه ای ننمود .

در این گیرودار عده ای از بهائیان ناگزیر خود را از بیره
و راه های کوهستانی صعب العبور با مشقت و صدمات
طاقت فرسا به رونیز رسانیدند و مورد همه گونه محبت و
پذیرائی و میهمان نوازی آقامیر محمد حسن نیریزی نائب
قلعه قرار گرفته اند کی آسایش یافتند ولی ^{روز} بیش از دوشبانه
نگذشته بود که از قیطاس خان صارم دیوان حاکم بلوک نیریز
قاصدی با نامه رسید که شیخ از ورود بهائیان بآن قلعه
اطلاع یافته و دستور داده است تمام آنها را دستگیر نموده
به نیریز بیاورند والا با سواران خود آمده قلعه را خراب

واهالی آنها باسیری خواهد بود . باینجهت ناگزیر آن
 جمعیت در آخر شب براه افتادند فقط توانستند ده من آرد
 بدون هیچ چیز دیگر با خود حمل نمایند . نایب قلمه یک نفر
 بلدچی نیز که نامش محمد کلو بود برای راهنمایی آنان
 همراه نمود آن عده که از صد نفر متجاوز بودند از قلمه خارج
 شده و از بیراهه از روی ارتفاعات خرمن کوه که سمت غربی
 رونیز است و همیشه پر از برف و یخ بندان میباشد بسمت
 سروستان روانه گشتند و با تحمل زحمات و مشقات زیاده
 بحدود سروستان رسیدند و در حالیکه نیمه جانی از آنها
 باقی بود از رفتار بازمانده و دیگر قدرت حرکت بواسطه
 سرمای سخت و نداشتن آذوقه کافی از آنها سلب شده بود .
 فقط یک نفر از آنها توانست خود را بسروستان رسانیده اخبار
 از چگونگی احوال آنان آگاه سازد . در اینحال جناب آقامیرزا
 طراز الله سمندری و جناب آقامیرزا علی اکبر رفسنجانی که
 در آن صفحات بملاقات احباب وسیر و سفر مشغول و تازه از نیریز
 بسروستان آمده بودند چون از وضعیت حال پرملال آن
 ستم دیده گان متواری مطلع شدند فوراً باجمعی از دوستان
 سروستان و آذوقه کافی حرکت نموده بآنها که نیمه جان
 بودند رسیدند و آنها را بسروستان آورده مدتی از آنها
 پذیرائی کرده و برای داد خواهی اقدام نمودند ولی در این

هنگامه بلاخیز هیجده نفر از نفوس مقدسه در کوهستانهای نزدیک شهر بدست آن گرگان خونخوار گرفتار شدند و آنها را بشهرکشانیده بحکم شیخ بقتل رسانیدند و هر یک از آن وجود نورانیّه بانهایت ثبوت و رسوخ باشد بلا جام شهادت را نوشیدند . و شرح شهادت آنان اجمالا از اینقرار است :

۱- جناب **طیّاحسن** فرزند ملا آقا بابا که شغل ایشان بزازی و درس سنی سالگی و بسیار خوش سیم و در مراتب ایمان و ایقان مشار بالبنان بود و قتیکه او را دستگیر و نزد شیخ آوردند ابتدا شیخ بایشان تکلیف کرد که تبرّی نماید حتی گفت ^{فقط} بگو بهائی نیستم تا رها گردی و در اینموقع شخصی از تجار حضور داشت نظر بجوانی او حاضر گردید مبلغ هزار تومان بشیخ بدهد و او را خلاص نماید مشروط بر آنکه تبرّی نماید و بگوید بهائی نیستم ایشان بانهایت شهامت و شجاعت ثبات و استقامت نموده و هر دم کلماتی مبنی بر پایداری و عشق بامر الهی در حضور جمعیت بیان نمود . شیخ به گماشتگان خود دستور داد برای تهدید و تخویف او ابتدا باشمشیر او را بزنند لذا باشمشیر ضربتی بازوی او زده و چون با این تهدید هم نتوانستند او را وادار به تبرّی نمایند با ضرب

گوله او را از پای در آوردند و جسد مبارکش را علی نام که از کودکی در آن خانواده بزرگ شده بود وفاداری نمود و بردش خود کشیده و در قبرستان عاقل خطیب دفن کردند .

۲ - جناب ملا محمد علی - فرزند ملاحسن برادر ملا آقا بابا که هر دو در نیریز شغلشان زراعت و کار کدخدائی را برعهده داشتند (ملاحسن و ملا آقا بابا هر دو برادر بودند . جناب ملاحسن شهید فرزند ملا آقا بابا و جناب ملا محمد علی فرزند ملاحسن میباشند) . جناب ملا محمد علی پسرعمو و پدر عیال جناب ملاحسن بود چون او را نزد شیخ آوردند تکلیف به سب و لعن نمود و او را ماد خود را غرقه بخون دیده برآشفته و خود شیخ وسید عبدالحسین را لائق سب و لعن گفت . شیخ سخت خشمگین شده دستور داد او را بشدیدترین وضعی بقتل برسانند یکی از نوکرهای شیخ فوراً او را در همان محل بزمین انداخته گارد بگوشش کشید و هنوز رمقی در تن داشت و بگلی قطع حیات نشده ریسمان بپای او بسته از محله بازار روی زمین کشیده به محله چنارسوخته آوردند و جسد او را رو بروی مسجد جمعه معلق بدریختند و شخصی که از نوکرهای او بود تمصب ورزیده بار خاری خریده آورد و در

زیر آن جسد آویخته شده مشتمل نمود بطوریکه تمام بدن سوخته و بند های دست و پا از هم گسیخته شده در آتش بیداد آن جمع سوخته و خاکستر شد تا شبانه دو نفر از عایای او مخفیانه اعضای نیمه سوخته او را جمع نموده در قبرستان عاقل خطیب دفن نمودند و خواهر آن شهید مجید که نامش فاطمه بود پس از این واقعه بر سر نعش نیمه سوخته برادر آنقدر گریه و زاری نمود که عاقبت چشمش نابینا گردید .

۳ - جناب آقا محمد حسن کلاه مال پسر آقا محمد رحیم که در موقع هجوم اشرار بمحله چنار سوخته در بالای ایوان مسجد جمعه دفاع مینمود او را از سوراخ تیرکش با گوله که به چشمش زدند مقتول نمودند .

۴ - جناب ملا عبدالمجید که از معمرین و بسیار شخص باتقوی و پرهیزکار بوده او را در منزلش دستگیر نموده نزد شیخ بردند و تکلیف به تبری نمودند چون او سکوت اختیار نمود دستور داد او را تیرباران نموده بقتل رسانیدند .

۵ - جناب ملا عباس پسر محمد شریف که خاندان مسافر خانه و شخص بسواد

مخلص و خدوم و مورد عنایت حضرت عبد البهاء واقع و او را در
 لوحی که بافتخارش نازل گردیده همنام و همگام و همکار خود
 نامیدند . و آن لوح مبارك اینست :

هو اللسه

" ای همنام و همگام و همکار عبد البهاء حمد خدا را که بخدمت
 احبا سهیم و در نام شریکیم تو موفق و مؤید بخدمت یاران
 و من در حسرت این موهبت بی پایان پس شکر کن خدا را
 بر این موفقیت عنای که اکلیل مرصع مثلثه بر فرق اصفیاست
 و عليك التّحية والتّناء ع "

این دو نفر برادر و فرزندان
 حاج محمد بودند و در خانقاه
 آستان مبارك بایکدیگر

۶ و ۷ جناب آقا ابراهیم
 و جناب آقا اسمعیل

سهیم و شریک . چند سال قبل از این واقعه هائله
 لوحی بخط مبارك حضرت عبد البهاء بافتخار آقا اسمعیل
 نازل گردید که با اشاره لطیفی او را بوصول بمقام شهادت
 و پرواز بعالم دیگر بشارت فرمودند و از قرار مذکور این لوح
 مبارك بوسیله حاج محمد رحیم از احبای نیریز که مشرف بوده
 در حق ایشان نازل گشته .

و آن لوح مبارك اینست :

مُوَالِجِي

جناب آقا اسمعیل علیه السلام، الله الاهی

هو الاهی ای مشتمل بنا بر محبت الله پری بگشا و پرواز نما
و در اوج عنایت اسم اعظم جمال ابهی طیران بکن و آفاق
ملکوت را تماشا نما تا تجلیات و فیوضات ملکوت ابهی
مشاهده نمائی و بخدمت امر الله پرداز و البیاء علیک ع
امة الله ضلع را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نما ع

۸ - جناب آقا اسد الله فرزند جناب آقا ابراهیم

شهید منور بسن

بیست سالگی بوده است .

۹ - جناب ترا حسین زینل فرزند زین العابدین .

فرزند نوروز که همیشه زاده

جناب آقا ابراهیم و آقا اسمعیل

۱۰ - جناب آقا علی اکبر زائر

بود . ایشان دو سال قبل از شهادت مشرف گشته و خیلی
منجذب و مخلص بوده و اشعاری بصورت مخمس در اوصاف
و نعمت حضرت عبد البیاء سروده و در خاتمه آن تقاضای فدا
در ره جانان نموده است که عینا محض یاد بود آن شهید مجید

درج مسگرورد :

هوالمزیزالمحبوب

مژده ایا اهل دیاروفنا جلوه گرآمد رخ عبدالبهاء
گشت عیان مالک ملک بقا ربّ جهان حضرت عبدالبهاء
کرد منور همه ماسوا

باد بشارت بهمه ثابتین کوری چشم همه ناقضین
ماه صین کند نقاب ازجهین گشته برانوار زمان و زمین
از رخ رخشنده عبدالبهاء

از نظر مرحمت آن دلبرها خطه امریک نمود آشنا
گشته همه ساجد شمس لقا آمده با السن خود درنوا
باز نمودند لب اندرشنا

مرکز صفاق پدیدارشد کون و مکان جطه برانوارشد
ثابت و راسخ بر دلدارشد ناقض منکر بجهان خوارشد
خوار شود آنکه زحق شد جدا

بحر محیط کرمش موج زن طوطی عهدش همه شکرشکن
عاشق بیدل سوی کویش ^{طن} آمده باوجد و طرب درسخن
از مدد خالق ارض و سما

جان به نثار قد رعناى تو سر بقدای رخ زیبای تو
برده دلم تو گم شهلاى تو خوش دمی آن دم که ز ماوای تو
دیده جان یافت ز رویت جلا

(۱۵۴)

یوسف مصر احدیت توئی وارث کلر صد بیت توئی
میرد یار قد میت توئی منبع فیض مد نیت توئی

از تو بود مذهب و ملت بیبا

باز رخ شاه بقا جلوه گر آمد و گردید جهان شعله ور
گشت ثمر اصل وجود شجر ذات بها آمده بگشا نظر

بین که عیان آمده وجه بها

از نفسی زنده کند صدیح هر دم اندر ره اوصد ذبیح
جمله یقین کامل و ایمان صحیح حین شهادت به بیان فصیح

نعره زدند از رخ اهل دغا

گای شده مخمور زخم رهوی ثابت از این دم بود ایمان
خود شده ای حامل جور و جفا کی تو چشی شکر شوق لقا

آن چشد این شهید که گردد فنا

آنکه فنا در ره جانان نشد بنده شاهنشاه امکان نشد
در طلبش آنکه شتابان نشد ظل سنی سرو خرامان نشد

تا به ابد در سفرش هست جا

مقصد و مقصود من بینوا درد و جهان حضرت عبد البهاء
نیست مراجز تو کسی شیبا دست من در امت ای المطاء

ز ره فانی برهت کن فساد

~~~~~

و ایضا مخمس ذیل نیز از اوست :

لقای دلبرمیشاق آشکارآمد

شهنشه دوجهان با صد اقتدار آمد

عیان بدور زمان سرکرد گارآمد

گشای چشم که با حشمت و وقار آمد

به بین به مقدم او تازه روزگار آمد

زده است بر همه عالم صلا ی بیداری

برون شوید ز غفلت بطرز هشماری

کنید بر سر عهد بها وفاداری

کنید پیشه خود خدمت و نکوکاری

قبول در گمش آن شد که خاکسار آمد

نمیخرند در این دور کبر و نخوت را

نموده دعوت آفاق جمله خدمت را

که واجب است <sup>ست</sup> ابعبد البهائ اطاعت را

چه کرده ناقض دون پیشه کبر و نخوت را

بین بها قبش زشت و نابکار آمد

بدور عهد الستش تمام شادانیم

تمام جان بکف و مستعد قربانیم

بجان و دل شه آفاق را شناخوانیم

بهر چه امر نماید مطیع فرمانیم

اطاعتش بر ما عین افتخار آمد

( ۱۵۶ )

بود بهرد و جهان میسر کشوردها  
ربود هاول و جان از تمام اسیرها  
فدای خاک رهش یاد جمله سرها  
نموده حکم توجه بما شه ابها  
که غصن اعظم من شاه تاجدار آمد  
جمع ناظر وجه منورش گسردید  
جمع عید و ثناخوان و چاکرش گردید  
بهرچه امر کند بنده درش گردید  
جمع طائف جسم مطهرش گردید  
بطوف کمیه او ابنیا هزار آمد  
کسی که مقصد آفاق بود ظاهر گشت  
شهن مالک اسرار بود ظاهر گشت  
حیات بخش جمع جها ظاهر گشت  
بد و وعهد رخ کرد گار ظاهر گشت  
که ابنیا برهش جمله جان نثار آمد  
شوم فدای قدوم شه نشه آفاق  
بیان نمود بر آفاق رایت میثاق  
بداد مژده بهجت بقلب مشتاق  
اسیر چنبر زلفش بشد دل مشتاق  
بعاشقان همگی روز وصل یار آمد



( ۱۵۲ )

بهار خرم و خندان و گل بجوش آمد

به بلبلان فصاحت زبان خروش آمد

بمآشقان همه هنگام عیش نوش آمد

زعرش حضرت عبد البهاء سروش آمد

که الصلا که عبودیت آشکار آمد

چوزد صلا ی عبودیتش بدور زمان

ببین گشت جهان رشک<sup>ضه</sup> رو رضوان

نمود جنت ابهی تمام کون و مکان

ببین که آنچه نهان بود<sup>ل عیان</sup> ها گشت

عبودیت به تقاضای روزگار آمد

بهر زمان رخ محبوب جلوه ای دارد

باقتضاش بهر نوع غمزه ای دارد

عروس عهد بهر لحظه عشوه ای دارد

عباد او بهر ایام بهره ای دارد

که حکمتش همه در دست آن نگار آمد

عنایتی بنما ای شهنشه بیچون

که گشته ذره فانی ز فرقت محزون

هوای گلشن از سر نمیرود بیرون

دو دیده ام ز فراق رخت<sup>چیچون</sup> بوژ

مدام در طلبت زار و آشکار آمد

مهممممم

و پس از وصول اشعار مزبور بساحت اقدس حضرت  
 عبدالبهاء این لوح مبارک بافتخار مشارالمه شرفصددور  
 یافته است :

### هو الله

ای ثابت بریمن نامه شما رسید و اشعار فصیح و بلیغ  
 که مانند آب روان در نهایت خلوت بود قرائت گردید  
 قریحه باید ینوع علم و عرفان باشد و محامد و نعوت جمال مبار  
 از آن نمان نماید امیدوارم که تو موفق بآن گردی از قلت  
 اجوبه بر رسائل خود مرقوم فرموده بودید تو میدانی که  
 عبدالبهاء مستغرق چه در ریاست اوراق از آفاق مانند  
 امواج و افواج بی دری میرسد اگر ده کاتب متبادر  
 شب و روز بتحریر مشغول گردند از عهده بر نیایند لهذا  
 فرصت قرائت نیز نیست تا چه رسد بجواب نهایت اینست که  
 باز میشود و از پیش میگذرد و دقت بمطلب میگردد حالاملاحظه  
 نما که چقدر عزیزی که بتو جواب مینگارم اما از جنگ وجدال  
 منتسبین یار و اغیار مرقوم نموده بودید شما در کنار باشید  
 و به نصیحت پردازید تا بهر وسیله ای شد دفع نزاع کنید  
 و رفع جدال نمائید و اگر چنانچه ممکن شد کناره گیرید هذا  
 شأن اهل البهاء علی و یوسف و بیکم و والده آنان  
 امة الله مرضیه را از قبل من تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارم

از مسئله نظر مرقوم فرموده بودید این اوهام تأثیر  
در نفوس است نه انظار و حکم در قلوب است نه ابصار  
وعلیک البهاء الابهی ع

۱۱ - جناب آقامهدی      فرزند ملاحسین شهید  
و داماد آقا اسمعیل  
شهید بوده است .

۱۲ - جناب استاد عطاء الله شیوه‌کش      جناب آقامهدی و جناب  
آقا اسد الله نزدیک بمدرسه  
مشهور بسقاخانه رها نموده و از پشت سر آنها را تیرباران  
نموده بشهادت رسانیدند . این لوح مبارک بافتخار ایشان  
نازل گردیده است :

هو الله

فی ریز بو سبط ملا احمد علی جناب میرزا عطاء الله علیه بهاء الابهی

هو الله ای بنده حقیقی جمال مبارک هر چند تا بحال  
باتو مکاتبه ننمودم ولی در جمیع احوال بملکوت اسرار عجز  
و نیاز نمودم که یاران الهی را در هر موقعی مظهر تائید  
رحمانی نماید و بجنود لم یررها نصرت فرماید در امرش

مستقیم کند و طلب سلیم عنایت فرماید بذکرش مشغول کند  
 وینشر آیاتش مألوف فرماید پرتوی از صفاتش صدول دارد تا  
 مشکاة قلوب موقده سراج رب غفور گردد در این دم در نهایت  
 ابتهاج بطکوت جلال پرداختم و از فضل بی پایان طلب  
 امداد منعمیم تا آن یار عزیز چون جام لبریز از صهبای  
 محبت الله شوق انگیز گردد و در آن دیار به تبلیغ امر الله  
 رستخیز برهانماید و عليك التحية والثناء ع ع

که هر دو برادر بودند

۱۳ و ۱۴ جناب آقا محمد علی درویش  
 و جناب آقا محمد ابراهیم درویش  
 ۱۵- جناب استاد علی صباح

فرزند کربلائی حاجی که

این سه نفر در روز سوم

و چهارم به جنگ آنان گرفتار و در پشت مسجد جامع آورده از  
 پشت سر گوله باران کردند .

که باتفاق آقا طاهر الله

۱۶- جناب آقا امیر الله فرزند سلیمان

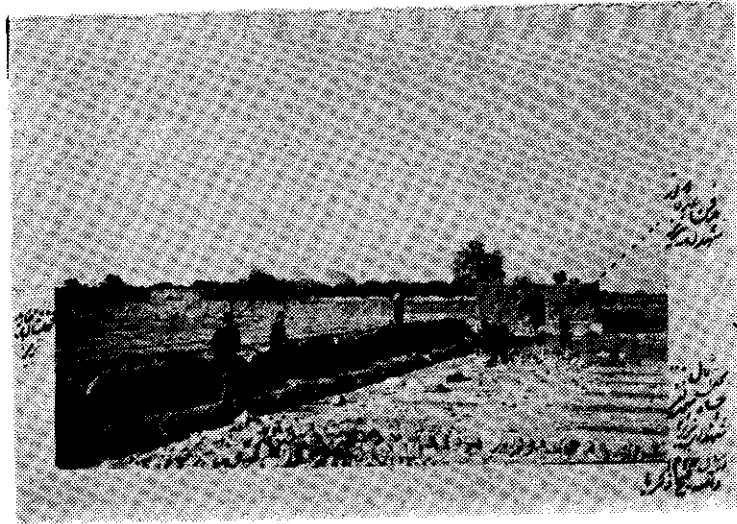
در کوهستان دستگیر

شده و در روز دوم به شهادت رسید

جوانی بود بسیار روحانی

۱۷- جناب آقا میرزا اکبر فرزند میرزا اسمعیل

دو ایتدی ای حادثه باتفاق





جمعیت احبا که پیاده از بیراهه و کوهستان رهسپار بودند تا حدود اصطهبانات همراه آن عده بود ولی از آنجا به نیزیز مراجعت نمود بمحض ورود بخانه اش یکی از همسایگان ورود او را به مشهدی شمس که از طرف شیخ مأوراخذ و جلب بهائیان بود خبر میدهد و آن مرد بیرحم نیز فوراً او را دستگیر و نزد شیخ میبرد شیخ نظر باحوال و جوانی او و شنیدن گفتار او در قتلش مسامحه مینماید و میخواست است او را رها نماید ولی او ایمان خود را علناً اظهار و رجای شهادت مینماید و اظهار میدارد فقط تقاضای من آنست که با گلوله وطنی مرا بکشید و بهمین ترتیب او را نیز شهید نمودند .

۱۸- جناب آقا علی فرزند جناب محمد اسمعیل شهید که هجده ساله بود

که هیجده ساله بسود هر کدام از شهدای مزبور بوضع برتبه شهادت نائل و اجساد هریک را در گوشه ای مدفون نمودند تا در سال ۱۳۱۸ شمسی بر حسب دستور محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران از اماکن سابق بیرون آورده شده و در محل مخصوصی در نزدیک قلعه خواجه که مقتل و مدفون جمعی از شهدای اولیّه امر است در کنار یکدیگر قرار داده مدفون نمودند

تا بموقع خود مقام شایسته ای بر روی آرامگاه ابدی آن نفوس مقدسه که بفرموده حضرت عبدالبهاء قربانیان استقرار عرش مطهر حضرت ربّ اعلی میباشند بنا گردد .

۱۴- پریشان کنیر عزیز الهی  
یادگار دوشهید مجید

از شهیدان هیجده گانه

مزبور اولاد و احفادی بجا

مانده است که همگی در ظل امر الهی مانند پدران خود ثابت و راسخ بوده و موفق بخدمات آستان مبارک میباشند از جمله بازماندگان پریشان شهید پور است که یادگار دوشهید مجید میباشد .

این مادر فرشته خصال که فعلا در نیریز با حالتی پرسرور و انجذاب بسر میبرد ملاقاتش روح پرور است . پر وبال محبت خود را بر سر و روی هرتازه واردی از بهائیان که بشهر نیریز قدم میگذارد میگستراند و بادستهای نحیف خود او را در آغوش گرفته میبوید و میبوسد و بی دربی خوش آمد میگوید . خود او جان تازه ای مییابد و به تازه وارد روح میبخشد شرح احوال این شیرزن روحانی که اکنون متجاوز از هشتاد سال از عمرش میگذرد ملو از حوادث است .

او در اوان جوانی و شروع زندگانی پدر خود ملا محمد علی و همسر خویش ملاحسن را در فتنه مزبور بطوریکه ذکر شد بخون





پسر جان یادگار دوشهید مجید



جناب عبد السمیع فرزند شهید مجید ملاحسن نوری

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100

آغشته دیده است . و زمانی یگانه پسر خود عبد السمیع را در دست اشرا زهر زنجیر و ضرب شکنجه مشاهده کرده است بلیات و مشقاتیکه تنها بر این خانواده وارد شده است نمونه ایست از اوضاع و احوال آن روزگار شریار که از ناحیه دشمنان پرکین چه مظالمی بر آن جمع بی پناه وارد گشته است . لذا بهتر آنست که و قایع آن روزهای مصیبت بار را از دفتر خاطرات خود او بخوانیم . این خانم ستم دیده بزرگوار چنین مینویسد :

" فانیه پریجان شهید پور از اوان طفولیت با پسر عم خویش ملا حسن شهید در یک منزل نشو و نما نموده و ایام صباوت را بدینمنوال با کمال روح وریحان میگذرانیدیم تا بتقدیر الهی عقد ازدواج مابین فانیه و شخص جلیل شهید مذکور واقع شد و مدت شش سال در نهایت آسایش و رخا بشکروشنای محبوب بیهمتا مألوف و یاد آیه زندگانی معمولی مشغول و بانجام وظایف مقدسه شرعیه شاد و مسرور بودیم قریب به چهل یوم قبل از نوروز هزار و سیصد و بیست و هفت هجری قمری که مصادف با استقرار عرش مبارک حضرت نقطه اولی در کوه کرمل میباشد بختتار فتنه و فساد مشتعل و زوابع شورش و آشوب برپا و خبر هجوم و حمله شیخ زکریا در اذهان شایع و بیم نهب و قتل و غارت بر کافه نامس مهاجم و مستولی گردید

طولی نکشید که شیخ مذکور قدم بخاک نیریز نهاد و در بادی  
 امر خویش را مصلح و مؤمن و مروج شریعت حضرت سید المرسلین  
 قلمداد نمود فنعم ما قال :

گرگ اگر در لباس چوپان رفت

وای بر حال گوسفندان است

ایام بتشویش و اضطراب سپری میشد و هر آن بیم قتل و غارت  
 لرزه بر ارگان وجود میانداخت . قرین فائیه به کسب بزاز  
 مشغول و صاحب ثروت و مکنت زیادی بود پنج یوم قبل  
 از نوروز که ساعت حمله و غارت احساس میشد اموال منقول را  
 بخانه جناب محمد حسن رحیم که از مؤمنین و موقنین بشریعه  
 رب العالمین بود انتقال چه که خانه مذکور مجاور مسجد جامع  
 و محل اجتماع مدافمین بود و خود نیز بیت مسکون را تاسرك  
 نموده در خانه مذکور متحصن شدیم کم کم صدای مهاجمین  
 و اشرار بگوش میرسید و هیاهوی نهب و غارت تار و پود وجود  
 را از هم میگسیخت اشرار بعد از فراغت از چپاول و غارت محله  
 بمسجد جامع که بنائی محکم و محل اجتماع نفوس و مدافمین  
 بود روی آورد و جناب محمد رحیم را که در گدسته مسجد  
 موضع گرفته بود آماج قرار داده و بیک گوله آن هیکل  
 تقدیس را بخاک و خون انداختند و مسجد بدست آنها  
 افتاد اموال را کل نهب و غارت نمودند بطوریکه قسوت

لايموت برای احدی باقی نماند شب نوروز فرا رسيد  
 آنشب را در منزل المستشهد فی سبيل الله جناب محمد حسن  
 رحيم گرسنه و تشنه لرزان و هراسان صبح نموديم و يك شب  
 و يك روز قوت لايموت اشگ چشم و قطعات كبد و به حنين  
 و انين همدم و قرين بوديم . درچنين موقع كه شعله هموم  
 و غموم زبانه با آسمان ميكشيد و آلام و محن ازشش جهت  
 مهاجم خبر قتل احبا و شهادت اصفا شايخ . فانیه  
 سراسيمه بيرون دويدم تا از صحت و سقم اين خبر جانگداز  
 اطلاعی يابم و از حقيقت موضوع آگاهی حاصل نماييم .  
 بمحض خروج از درب خانه يکی از همسايگان را با گريه  
 و ناله هممنان يافتم و همدم اشك و سيل سرشگ مشاهده  
 نمودم . گفتم چطور شده ؟ چه واقعه رخ داده ؟ گفت  
 ملا محمد علی ( پدر فانيه ) و ملاحسن ( قرين فانيه ) را آورد  
 كشتند . گفتم چطور ؟ كشتند ؟ چه شد كه كشتند ؟  
 گفت ای خواهر خودم ديدم ناظر و حاضر بودم كه هر دو  
 را آورده و مقتول ساختند .

فانيه طفلی ششماهه در بخل و دختری پنجساله  
 داشتم . آنها را بحال خود گذاشته بسوی بازار شتافتم  
 وقتيکه رسيدم ديدم همه و اجتماع عظيمی است متجاوز از  
 پنجهزار نفر ازدحام نموده ويکنفر را الخت و عريان ريسمان

بمشهد فدا برده تکلیف به سب و لعن نمودند گفته بود  
 من سی سال دارم و اگر خونم در سیل خدا ریخته نشود  
 فرضاً سی سال دیگر هم عمر نمایم آن حیات چه ثمر و حلاوتی  
 خواهند داشت . این دنیا فانی و ظلی زائل و آن عالم باقی  
 و سرمدی است . آدم عاقل حیات ابدی را به پنج روزه دنیا  
 عوض نمیکند .

گیرم که روزگار ترا میری کند

آخر اجل بیاید و عمر تو طی کند

باز باو تأکید نموده گفتند جوان بد بگو و لمن بکن گفته بود  
 بکه بد بگویم بهاء خدا و معبود من است چگونه باوید بگویم  
 گفتند جوان حیفی میکشیم بد بگو و خود را از چنگ مرگ نجات  
 ده . گفته بود من مولای خویش را از روی حقیقت و یقین  
 شناخته ام اگر بند بند مرا چون نی جدا کنید حاشاکه  
 بد بگویم آنوقت با شمشیر او را زده و بعد تیر باران نموده  
 و درخت توت دم مسجد بازار معلق نمودند یکنفر از دوستان  
 وی که بقال و مسلمان و مرد منصفی بود مستحفظ گماشت که  
 آن جسد مطهر را حراست و حفاظت نماید و مزدی از برای  
 او تمیین نموده تا شب سوم جسد را از درخت پائین آورده  
 و در حاشیه رود خانه بخاک سپردند .

اما پدر فانی را چون بخانه میرزا محمد خان که محل

سکونت شیخ بود بردند و قتیکه داماد خویش را بخاک و خون  
 غلطان دیده حالت وی دگرگون و منقلب میگردد و پیراگرفته  
 واز او میخواهند که سب و لمن نماید میگوید لعنت بر شیخ  
 وسید عبدالحسین ( شیخ دست نشانده سید عبدالحسین  
 بود ) شیخ میگوید این را ببدترین عذاب بکشید . بعد از  
 سنگسار کردن ریسمان بیایشان بسته کشان کشان از منزل  
 شیخ تا دم مسجد جامع که فاصله زیادی است میآورند  
 بطوریکه تمام بدن مجروح و پوست متلاشی و کنده شده و  
 خون از اعضاء و جوارح جاری میگردد . سپس جسد بی روح  
 را جنب مسجد جامع بدرخت توت معلق و روز بعد هیمه و  
 پشته خار در زیر جسد انباشته نموده آتش میزنند تا سه روز  
 جنازه نیم سوخته بر درخت آویزان بود شب سوم باغبانان  
 ما جسد متلاشی شده را بخاک سپرده بود . باری بدین  
 ترتیب شش نژده نفس دیگر از احبا و متفقین امر بامر شیخ  
 شهید گردیدند و لوحی در آن ایام از کک مرکز میثاق صادر که  
 در مکاتیب جلد اول مسطور است . مضمون اینکه استقرار  
 عرش طلعت اعلی و محبوب ابهی در کوه کرمل لازمه فدا  
 و قربانی بود . باری همان روز که این ذبیحه کبری واقع  
 یعنی نوروز ۱۳۲۷ قمری عرش مبارک در کوه کرمل مستقر  
 گردید . بعد از چهاردهم نوروز شیخ از نیریز مراجعت

نمود بخانه برگشته خانه را چون مسجدی یافتیم طاق ریخته  
 باری جنازه ملاحسن قرینم را بعد از شانزده روز کفن و دفن  
 نمودیم و جسد پدرم را بعد از یکسال تفحص نموده عظام  
 رمیمه را جمع نموده در کیسه کرده در جنب مرقده جناب ملا  
 حسن شهید مدفون ساختیم و بعد ها این دو جسد مطهر  
 را به گلستان جاوید انتقال داده و امروز همه شهدای  
 مذکور هیچده نفس محترم در مکان متبرک مذکور مدفونند  
 در مذاهب عشق جز نکو را نکشند

لاغر صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق ما دق بصلخ بشتاب

مردار بود هر آنکه او را نکشند

انتهی

این بود چند سطری از دفتر خاطرات غم انگیز این خانم  
 عزیز که در آن حوادث و واقعات دهشتناک خود شریک  
 و سهیم در مصائب و بلاهای وارده بوده است .

روز مصیبت باری که دسته ای از گرگان خونخوار بر جمعی  
 از گوسفندان مظلوم و بی پناه هجوم نموده و بی رحمانه بصرف  
 تعصب مذهبی آنها را پاره پاره مینمودند و این زن بی پناه  
 و مادرش در پای دیوار باغی بحال زار و پریشان در انتظار  
 هر پیش آمد ناگواری بودند با خور رسید و آفتاب نزدیک پهنروب



وقرص نورانی خورشید بزردی گرائید وگوئی ازمشاهده آنهمه  
 سفاکی و خونریزی و ظلم و جور گروه ستمگران بدنها بستوه آمده  
 و میخواهد چهره خود را هرچه زودتر درافق جهان پنهان  
 سازد تا پرده سیاه فام شب بر روی اعمال ننگین آن گروه  
 مکروه کشیده شود . هوا تاریک شده و دیگرکسی آن دومیوجو  
 ضعیف و مظلوم را که مانند دو کبوتری که صیاد خون آشام  
 در پی آنان است و باینگوشه باغ پناه آورده اند نمیدید .  
 آری . چشمان پر خون آن دژخیمان بی امان و آن  
 درندگان انسان نما که روز رابه خونریزی و سفاکی گذرانده  
 بودند دیگر قادر به رویت نبود و کسی هم در پی یساری  
 آن دوزن بی پناه بر نیامد . فقط دیده بینای خدای  
 مهربان بود که نگران آن مصیبت زدگان بود . آیا دیگر چشم  
 آفتاب جهانتاب از این صحنه های غم انگیز نخواهد دید ؟  
 افسوس و صد هزار افسوس بشری که ممکن است در اثر  
 پیروی از حق و حقیقت بصورت و مثال الهی درآید و از جهت  
 اخلاق و صفات از مقام و منزلت فرشتگان نیز گذشته و بجایگاهی  
 برتر و والاتر برسد بواسطه پیروی از تعصبات جاهلانه که اثر  
 تقلید و تبعیت کور کورانه از پیشوایان دجال صفت که دین را  
 متاع دنیا قرار داده اند خود را در ردیف حیوانات درنده  
 بلکه پست تر قرار داده و دست خود را بخون جمعی بیگناه

میآید و باین اعمال قاسیانه نیز در بین ابناء بشر افتخسار  
مینمایند . چه خوب فرموده است شیخ اجل سمنسیدی  
علیه الرحمه :

نه هر آدمی زاده از درد به است

که در زادمی زاده بد به است

به است از درد انسان صاحب خرد

نه انسان که در مردم افتد چودر

چو انسان نداند بجز خورد و خواب

که امش فضیلت بود بر دواب

کسی دانه نیک مردی نکاشت

کزو خرمن کام دل برنداشت

باری روز دیگر باز اشعه طلاشی خورشید از افق سپهر نیلگون  
سر بر آورد و بار دیگر بزم جانفشانی آراسته شد و جام بلا باز  
بدور آمد و چند نفر دیگر از مظلومین آنرا مالا مال نوشیدند  
و بانگ نوشانوش از جهان بالا شنیدند و تمداد آن جانبازان  
میدان عشق به هیجده رسید . در همان لحظات از ایام  
نوروز سال ۱۳۲۷ که این حوادث دلخراش در نیریز بوقوع  
می پیوست جمعی از یاران و دوستان نیریز بفیض لقای  
مولای عزیز خود حضرت عبدالبهاء مشرف بوده و دیدگان  
خود را بوجه منیر آن سرور ابرار دوخته و گوش همسوس را

به بیانات مبارکه اش متوجه ساخته بودند که ناگهان هیکل مبارک رو بدریا نموده با حالتی بسیار تأثرآمیز فرمودند: طوفان است . طوفان شدید است . زائرین بدریا نگریده دیدند آرام است . بعد با هیمنه و سطوت عجیبی فرمودند: بلا خوب است . بلا خوب است . حاضرین نمیدانستند چه واقع شده همینقدر از بیانات مبارک دریافتند که حادثه رخ داده و یادشرف وقوع است تا بعد که مراجعت بایران کردند دانستند وقایع جانگداز نیریز درست در همان ایامی واقع شده که حضرت عبدالبهاء آن بیانات حضوری را فرمودند باری این واقعه جانگداز شهادت هیجده نفر از نفوس مقدسه بشرحی که ذکر شد مقارن با همان ایامی رخ داد که عرش مطهر حضرت ربّ اعلی در کوه کرمل استقرار یافت و این امر مهم پس از مدت پنجاه سال صورت گرفت که برای حفظ و صیانت آن امانت الهی در طهران از محلی به محل دیگر انتقال داده میشد تا عاقبت طبق دستور مبارک حضرت عبدالبهاء از ایران حرکت داده شد و در تاریخ ۱۹ ماه رمضان از سال ۱۳۱۶ قمری هجری مطابق با ۳۰۱ جانسوری از سال ۱۸۹۹ میلادی بارض اقدس وارد گردیده و چندی در حجره ثی از بیت مسکونی حضرت عبدالبهاء و مدتی دیگر در محلی از جبل کرمل مخفی و پنهان از انظار تحت مراقبت

ل  
 و مواظبت آنحضرت گذاشته شد و مدت ده سال نیز بدینمنوا  
 گذشت تا ساختمان مقام مبارك اعلى خاتمه یافت و موقع  
 آن رسید که آن عرش مقدس پس از شصت سال سرگردانی  
 و نابسامانی در آن مکان مقدس که مطاف ملاء اعلى است  
 استقرار جوید و بطوریکه در کتاب ( ملکه کرمل ) مشروحاً  
 درج گردیده این امر مهم در ایام نوروز از سال ۳۲۷ هجریست  
 مبارك حضرت عبدالبهاء انجام یافت و در همین ایام دووا<sup>قه</sup>  
 مهمه تاریخی در شرق و غرب عالم بهائی رخ داد یکی  
 در شرق واقعه هفتاله نیریز و شهادت شهدای هیجده گانه  
 بود یعنی همانطوریکه در ابتداى طلوع شمس حقیقت از افق  
 فارس هیجده نفر از نقباء واصفیه الهی وجود مبارك حضرت  
 اعلى را بجان استقبال نموده و در راه امرش فد اگشتند در این  
 یوم عظیم نیز که عرش مطهر در آرامگاه ابدی خود قرار گرفت  
 هیجده نفر از احبای مخلص و عزیز نیریز آن هیکل نورا را بد<sup>قه</sup>  
 نموده قربانی راهش گشتند و چون شجر امر الهی بخون  
 مقدس این شهدای فی سبیل الله آبیاری گردید ثمرات  
 آن در غرب نمودار گشته و سبب ظهور واقعه تاریخی دیگر  
 گردید و آن انتخاب نمایندگان و انعقاد اولین انجمن  
 شور روحانی امریک و تعیین هیئت معبد بهائی برای خرید  
 محلی مناسب جهت ایجاد مشرق الانکار مجلل امریک میباشد

که پس از خاتمه امّ المعابد غرب نامیده شد .

۱۵- چند لوح مبارک که بمناسبت این حادثه از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء شریف <sup>سید</sup> صادر

### ای یاران الهی

در این ایام نیریز خونریز گشت . نفوس مقدسه ای از یاران  
 الهی جانبازی نمودند و در سبیل نورمین به قربانگاه  
 عشق شتافتند از اینجهت چشم گریان است و دل بریان  
 آه و انین باوج علیین رسد و حزن شدید ماتم جدید  
 بنماید عبدالبهاء را نهایت آرزو چنانکه جرعه ای از این  
 جام وفا نوشد و از سادۀ فدا سر مست گردد و خاتمه  
 حیات فاتحه الالطاف شود . ربّ انلنی تلك الكأس لطفاً  
 بالفیض العظیم و رحنی بتلك الصبأ الفیض الجلیل  
 و اطعمنی من تلك المائدة التي لا یذوقها الا كل عبد  
 منیب و توجّنی بذلك الاکیل الجلیل و اجمل دمی  
 مسفوحاً علی الثری و جسمی مصلوباً فی السماء و جسمی  
 متلاشياً علی الخیراء و عظامی مفتة من سهام القضاة  
 انك انت الکریم انك انت العظیم انك انت الرّحمن  
 الرّحیم .

ای یاران عبد البهاء در این ایام بحسن القضاء  
و تائید ربّ السموات الملی و توفیق ملکوت لایری هیکل  
مقدس حضرت اعلی در جیل کرمل حیفاً در مقام معلوم استقرار  
یافت لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب احبای نیریز  
از این جام لبریز سر مست شدند و چوگان همت گوی سبقت  
از این میدان ربودند هنیئا لهم ثم مریئا هذا القصد  
الممتلاء بالافح بصهباء محبة الله و علیهم بهاء الله الابهی .  
شاید من بعد از اهل نفاق و افتزائی زنند و کذب  
و بهتانی بر زبان رانند و گویند که هیکل مکرم را مقامی دیگر  
یا جزئی از اجزاء در موقعی دیگر . یاران الهی بدانند که  
صرف بهتان است و کفر و نفاق و نفاق . آن جسد مبارک  
مصلوب در گوه کرمل بتمامه استقرار یافت ولی اشرار آرام نگیر  
یقین است بهتان زنند و ادعا نمایند که ما آن جسد مبارک  
را در بردیم یا نال کردیم یا جزئی از اعضا بدست آمد  
یا اجنه از دست ثابتین ربودند . جمیع این اقوال کذب  
و بهتان است و آنچه حقیقت است بیان گردید . و علیکم  
البهاء الابهی ع

۲  
سروستان فی ریز احبای الهی علیم بحسب الله الالبھی  
هو الله

ای یاران باوفای جمال مبارک هر چند مصائبی که در نیریز  
بر یاران عزیز وارد رستخیز بود و تصویر مصائب عمومی  
قدیم و حدیث مینمود بزم بلا در نهایت تزیین بود و جشن  
جانفشانی آهنگش اوج و حسیض را احاطه نمود از طرفی  
جام شهادت کبری بدور آمد و از جهتی تالان و تاراج  
واقع شد و از جهتی خرابی نمایان و از جهتی بی سرو سامانی  
آوارگان دیگر وصف نتوان هر مائده ای از فدا درخشان  
جانفشانی و بساط قربانی حاضر و مهیا تشخیص و تصویر  
دشت بلا صحرای کربلا بود عبدالبهاء آنچه بگریید  
ویزارد و بسوزد و بگدازد ناله و فغان نماید البته سکون  
و قرار نیابد زیرا دیده ملاء اعلی گریان است و قلوب اهل  
ملکوت ابهی گداخته و سوزان . در بارگاه احدیت که مقدس  
از حزن و کدورت است ماتم برپاست و در حدائق قدس  
طیور سدره طویلی بآه و حنین ساز و در مصیبت کبری بالحنان  
محزن در سوز و گداز با وجود این البته ظم از تحریر عاجز  
و لسان از تقریر قاصر چه نگارم و چه گویم که شرح آن بلا یا  
و محن نمایم اگر قرون و اعصار بگریم تسلی حاصل ننمایم

ولی این شهادت و قربانی و این مصیبت و جانفشانی چون  
 در سبیل آن دلبر رحمانی لهذا ماتم جشن شادمانی  
 است و میدان شهادت بزم کامرانی و تاراج و تالان گنج  
 روان و ثروت بی پایان اسیری و پیریشانی امیری و کامرانی  
 است آواره گی آزاده گی است و بیسروسامانی موهبت  
 ربّانی حسرت مسرت است . نعمت نعمت است زحمت  
 رحمت است یأس امیدوار است و خرابی آبادی ایام  
 حیات درگذرد و زندگانی پایان یابد عسرویسر منتهی  
 گردد حزن و سرور نماید شادی و غم بعدم رود قصور  
 به قبور مبدل گردد عزت و ذلت هر دو پایان یابند  
 ناکامی و کامرانی نماید ستمدیدگان و ستمکاران عاقبت  
 هر دو در ظلّ ابا باق تراب مستور شوند لکن فـرق  
 اینجاست که نفوس شهد آشام عاقبت تلخ کام گرداند  
 و عزیز دنیا نهایت ذلیل شود خفتگان در ستر پیرند و  
 پرنیان عاقبت پنهان خاک گورستان گردند قصور منیفه قبور  
 کثیفه گردد بنیان معمور گور مطمور شود خائب و خاسر  
 از اینجهان در طبقات خاکدان مقر و مستقر یابند و لـی  
 سرستان جام بلا در سبیل الهی یاران ربّانی اوقات خویش  
 را در مصائب و بلا یای ناگهانی گذرانند تحمل زحمات  
 نامتناهی نمایند و پرنشده و سرور از نتایج ناکامی شنوند



تجارت رابحه بینند موهبت کامله جویند از زندان بایوان  
 شتابند و جان بجانان رسانند مقبول درگاه کبریا گردند  
 فدائیان جمال ابهی شوند قربانی دشت بلا خواهند  
 وجهان بالا شتابند . پس باید درهر نفسی هزارشکرانه  
 نمود که ید عنایت چنین جامی بدور آورد و بسچنین مدامی  
 سرشار کرد و چنین آرزویی حاصل شد و چنین کامی بدست  
 آمد فنعم ما قال :

هرکه دراین بزم مقرب تراست

جام بلا بیشترش میدهند

زمانیکه نیر آفاق از افق عراق اشراق داشت میرزاحیاط  
 شیخی شهیر شاهزاده کیوان میرزا نوه فرمانفرما را واسطه  
 نمود که خفیا درنیم شب بحضور مبارک شتابد بشرط آنکه  
 نفسی جز شاهزاده مذکور براین کیفیت اطلاع نیابد درجواب  
 فرمودند که من در سفر کردستان غزلی گفته بودم از جمله  
 ابیات این است :

گرخیال جان همی هستت بدل اینجامیا

ورنثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بهاداری طلب

ورنباشی مرد این ره دورشوزحمیات

آن بیچاره از شدت خوف بحد از این جواب بساحت اقدس

مشرف نشد فوراً مراجعت بکربلا کرد بوصول گرفتار حمای  
 شدید گشت و وفات فرعون فاصله میان این جواب مبارک  
 و آن وفات ناصارک هفت روز بود مقصود اینست که در سبیل  
 محبت الله جانفشانی شایانست و قربانی سزاوار. یاران  
 ملاحظه در قرون اولی نمایند که بزم یزید ناپدید شد و ماتم  
 سید ابرار حضرت شهید نیز پایان رسید. آن کامجو  
 سریر سلطنت بیاد داد ولی نکبت ابدی گریبان گرفت و این  
 پاک جان مظلوم از رعیق مختوم سرمست گشت. آن لمنن  
 ابدی گذاشت و این عزت سرمدی یافت این بزم الهی  
 شتافت و آن در رزم نفسانی مانند نحاس بگداخت. این  
 علم بر اوج افلاک زد و آن در این تیره خاک غمناک ماند  
 این از افق حیات ابدیه درخشید و آن در عمق ممات سرمدیه  
 گرفتار شد ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا.

باری ای یاران نورانی از بیسر و سامانی فرح و شادمانی  
 نمائید سرگشته کوی اوئید و آشفته روی او و پریشان سوی او  
 اینست منتهی آمال مقربین این است نهایت آرزوی مخلصین  
 شاعر عرب گفته : تتیح المنايا از تتیح لی المنی

و ذاك رثیعی منیتی بمنیتسی (۱)

---

(۱) این بیت از اشعار ابن الفارض قاسم بن عمر بن ابی الحسن  
 بن المرشد بن علی الحموی معروف به ابن الفارض است

یعنی آن دلبر ربانی از برای من تقدیر قربانی نموده  
 زیرا آرزوی من است حال با آن جمال آسمانی قسم که اگر  
 صد هزار شکر نمائید البته از عهده پادشاه این بی سروسامان  
 بر نیائید . ملاحظه کنید که کینونت لاهوتی و حقیقت روحانی  
 نیز افق الهی آفتاب مشرق حقیقت رحمانی نقطه اولی حضرت  
 ربّ اعلی روحی له الفداء را نهایت آمال تجرّح کأس فدا  
 بود خطاها بجمال مبارک میفرماید یاسیدنا الاکبر  
 قد فدیت بکلی لك و ماتمنیت الّا القتل فی سبیلک والسب  
 فی محبتک ان سرّ وجود و ملیک غیب و شهود چنین آرزو  
 فرمود و مقصود بحصول پیوست و جسد مبارک هدف هزار تیر  
 رصاص شد . دیگر مارا که ذره تراب آستانیم و خاک قدم  
 پاسبان آیا چگونه باید آرزوی جان و وجدان نمود .

یاران نیریز جام وفا نوشیدند و میدان وفا شتافتند و آیات  
 قبول بخون خویش در درگاه احدیت نگاشتند و جان و دل و  
 آب و گل و سروسامان بتاراج و تالان دادند این گسوی

---

که از متصوفین مشهور مصری در قرن ششم هجری میباشد او دارای  
 غزلیات بسیار شیرین و پر معنی است دیوان او بچاپ رسید هو حضرت  
 بهاء الله در سفر هجرت بسلیمانیه بر حسب تقاضای مراشد  
 صوفیه قصیده ای بر ردیف قصیده تائیه اوسروده اند که  
 یکصد و بیست هفت بیت آن بنام قصیده عز و رقائیه معروف  
 و مشهور میباشد .

سبقت را آنان ربوندند و این باب رحمت را آنان گشودند  
 به عبودیت آن درگاه بحقیقت پرداختند و مدعی خویش  
 اثبات فرمودند ما محروم آنان محرم ما مأیوس آنان  
 امیدوار هستیم و مریثا لهم هذه الكأس الطافحة بوعبة الله  
 طوبى لهم من هذا المقام المتثلاء بانوار محبة الله بشرى  
 لهم من هذا الفيض المدرار و طوعا لهم هذا الفضل الذى  
 اشرفت انواره على الاقطار و عليكم البهاء الابهى ع .  
 و همچنین در همان ایام بافتخار شهدای مزبور زیارتنامه  
 مخصوصی از قلم مبارک حضرت عبد البهاء شرف صدور یافت و امر  
 فرمودند بالنیابه احبا از طرف آنحضرت در مضعج شهداء  
 تلاوت نمایند و آن زیارتنامه مبارکه عینا در این مقام زینت بخش  
 این اوراق میگردد :

فی یریز - بواسطه جناب آقا میرزا علی اکبر و جناب آقا میرزا طهر از الله

جناب ملا حسن بزاز جناب آقا محمد علی عموی شهید  
 جناب آقا محمد حسن کلاه مال جناب ملا عبد المجید  
 جناب آقا عباس خادم مسافر خانه جناب آقا محمد ابراهیم  
 و سلیل جلیل آقا اسد الله جناب آقا محمد اسمعیل و ابن جلیل  
 آقا علی جناب آقا علی اکبر زائر جناب آقا ملا حسین  
 و سلیل جلیل آقا مهدی جناب استاد علی صبغ

جناب آقا ابراهيم ولد درويش جناب آقا محمد علي  
 جناب آقا امرالله جناب ميرزا اكبر ولد ميرزا اسماعيل  
 جناب استاد عطاء عليهم بها الله الابهي

### هو الله

النور الساطع والضياء اللامع من شمس الحقيقة الفاضل  
 من ملكوت الابهي عليكم ايها الشهداء و مظاهر محبة الله  
 والنجباء الاتقياء قد فديتم في سبيل الله اشهد انكم آيات  
 الهدى وكلمات التقوى والنجوم الباهرة من افق العلي  
 والسرّج اللامعة في زجاج المثل الاعلى والاشجار الباسقة  
 في الجنة المأوى والطيور الصادحة في رياض الفرداء  
 والليوث الزائرة في غياض الوفاء والحيتان السابحة في  
 حياض الجنة الابهي طوبى لكم بما سمتم النداء ولبيتم  
 الدعاء و آويتم الى الكهف الا وفي و ناديتم بذكر ربكم الاعلى  
 واليتم الاحباء و ما عاد يتم الخصماء و شدتم الازور علي  
 عبودية ربّ الظهور و قتم على خدمة امرالله بقلوب طافح  
 بالسرور و قضيتم نحبكم بافئدة خاضعة خاشعة مبتهلة السى  
 المرّب المشكور الى ان انتشر صوتكم وصيتكم في الافاق  
 و اطمننت قلوبكم بتجلّي ربّ الاشراق و اشتاقت افئدتكم  
 الى مشهد الفرداء من جذب بين الى الجمال الابهي وتمنيتم اللقاء

وتمسككم بذيل رداء الكبرياء وقتلتم ربنا قدر لنا الكأس المملئة  
بصهبا الفناء ورنحنا بتلك السلاف وشرفنا بالموهبة الكبرى  
جريحين بالسهم طريحين على التراب مسفوحين الدماء  
منقطعين الاعضاء اربا اربا فقد رلكم رب السموات العلى  
الفوز والفلاح والفيض والنجاح والبلوغ الى اعظم المنسى  
فاغارت عليكم عصابة الشحناء الفارة الشموا وشرد بكم  
فى القتل والنهب ثلة الاشقياء بايادى هاتكة فاتكة للقلوب  
والاحشا و صوبوا عليكم السهام و اشروعوا عليكم السنان وسفكوا  
منكم الدماء و ما خشوا ربهم المختار المنتقم الجبار  
ايها الانوار الساطعة والبدور اللامعة والشموس الباهرة لم  
ادرباى لسان اذ كر رزيتكم الكبرى وانوح و ابوح بمصيبتكم  
المصلى لعمركم ان العميون تتذرف بالدمرات والقلوب  
تقطع بالحسرات والنفوس لفى سكرات مما الم بكم اشدد  
المصيبات فالقلب مضطرم والدمع منسجم والصبر منصرم فى  
هذه البلية الكبرى روى لكم الفداء و ذاتى لكم الفداء  
ونفسى يتمنى الفناء فى هذا البلاء وليكن انتم حزتم القدر  
المصلى و ادركتم جوار الرحمة الكبرى و اويتم الى الظل الممدد  
و فزتم بالمقام المحمود و ادركتم لقاء الرب الودود و سموتهم  
الى محفل التجلى المتلئلا بانوار الجمال تسقون من رحيق  
الوصال و فزتم بحياة ابدية ليس لها مثال . اسئل الله

الزور المشي والعبادة والالتفات من شمس سبعة الفاضل من كرات الذهب على كرات  
 الشداء مظاهر من آثاره والعبادة الألقاب فذوهم في سبيل الله  
 آيات الهدى وكلمات النور والجرم الباهر من ابن ابي وهشام  
 في ذباج السبل الأمل والأشجار الباسقة في الحجة الذي والعبادة الصادقة  
 في رياض القضاة والديوث الزائرة في عياض الرمان والعبادة السنية  
 في عياض كبرياء الأسي طولى لكم باسمه الذكر والعبادة وأدبهم  
 وكلمت الأذى وادبهم بالزجر الأمل والعبادة والعبادة  
 الحسنة وشدة ذم الأذى على عبادة القلوب وقدم على حذرة  
 مكتوب طالع الزور وضمير بكم بائنة حاشية حاشية منبه إلى الرتب  
 الشكر إلى ان أشر منكم وسكن في الأمان والعبادة بكم جعلت  
 ان شران يمشات اذ تم إلى منه العداة منجدين إلى كمال الأسي  
 ونشم القضاة وشكتم ذيل رداء الكبرياء وقدم ربا ذرنا الحاس المنقذ  
 بصياء النساء يد شام بلك التلاف وشتر فاعلموا به الكرمي جريين  
 بالتمام طريكين على التراب سفوف الزمان منقطن الأضواء ارباب  
 ارباب خذركم ذر الترات الملى القود والطراح والعبادة والعبادة  
 اللوح إلى اعلم النبي فاعادت حكم عبادة الشماة الغادة والعبادة  
 بكم في فضل الذهب والفضة في ابي بكر فاعلموا بالعبادة والعبادة  
 ومن ذر ملك التمام وان شرا بكم استبان ومكلا سكر الزمان والعبادة  
 ومن الغداة الشتم الحجة انما لا تذر الساطع والهدوء الفاسد  
 والعبادة الباهرة لم اذع في لسان اذكر ذر بكم الكرمي والعبادة والعبادة  
 منسك السطى لم اذ ان العيون تدرت بالبراب والعبادة  
 شفق بالعبادة والعبادة منى سكرات تمام بكم الله العبيات

فانظ منظم والذبح ضم والعبادة من في ذر ابي بكر الكرمي روي كمال  
 وذال كرم العداة ونسب من النساء في ذر العبادا ولكن انتم حرمتم العبادة  
 السطى وادركتم جوار الزمان الكرمي وادركتم إلى نقل الهدوء وخرمتم  
 الحمد وادركتم لقاء الرتب الهدوء وسوتم إلى فصل العبادة المنقذ بالزور  
 اكمال لشوق من رجب الوصال وقدم بكم ابدية ليس بالمشال  
 اسئل ان ان يجعل واكم سببا لا خشار الاثار وطهر الأسماء وسطوح  
 الأثار في سائر الأقطار وبيدك من بذر ذابك الظاهر وكم السك  
 العاطف وتبخر بخت ذك شام الياوي والفاضل رتب رتب  
 في العام الرشح وافق ذلك الكوب المثالي واستغنى من سكرات  
 روح ذلك كرم السبل والى داهنا من شتم سبيل وكفى بكم  
 الشداء ولا ترحم من الطامك العاقبة على التفرجين من العبادة بكم  
 انت الكرمي بكم انت الريم والعبادة ذوق طعم  
 ع

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

ان يجعل د مائکم سببا لا انتشار الاثار و ظهور الاسرار  
 وسطوع الانوار فی سائر الاقطار و یتبارک من یزور ترابکم  
 الطاهر و رسمکم المسکون الماطر و یتعطر بنفحات قدسکم  
 مشام البادی والحاضر . ربّ ربّ قدّ رلی هذا المقام  
 الرفیع وانلنی ذلک الکوب المتلالی واسقنی من سلالف  
 الرّیح ذلک الحزب الجلیل واحلی و اهناء من تسنیم  
 وسلسبیل والحقنی بهولاء الشّهداء و لا تحرمنی من الطا<sup>فک</sup>  
 الفائضة علی المقربین من النّجباء انّک انت الکریم  
 انّک انت الرّحیم وانّک انت ذو فضل عظیم ع ع

و همچنین الواح مبارکه دیگری از قلم میثاق محض تسلّی خاطر  
 و دلجوئی بازماندگان شهدا نازل گردید که حاکی از نهایت  
 فضل و رأفت آن مولای حنون نسبت بآن نفوس میباشند  
 و عینا بجهت اتمام مطلب بدرج چند فقره از الواح مبارکه  
 مبادرت میگردد .



شیراز بوہڑ جناب حاجی محمد فی ریزی

جناب میرزا فضل اللہ (۱) بازماندگان حضرت شہید مجید  
آقا ملا حسن علیہ بہاء اللہ ضجیع کنیز عزیز الہی پریجان  
وسلیل ملا آقا بابا صبیہ ورقہ رحمانیہ فاطمہ نورا علیہ  
وعلیہما البہاء الالبہی ہواللہ

اللہم یا ربّ الحزیز تری و تشاہد سطوة الطوفان  
الحائم القائم فی خطة نیریز و قامت الزوابع و سقطت  
الصواعق و تتابعت دمدمة الرعود و استمرت زمزمة القواصف  
وتزلزل الارض و نسف الجبال و انتشار النجوم و تكور الشمس  
وانشاق القمر و حشر الوحوش و وقوع الرجفة فی ذلك الاقليم  
السعیق . ربّ قد اشتمل نار الاعتساف و غبت مصابیح  
الانصاف و صالت الذئاب و سذلت الكلاب و افترسوا اغنامك  
باشد عقاب و سفکت الدماء و سلبت الاموال والالااء و خذلت  
الاطفال والنساء و تقطعت الاجساد اریا اریا قد احمرت  
الثری بالدماء الحمراء و تشبکت الصدور بسهام اهل الخرور  
وارتفعت الرؤس علی القناة و وقعت النفوس فی السکرات  
واشدت بہا علی احبتك الحسرات ربّ ان ہولاً الشہداء

(۱) میرزا فضل اللہ فرزند جناب ملا محمد علی شہید و برادر پریجان  
عیال جناب ملا حسن شہید است کہ در موقع شہادت پدرش  
سالہ بودہ است .

اقم يا رب العزیز نری وقتا بسطوا القدران العظیم ان لم فی خلقنا  
 وقامت الزوال وسقطت السما من وناست وحتا الزوال  
 استترت ذنوب القرامف ووزل الابرص وخصب السبل  
 واستقر النجوم وكثرة الشمس والشفق القمر وعثر الودعش  
 الرجف فی ذلک الا عظیم السبع ربنا استسنا راحة عصف  
 وحتت مصابح الانصاب ومانت الاباب وعلت الحجاب  
 واقربوا العنا کنته باثنا عتاب وسکت الیاء وعلت الابرار  
 والاکار وذللت الاطفال والجنان وعلت الایجاد اربا اربا  
 فاعزنت الای باله اربا اربا وفتکت القدر لبهام المل العزیز  
 دارفتت الراس علی القناة وفتت للقرین فی استکراست  
 داشتت برامل اسکت اکسرات وفتت ان یولوا استنار  
 آیات الهدی دریا است علوکت الاملی وصابح الای وفتت  
 شایع من افر الهدی ذانفکوا من اجماعة الایا واکتبر الی  
 الملکوت القامل ووزل انما تلتهم فی اخصیض مملوکی وفتت  
 فی کبره المملوکی ربنا انهم اغضبا نفوسهم وارواهم فی بیوت  
 وکما یسبحهم وداوهم فی عجبک واما انهم خشیة الکرار و لا  
 سلوة لک فاعلم انهم یولوا علی الایة بخله العذار فی عجبک  
 بین الاشرار ربنا اقبل منهم فی الهدایا بالارواح والکرتی  
 الصلوات وافتقروا من النایا واصل لهم جاننا لیت فی الهی الایة  
 انکنت است الیهم واکنت است القدر واکنت است الکریم  
 واکنت است البر الرزق الکریم صلوات

بواسطه جناب حاجی محمد رفیع بزرگ

جناب بزرگ فضل از بازا دکان حضرت شیخ محمد باقر  
 شیخ کبیر عزالی پوی جان وکیل قیامه حیدرآباد  
 قلم نوارا علیہ وعلیها البکاء والایام

آيات الهدى ورايات ملكوتك الاعلى و مصابيح الدجسى  
 ونجوم متلثة عن افق الهدى قد انقطعوا من الحياة  
 الدنيا وانجذبوا الى الطلوت الاعلى و تركوا ما خولتهم فى  
 الحضيض الادنى ابتغاء مرضاتك فى الجنة المأوى  
 رب انهم انفقوا نفوسهم وارواحهم فى سبيلك و سمحوا  
 بمهجهم و رمائمهم فى محبتك و ما اخذتهم خشية الكبراء  
 ولا سطوة الامراء بل نادوا باعلى النداء و خلموا المذارف  
 محبتك بين الاشرار رب اقبل منهم هذه الهدايا  
 بالارواح و اكثر فى المطايا وانقذهم من الضايا واجمل  
 لهم حياة طيبة فى الملاء الاعلى انك انت المجيرو  
 انك انت النصير و انك انت الكريم و انك انت البر  
 الرؤف الرحيم ع ع .

٢

بوسطه جناب آقا ميرزا طراز الله و آقا ميرزا على الكبر

جناب آقا سيد مهدى يزدى جناب آقا شيخ محمد حسين  
 ابن آقا ملا محمد شفيح جناب آقا ميرزا فضل الله ابن آقا  
 ميرزا باقر جناب آقا امرالله ابن آقا محمد جناب آقا  
 امرالله ابن آقا كربلاى محمد صالح عليهم بها الله الابهى

مهاجر  
ای آوارگان سجیل الی

هر چند صدمه در نیریز

شدید بود و بلایا غیث ماطل و جام لبریز ولی چون ساغر  
مسموم در محبت دلبر عزیز بد و درآمد در کام عاشقان بسیار  
لذیذ بود شکر کنید خدا را که الحمد لله در ره آن یسار  
مهربان از مصیبت ناگهان تلخ کام شدید عنقریب شهد  
آشام شوید و در طریق عشق با آخر منزل خواهید رسید  
جان و مال و خانمان فدا نمودید و تالان و تاراج را عین  
عطا شمردید هزار آفرین بر آن جانهای نازنین باد که  
در قربانگاه عشق کأس بلا را شهد و شکرین یافتند و در  
نهایت انجذاب جان باختند و در جهان فدا علم  
بر افراختند و لیس هذا الا من فضله و رحمته و یختص  
بر رحمته من یشاء و ذلك من فضل الله یؤتیه من یشاء  
والله ذو فضل عظیم . باری ای یساران در این  
سنه مبارکه شما گوی سبقت و پیشی را از میدان محبت الله  
رهویدید و نتیجه از حیات خویش یافتید انشاء الله  
مارا نیز نصیبی بوده و یا خواهد بود . وعلیکم البهاء

الابھسی ع ع

ای آوارگان ششیل الهی هر چند صد دردی برتو شد بود و با پایش  
 و جام بریزد و چون ساغر صوم در بخت و بر هر زبده در کعبه در کام عشاق  
 بسیار لذت بود شوکتی خدارا که کند دره آن یار هر آن از صیبت  
 ناگهان رخ کام شد به غنچه شب شد آسما شود و در طرب عشق باغ  
 نزل خوابید سید جان و دالی و خاقان خا بودید و مالان و نارنج  
 عین عطا شود به هزار آفرین بر آن جانهای نازنین باد که در تریب کجا  
 عشق کاس باراشد و شکرین یافتند و در غایت آنچه صاحب جان یافتند  
 و در جهان خدا علم آفر استند و پس نه الا من فضل و رحمت و بخشش  
 من بشارت و ذلک من فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم  
 باری ای باران در این سینه مبارک شام گوی بخت و چینی ما از میدان  
 بخت از رویه و تیغ از جاست خویش یافتند انشاء الله تعالی  
 نیز نصیبی بود و با خواهد بود و بیکم الهی که آری سع

بواسطه جناب امیر المومنان و امیرزاده اکبر  
 جناب اسید صدی یزدی جناب اسحاق مرعشی ابن اقا محمد شیخ جناب  
 امیرزاد فضل الله ابن امیرزاد باقر جناب امیرزاد ابن امامه جناب امیرزاد  
 ابن لاکر علی بن محمد صالح علیهم السلام آری

مردمان خدایند  
از شما سید و پسران

بیت ز قلم کج  
از کجا میسر  
بسته فلک سید  
شده از نور و نور  
و جلا تین  
جانف  
بلان  
بسیار  
و غیره  
جانف  
باید  
تو  
نیز  
نهیت  
نکند  
است  
و حدیث

## بوسطه آقا میرزا نادى و آقا محمد حسن بلور فروش

جناب عبد السمیع سلیل شهید آقاملا حسن نیری — زى  
علیه بهاء اله الابهی

هو الابهی

ای ولد حضرت شهید مجید نامه شما رسید و درین چند روز پیش با وجود عدم مجال نامه ای به نیریز مرقوم گردید زکرا حبای الهی علی الخصوص با زماندگان شهدا در آن مفصل گردید البته خواهد رسید لهذا مجال به تفصیل ندارم محبت دل و جان را با زماندگان شهدا تقریر و تحریر نتوانم و بقدر امکان در مکاتیب سابقه و لاحقه حاسیات وجدانیه بیان گردید اطفال شهدا گلهای حدیقه شهادت تنید و نهالهای جویبار جانفشانی دیگر معلوم است که در ساحت کبریا و ملکوت ابهی بچه مباحاتی متبانی بوالده محترمه امة الله المقربه بکمال رأفت تحیت ابدع ابهی برسنان آنورقه محترمه در سبیل الهی دو فدائی جانفشان دارد چه منقبتی اعظم از این علی الخصوص شما و همشیره نورا را در بحبوحه بلا تربیت و نوازش و محافظه نمود امیدم چنانست که در آینده و وقتی مساعد و حالی موافق که به کمال راحت حضور یابد و رجوع نماید شرف مثل حاصل گردد و بیجناب

آقا علی صهر محترم و بجناب محمد باقر خال مکرم و امة الله الموقته بی بی فاطمه و جناب آقا فضل الله از قبیل عبد البهاء تحییت و ثنا ابلاغ دار امشب در تربت مبارکه بنهایت عجز ایشان را عون و عنایت نامتناهی خواهم این بهتر از هزار نامه است چون وقت تحریر ندارم و فرصت اقل از کبریت احمر است البته تضرع عبد البهاء مظلوم را بهتر از نامه می شمارند و عليك البهاء الابهي ۲۷ محرم ۱۳۳۹ بهجی عکسا

عبد البهاء عباس

نی ریز بو مطرب جناب آقا سید مدی یزدی

حرم جناب آقا ملا محمد علی شهید امة الله بیکم علیها  
بهاء الله الابهي (۱)

هو الله

ک ای حرم محترمه شهید همواره مشمول نظر عنایت جمال مبارک روحی لتربته الفداء هممستی مطمئن باش ید موهبت الهیه

(۱) امة الله بیکم حرم جناب ملا محمد علی شهید صبیبه کربلائی میرزا حسین از ملاکین نیریز بوده است فرزند ان ایشان پریجان عیال جناب ملا حسن شهید و آقا محمد باقر که در موقع شهادت پدر سیزده ساله و آقا فضل الله که شش ساله بوده است .



بیریز  
بر ائمه جناب کاسید صدر زین  
موم جناب کاسید کاشید ائمه بیکم علیها بآئمه الامیر

بیریز

اسرار مقررند شید بمواد شمر نظریه غایت جل مبارک در اثر انوار  
عسلن باش بر بوبت الهیه تا بر صبح از جواهر کرانها برقی انوار  
که زشت که کهر شام برایش بر سینه اخصا بر خسته و آن شاد است  
قرینم محترم و داد و جلاست لند ابابیه بمواد شکر آن زمانه  
و کوه دستایش خداوند آفرینش بر داور جناب بر زبان  
نصرت الله را از قریب نهایت نوازش شما و ائمه الله بر سر جان  
و ائمه الله فاطمه و آقا بابا را از قریب نهایت مهر با محور دایره و جاب  
بیراد انوار بگویند در هر حق سید و شاه بهتر از تصور شما و تبار  
و تالان خوشتر از دولت فرسوده و حکایت علیهم السلام

عج

بر ائمه جناب کاسید صدر زین  
ائمه بیکم و کاسیرا بیکم و کاسیرا نصرت علیها و علیها بآئمه الامیر

بیریز

انقرتین حضرت تاق محمد علی شید عید بک و ائمه الامیر  
شده اسیر سیدها نجوم ساطع اتق سما هستند بظا هر چه  
قتید سخن ظلم و عدوان گشته و لایحه تحقیق قید الله  
محمد شدند هر خصم که در سید حضرت بیخ فاکر  
گلگون نماید سب زندگانه و شادمانه در دو جهان کرد  
دازد برایش شاد و اوقات تفرات قدیم عیب بدانید  
دیشکوانه زبان کشاید و علیکم الهما، الامیر ع

تاجی مرصع از جواهر گرانبها بفرق آن خاندان گذاشت  
 که گوهر شاهوارش بر قرون و اعصار بدرخشد و آن شهادت  
 قرین محترم و داماد ملاحسن است لهذا باید همواره  
 شکرانه نمائی و بحمد و ستایش خداوند آفرینش پرداز  
 جناب میرزا باقر و میرزا فضل الله را از قبل من نهایت نوازش  
 بنما و امة الله پریشان و امة الله فاطمه و آقا بابا را از قبل  
 من نهایت مهربانی مجری دارید و جناب میرزا آقازادگان  
 در ره حق بی سروسامانی بهتر از قصور شاهانی و تاراج و  
 تالان خوشتر از دولت فراوان و عليك و عليهم البهائم  
 الابهی ع ع

۵

بواسطه جناب آقا سید مهدی یزدی اتمه التبتیکیم و آقا میرزا باقر و آقا میرزا فضل الله علیها و علیها السلام  
 بوالله

ای منتسبین حضرت ملا محمد علی شهید علیه بهاء الله الابهی  
 شهدای سبیل بهانجوم ساطعه افق سماء هستند بظاهر  
 هر چند قتیل خنجر ظلم و عدوان گشتند ولی بحقیقت در قبیل  
 ملاء اعلی محشور شدند هر خون که در سبیل حضرت بیچسون  
 خاک را گلگون نماید سبب زندگانی و شادمانی در جهان گردد  
 و از برای شما مدار افتخار است قدر این موهبت بدانید و

بشکرانه زبان بگشاید وعلیکم البهاء الابهی ع ع

۱

نی ریز کینرغریز آلهی پرچبان صبیته حضرت ملا محمد علی شهید وضع ملا حسن  
شهید علیها البهاء الابهی  
بہو آتد

ای یادگار دوشهید مجید آقی الحقیقه در ایام زندگانسی  
د ص نیاسودی سرو سامانی نیافتی راحت و آرام نجستی  
وشادمانی و کامرانی ندیدی بلکه بالعکس گرفتار دام بلا  
بودی و اسیر زنجیر جفا تا آنکه پدر بزرگوار را در خاک و خون  
غلطان دیدی و قرین نازنین را در قربانگاه عشق منقطع  
الاعضاء یافتی خانه بتالان و تاراج دادی و بلایا را  
متتابعا مانند امواج دیدی با وجود این تلخزیدی و آه پنهان  
نکشیدی و چشم گریان و قلب سوزان را بالطفاف و عنایت حضرت  
رحمن تسلی بخشیدی مختصر اینست که هر جام تلخی چشیدی  
و هر مصیبتی دیدی تا آنکه در درگاه جمال مبارک روحی  
لا حیاء الفدا مقبول و مقرب گردیدی هر چند بلا سخت  
بود و مصیبت مانند سیل ولی چون در ره باری بود  
در محبت اسم اعظم مورد این بلا ادهم گردیدی شایان  
تشکر است و سزاوار تفکر و تذکر و موجب حمد و ستایش حضرت  
بیچون که بچنین فضل و موهبتی اختصاص یافتی و چنین

ایام کار و سید محمد  
 نه بخت در ایام از کفای می نماید سر و بدن نیز در خست  
 نخستی در آن و کامرانی سپید بکنه بکنس که غار دام بلا بود و نیز بکنه تا آنکه  
 چه بود که در آن خاک چون غبار دیدی درین نازین در وقت که غش مستطع اعصابی  
 صافه سلطان و تاراج و آذوقه و بلا یا در قضا نماند امروز دیدم با وجود این غفرتی  
 در میان کشیدی و چشم گریان قلب موزان را الطاف و عنایت حضرت عن  
 سکه کشیدی محقر بنیت که هر چه از نظر کشیدی و مصیبت دیدم تا آنکه در  
 جان مبارک رهبر لاجرم انقدر مقبول بعت کردید هر چند بلا سخت بود و مصیبت  
 مسین و چون در روز بار بود و در بخت هم غم مورد این علاج و لایم کردیدی  
 شایان تشکر است و سر از آن فکر و فکر و موجب حمد و ستایش حضرت سبحان  
 که بختی نصیب و مومنت خفاص یافت و بکنین عاقر توفیق و مومنت کشتی ایام در گذشت  
 اگر بخیر از بهر و با شیرین تر از شهد و شکر برود بگذرد و در تفاوت اینست که در ایام  
 در سید اینش دیدی نه کوش جفا و در نه وفا در ایام کشیدی نه عطایا  
 که در خود نه رحمت و نعمت بمنش و نیست مشهور عند الصباغ که در ایام  
 حضرت فخر چون صبح نماید از شهر در همچون خوشنود کرده از حضرت

جمال مبارک امید جان است که خراب تو آقا بابا پس آن در شهر و در کفر  
 بود و در سنوک خدی که بر حرکت نماید در حق هر دو دعایم تا آنکه لایق  
 در نواز در سلاطه شهد است موفق و مومنت که در خراب بود این مسیبت  
 تیر از اهدای برین از قبض من بخت اربع اهر اربع در و عیانت  
 ع ح

( ۱۹۳ )

عنایتی موفق و مؤید گشتی . ایام درگذراست اگر تلخ تسیر  
از زهر و یا شیرین تر از شهد و شکر هر دو بگذرد ولی تفاوت  
اینجاست که در ایام عمر خویش در سبیل الهی نیش دیدی  
نه نوش . جفا دیدی نه وفا . رزایا کشیدی نه عطایا  
بلایا تحمل نمودی نه راحت و نعمت بی منتهی . مثلثی  
است مشهور عند الصّباح یحمد القوم السری یعنی قافله  
چون صبح نماید از شبروی پر زحمت ممنون و خوشنود گردد .  
از فضل و عنایت جمال مبارک امید چنانست که جناب ملا آقا  
بابا پسر آن پدر باشد و فاطمه نورا بر روش و سلوک خدیجه  
کبری حرکت نماید در حق هر دو دعا نمایم تا آنچه لایق  
وسزاوار سلاله شهدا است موفق و مؤید گردند جناب میرزا  
حسین سلیل جلیل آقا میرزا احمد علی نیریزی را از قبل من  
تحیت ابدع ابلاغ دارید وعلیک البهاه الابهی ع ع .

## ۱۶- بقیه شرح احوال کنیز عزیز الهی پریمان

این مادر فرشته خصال که بفرموده مبارک کنیز عزیز الهی و یادگار دوشهید مجید میباشد اکنون در سنی متجاوز از هشتاد سال در نیریز و گاهی در مدینه منوره شیراز بسر میبرد دوستان عزیز و همسافر و زائری که بآن شهر ورود مینمایند از ملاقات او و شنیدن سرگذشت حیاتش بگوشه‌ای از تاریخ امر مبارک که مطوّر از حوادث و وقایع جانگداز است واقف و آشنا میگردد .

فرزند بزرگ ایشان دختری بود نامش فاطمه و در لوح مبارک فاطمه نورا از قلم مبارک یاد گردیده او باز دو واج میرزا علی که پسر عمه مادرش بود درآمد ولی در اثر حوادث ناگوار در سن بیست و پنجسالگی در عنفوان جوانی در سال ۱۳۰۷ شمس بدروم جهان گفت از او یک دختر بنام علیا خانم باقی است که باز دو واج آقا محمد حسن جهانپور در آمده و فرزندان دارند که همه در ظل امر مبارک میباشند و دیگری پسر بنام آقا محمد رضا که نام خانوادگی اعضاء الشهدارا اختیار نموده و در نیریز بشفل زراعت و خدمت بامر مبارک اشتغال دارد و فرزند کوچک آن مادر محترمه پسری است که در واقعه شهادت جناب ملا حسن پدر بزرگوارش چهار ماهه

روز ۱۳۴۵

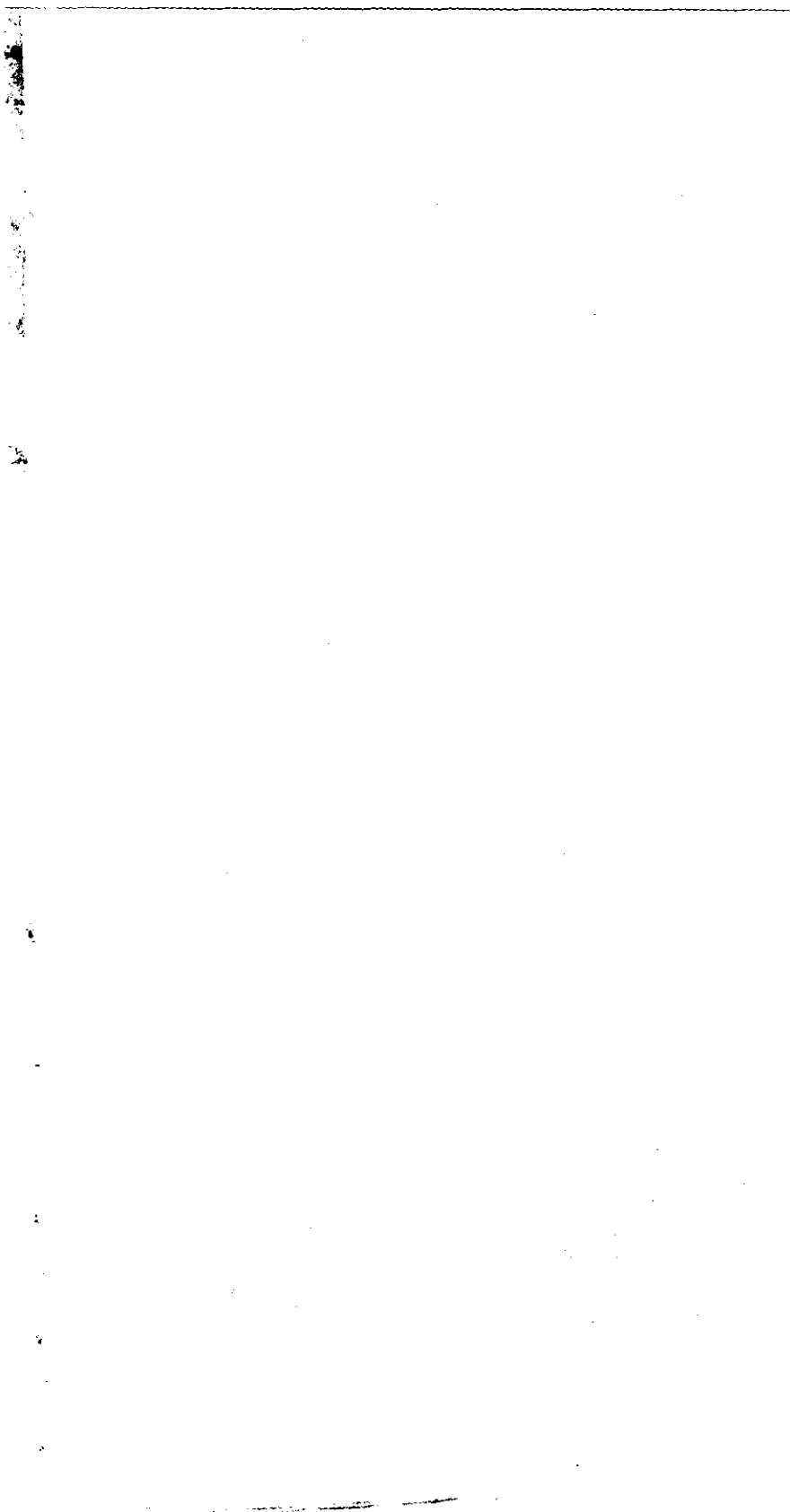
درضا لغزیز

درمیان قصبه قزوین (مدرسه) این کتاب

برکتها

در روز شنبه  
 در وقت نماز شبانه فریاد و آواز  
 نازگویی می نمودند که شریف بی بی می خواندند و  
 دختر و جوان آن نوازندگان آن حال را می شنیدند  
 و مشهور میست و بعد از آنکه آیات آن را می خواندند  
 غایب و صفت و صواب استند غایب  
 که اگر در گذشته و تابان گوید و سرور است  
 عبدالمسیح از اندوه و غم فریاد می دهد و گاه در آغوش  
 و آن تر جوش آغوش نام و در راه از غم نام و در راه  
 آن تر جوش در کلمات است به جان خود می زند که  
 که در این راه روحان و جوان افلاک می خوانند  
 جوان می شنید و برآورد و آن حضرت در این راه  
 بعبودیتش فایده تا جان خود را در راه او  
 حاکم در خواب می خواند بادل گردد  
 از روز تمام غایت فرزند می نامد که با او  
 که با او با کسرت فرزند گوید

در وقت نماز شبانه  
 فریاد و آواز  
 نازگویی می نمودند  
 که شریف بی بی می خواندند  
 دختر و جوان آن نوازندگان  
 آن حال را می شنیدند  
 مشهور میست و بعد از آنکه  
 آیات آن را می خواندند  
 غایب و صفت و صواب استند  
 غایب که اگر در گذشته و تابان  
 گوید و سرور است عبدالمسیح  
 از اندوه و غم فریاد می دهد  
 و گاه در آغوش و آن تر جوش  
 آغوش نام و در راه از غم نام  
 و در راه آن تر جوش در کلمات  
 است به جان خود می زند که  
 که در این راه روحان و جوان  
 افلاک می خوانند جوان می شنید  
 و برآورد و آن حضرت در این راه  
 بعبودیتش فایده تا جان خود را  
 در راه او حاکم در خواب می  
 خواند بادل گردد از روز تمام  
 غایت فرزند می نامد که با او  
 که با او با کسرت فرزند گوید





بود و در دامان مهر و محبت مادر بزرگ شد و بنام ملا آقا بابا نامیده شد ولی حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک او را بنام جدش (عبد السمیع) تسمیه فرمودند لذا باین نام نامیده میشوند . این پسر رشید که اکنون در سنی متجاوز از شصت سال میباشد در نیریز بسر میبرد و مانند پدر بزرگوارش در امر مبارک ثابت و راسخ بوده و همیشه ایام خود را بخد مست گذرانیده و در چارمه‌هاک و مصائب بيشمارگشته است از آنجمله زمانی بدست یکی از اشرار گرفتارگشته او را بکوهستان اطراف و محلی که آندسته اشرار مأمن خود قرار داده بودند کشانیده باشکجه و عذاب فراوان او را زیر چوب و زنجیر مضروب و مجروح نمودند تا عاقبت هرچه از مال دنیا از او خواستند گرفتند رها ساختند و دفعه دیگر در فتنه سال ۱۳۳۴ شمسی که در اثر نطقهای تحریک آمیز فلسفی واعظ در ایام ماه رمضان در مسجد سلطانی طهران که با رادیو پخش میگردد و تمام متعصبین بر ضد بهائیان در همه جا بهیجان آمده و اکثر مردم و ساکنین شهرها و دهات بتحریک و اغوای مغرضین بر علیه بهائیان مظلوم هجوم عام نمودند در شهر نیریز هم جمعی از عوام الناس از دام نموده و این مرد بزرگوار را از پیش بیرون کشیده و با ازدحام و هیاهو به محله بازار کشیدند و با و تکلیف سب و لعن نمودند و او باشجاعت و شهامت نمایان

در مقابل انبوه جمعیت خود را برای فداکاری و شهادت حاضر  
 نموده فریاد برآورد و گفت ای مردم من فرزند همان دو شهید  
 هستم که در این شهر بدست پدران شما خونشان بخواک  
 ریخته شده . چه باک که شما مرا هم بآنها ملحق سازید  
 در این گیر و دار و هیاهو که جمعیت زیاد او را احاطه نموده  
 بود و از هر سو تهدید به قتل میشد شخصی خیرخواه  
 از مسلمانان با کلمات نصیحت آمیز خود مردم را متفرق ساخته  
 و او را از چنگ آنان نجات داد . در سال ۱۳۰۵ شمسی  
 با اتفاق والده خود بزیارت اعیان مقدسه و تشریف بحضور  
 حضرت ولی محبوب امرالله فائز گردیده مورد الطاف بی پایان  
 آن مولای حقون قرار گرفتند و ایضا این مادر و فرزند در میان  
 احبای نیریز و شیراز چون شمع میدرخشند و باحباب روح میبخشند  
 و هر زمان که حکایت و روایتی از گذشته بمیان آید سرگذشت  
 خود را که سراسر حاکی از قوت ایمان و استقامت در ره جانان  
 است با بیانی ساده و دلنشین حکایت مینمایند . باشد که  
 اخلاف نیز بر روش اسلاف از هیچ مشکلی نهراسند و با کمال  
 عشق و دل بستگی بخدمت آستان مقدس پردازند تا آنچه که  
 درباره این قریه مبارکه وعده داده شده کاملاً تحقق پذیرد .  
 توضیحا اضافه میگردد ملا سمیع از علمای نیریز و دارای خط  
 خوبی بوده است و دویسرش یکی آخوند ملا باقر قاضی و عالم

محل بوده و دیگری ملا حسن ساکن در شیراز و از طبقه علما و خوشنویسان خطوط مختلفه بوده و مؤمن بامر مبارک گشته است. فرزند جناب ملا باقر آقا شیخ محمد حسین است که بامر مبارک ایمان آورده و دختر جناب شیخ ابوتراب اطم جمعه شیراز عیال ایشان بوده و لوح مبارکی که بنام لوح وفامعروف است از قلم مبارک حضرت بهاء الله بافتخار او نازل گشته و صبیبه ایشان بنام خاور سلطان عیال دوم جناب ملا شفیع بوده است. و ملا حسن پسر دیگر ملا سمیع معروف به لب شگری بسیار مرد شجاع و پاشه مات بوده و بقراریکه بعضی از مطلعین احببا در نیریز حکایت میکنند در موقعیکه حضرت اعلی از شیراز بقصد اصفهان عزیمت فرمودند این شخص تا مرودشت همسراهِ آنحضرت بوده و در این محل حضرت اعلی توقف فرموده و میفرمایند در انتظار کسی هستم که باید برسد و معلوم نیست آن شخص کی بوده و پس از رسیدن او بملا حسن میفرمایند مراجعت نماید .

پسران ملا حسن مذکور بطوریکه ذکر گردید جناب ملا محمد علی شهید و ملا آقا بابا پدر جناب ملا حسن شهید بوده اند و پری جان کنیز عزیز الهی عیال ملا حسن شهید صبیبه جناب ملا محمد علی شهید بوده است .

و امّا شیخ زکریا که مسبب آنهمه ظلم و جور گردید پس از

چند سال بدست همراهايش بضر بگوله كشته شد و پسر او شيخ عبدالرحمن از اعمال ناهنجار پدر روگردان و هتنبه گرديده درشیراز بامر مبارك مؤمن گشت و احبای نيريز حكایت ميكنند كه او را در مسافرخانه بهائيان نيريز ديده اند كه بتلاوت نماز و مناجات امری مشغول بوده است .

### ۱۷ - اماكن مهمه تاريخي نيريز

شهر نيريز در وضعيت حاضر چهار محله دارد بنام محله آب زردشت محله بازار محله چنارسوخته يا چنار شاهی كه فعلا بنام محله پهلوی نام گذاری شده و اكثر بهائيان در اين محله ساكنند و دارای باغ و املاك و مستغلات ميباشند و محله ديگر بنام محله كوچه بالا و دارای چندین مدرسه و مسجد قديمی است یکی بنام مدرسه غياثيه كه در سال ۱۱۰۰ هجری بنا گردیده و ديگری مدرسه خان كه در سال ۱۲۳۰ هجری بوسيله محمد حسين خان حاكم نيريز ساخته شده و ديگری مسجد جامع عتيق كه در محله چنارسوخته واقع است و اين مسجد در تاريخ ۳۶۲ هجری ساخته شده و در سال ۵۶۰ هجری تعمير گردیده و طاق بزرگ آن در زمان سلاطين صفوی بنا شده و بقرارد كور باستان شناسان خارجي

بنای اصلی آنرا آتشکده زردشتیان و منسوب با پیام قبل از اسلام دانسته اند که بعد از غلبه اعراب و نفوذ اسلام مبدل بمسجد گشته است و همین مسجد است که جناب آقاسید یحیی وحید بمحضر ورود به نیریز و اجتماع اصحاب در حضور جمعیت زیادی از اهالی بر بالای منبر چوبی آن که معروف به منبر امام حسن بود مردم را موعظه نموده و امر جدیدا بمعموم ابلاغ نموده اند این منبر فعلا وجود ندارد و از قرار مذکور چندی قبل بواسطه غفلت خادم مسجد آتش شعلیه شمع که شخص مقدسی بعنوان نذر و نیاز بر روی پله آن روشن کرده بود مشتعل شده و بکلی سوخته است و مسجد دیگری بنام مسجد جامع صفیر است که در محله بازار واقع است و بر دیوار داخلی این مسجد است که شرح وقایع و حوادث ورود جناب وحید و اجتماع اصحاب و مخالفت حاج زین العابدین خان و عاقبت شهادت جناب وحید و جمعی از پیروان آنجناب با عباراتی شیوا و خط خوش نوشته شده و شرح و تفصیل آن از قبل مذکور گردید . و از اماکن مهمه تاریخیه این شهر بقعه سید جلال الدین عبداللّه قطب است که مشهور به بقعه سید میباشد . این شخص از سلسله عرفا و محل مزبور واقع در محله بازار و جسد مبارک حضرت وحید پس از جدا کردن سر مبارکش در کنار آن بقعه مدفون گشته و رأس مبارک آنحضرت

( ۲۰۰ )

نیز که دژخیمان ستمگر پوست کنده و آنرا با گاه انباشته  
و بهلامت فتح و ظفر با روس سایر شهدا به شیراز برده اند  
و سر را در کناری انداخته بودند ولی بطوریکه قبلا ذکر  
گردید بوسیله بانوی مقدسه ای که از عاقله و خانواده مشهور  
این شهر و از مظلومیت آن سید ابرار بسیار متأثر و نالان بود  
شبانہ مخفی از انظار آنرا بمنزل خود آورده و محفووظ  
داشته و بعد از چند شبانه روز آن سر مطهر را شست شو  
داده و در پارچه ای پوشانده و شبانه در کنار جسد مبارک  
بخاک سپرده است .

دیگر از اماکن مهمه خانه محل سکونت جناب وحید  
و عاقله آنجناب و قلعه خواجه است که محل اجتماع اصحاب  
قرار گرفت و اطاقی که جناب وحید در ایام محاصره در آن  
بسر برده اند و محل شهادت و دفن جمعی از اصحاب که در  
محوطه جلوی قلعه میباشد . و نیز درخت چناری که خیمه  
جناب وحید در کنار آن افراشته بوده و کوهستانهای جنوبی  
آنشهر که از تاق های انگور و درختان انجیر و بادام پوشیده  
شده و مناظر زیبایی بوجود آورده است و پس از واقعه جناب  
وحید شاهد وقایع دیگری از جانبازی و فداکاری اصحاب  
بقیادت جناب میرزا علی سردار بوده که هنوز آثار باقیمانده  
سنگرهای اصحاب در پناه شکافها و صخره ها و ارتفاعات

صعب العبور دیده میشود و سبب اعجاب هر بیننده ای میگردد که چگونه جمعی از جان گذشته و مظلوم باعیال و اطفال خود از شدت ظلم و جور حگام و ستمگران دوره استبداد بایمن نقاط کوهستان پناه آورده و از خود دفاع مینمودند .

### ۱۸- بعضی از علما و خوشنویسان فی ریز

اشخاص مهمی از طبقه علما و دانشمندان و خوشنویسان از این شهر برخاسته اند که مشهورترین آنها عبارتند از عالم و محقق علوم شرعیه شیخ ارشد الدین محمد بن علی صاحب کتاب مجمع البحرین در تفسیر قرآن شریف و او در سال ۶۰۴ در شهر شیراز وفات یافته است و دیگر سید قطب الدین محمد که از سادات و عرفا بوده و صاحب تألیفات در عرفان و اشعاری در توحید است و او در سال ۱۱۷۳ وفات یافته است و دیگری شیخ ابوالفضل بن مظفر بن ابی الخیر است که در مدرسه زاهدیه شیراز مدرس بوده و در سال ۶۲۱ وفات یافته است و دیگری میرشهاب الدین نیریزی از فضلی معروف که در طهران ساکن بوده است و دیگری مولانا مایلی شاعر نیریزی که در عهد شاه طهماسب صفوی بوده و اشعاری گفته که در کتاب تذکره آتشکده آمده است .

واز خوشنویسان میرزا احمد شهیر که در اواخر دوره صفویه  
 میزیسته و عمر طولانی نموده است خط نسخ را بکمال اتقان  
 مینوشته است و چندین کتاب از قرآن و ادعیه اسلامی بخط  
 او باقیمانده مخصوصا کتاب قرآن بخط او که تاریخ تحریر  
 آن بسال ۱۱۱۰ هجری است که از نفائس است و اکنون  
 آثار خطی این هنرمند در کتابخانه ها و موزه های اروپا  
 موجود و زینت بخش مجموعه های هنری است .

واز فرزندان او میر اسحق شمس المعانی است که صاحب  
 فضل و کمال و در هنر خطاطی خطوط مختلفه مخصوصا خط  
 نسخ مانند جد بزرگوار خود بسیار توانا بوده و در سال ۱۲۸۰  
 هجری بشوستر عزیمت نموده و در همانجا فوت کرده است  
 و جناب حاج میرزا احمد وحید از بهائیان معروف نیریز نوه  
 دختری ایشان بوده است .

و همچنین سید ابوطالب خوشنویس که خط نسخ را خوب  
 مینوشته است و دیگری سید نعیم که در اشعار ادبی خود  
 ( حساب ) تخلص داشته و ملقب به شیخ الاسلام ابن  
 سید عقیبا شیخ الاسلام که از علما و دانشمندان بوده  
 و فرزند ایشان جناب سید ابوالحسن معروف به سید اشرف  
 ملقب به شهاب الدین شیخ الاسلام و متخلص بشهاب است  
 که در نیریز بقدرت و نفوذ کلام در بین خاص و عام معروف



( ۲۰۳ )

وبه کمالات و فضائل علمی و ادبی آراسته بوده و بقرار مذکور پس از واقعه حادثه مؤلمه شهادت هیجده نفر از احبای نیریز در سال ۱۳۲۷ هجری که ذکر آن از پیش در این کتاب گذشت بواسطه مطالعه دقیق آثار امری مؤمن بدیانت بهائی گشته ولی ایمان خود را مکتوم داشته و جز بعضی از خواص احبای کسی از ایمان ایشان اطلاع نداشته است تا در سال ۱۳۳۷ قمری بمناسبت روز عید نوروز که جمعی از ساکنین محله پهلوی که اکثراً از بهائیان میباشند بدیدن ایشان رفته بودند آنها را مورد محبت و پذیرائی کاملی قرار داده و اشعاری که که بنام بهاریه ساخته و بخط خود نوشته بود در حضور آنجمع قرائت و پابینوسیله ایمان خود را با مر مبارک علنا ظاهر و آشکار ساخت و تا آخر عمر که قریب بیست سال از آن تاریخ گذشت رفت و آمد و ملاقات خود را با احبای قطع ننمود تا در سال ۱۳۰۲ شمسی با حسن خاتمه اینجهان را بدرود کرد و نام نیکی از خود بجا گذاشت و اینک بهاریه مزبور در اینمقام عیناً درج میگردد :

( ٢٠٤ )

خدیوار د بیبشت خیمه زگل زد برون  
کشید بر باغ و راغ سپاهی از حد فزون  
جاءهم البينات لعلهم يهتدون  
صبا بتاك اين سخن گفت زراز درون  
والله مخرج ما كنتم تكتمون

شقایق افروخت رخ یومئذ مسفره  
بنفشه در جو بهار آمده مستبشره  
که منهزم شد خزان حمراء مستنفره  
شکست و بر تافت رخ فرت من قسوره  
کوس بشارت ز نید لو کره المشركون

صنوبر و سرو گاج کشیده سر بر فلک  
رایت گل شد پدید لیلهک من هلك  
بین که زیک آب و خاک هو الذی ایدک  
فی ایّ صورة ما شاء ركبک  
فانظر ما نأتری رأیتهم ینظرون

چمن ز اوراق گل بود کتاب مبین  
باد صبا زد رقم بر ورق یاسمین  
ایاک نعبد ایاک نستعین  
غیر المفضوب خواند قبل ولا الضالین

( ۲۰۵ )

بلبل درستان سرا بروضة يحبرون

سايه سرو چنار گظلّ ممد ود شد

شكوفه برشا خسار كطالع منضود شد

بلبل وگل در چمن شاهد و مشهود شد

مژده زجانان رسيد كه يوم موعود شد

لقاء ربّ شد عيان لملكّم توقنون

ذلك لا ريب فيه هدى لاهل اليقين

فاتوا من مثله ان كنتم صادقين

كتاب مسطور را اقراء للمتقين

رقّ منشور گشت تذكرة الموقنين

سبح باسم العلى لملكّم تفلحون

الا ابشروا ذلك فصل الخطاب

يات بخلق جديد يوم يقوم الحساب

منزل آيات غيب مظهر مافى الكتاب

قائم امر اله قادر مالك رقاب

معنى نون والقلم مظهر مافى سطورون

شراب وصلم چشان كه سوختم سوختم

شرار هجرم نشان كه سوختم سوختم

( ۲۰۶ )

شکر زلملم فشان که سوختم سوختم  
بسوی خویشم کشان که سوختم سوختم  
صبرت نارالعذاب ومنه لا یصبرون

شد ازچه سودای عشق تجارة لن تبور  
هر آنکه وصلت نخواست فسوف یدعوا  
د وزخ وهجران یکیست فهل تری من فتور  
له عذاب الیم لها شهیق کفور  
وقودها الناس خوان لوکنتم تعلمون

هرچه نظر میکنم درد وجهان او است  
مالك اقلیم دل جان جها او است او  
خواجه کون ومکان شاه زمان او است او  
سرسویدای عشق رازنهان او او  
وکل ما فی الوجود بذاته یظہرون

ای تو مرا روح دل وی تو مرا جان جان  
ملح اجاج فراق سوخت مرا استخوان  
عذب فراتم بده زلسبیل بیان  
برافکن از رخ نقاب ادخلنی فی  
لنشتہی باللقاء ما ہمیشتهو

( ۲۰۷ )

لوخلت الارض شد مرا چو ورد زبان  
گرفتم آفاق را ز ضرب تیغ لسان  
کمند فضلم ره بود خصم تو را از میان  
گسستمش بند دل شکستمش استخوان  
فکندش در عدم جزا\* ماینکسرون

جز هوس باده نیست مرا بسر داعیه  
هر چه بجز جام می یومند واهیمه  
چه می می روح بخش لعیشة راضیه  
بجنة عالیه قطفوها رانیه  
زنیم جام مراد لو کره الکافرون

ببزم توحید او ساقی ومن هر دو مست  
او زنی لعلگون من زلب می پرست  
اوشده از می زیا من شده ازوی ز دست  
خنده او دلنشین غمزه او دل نشست  
هر دو ز آیات غیب مبشر من ذرون

چندی در پرده مانند لیلی المؤمنین  
برخی در غیبتش لقی ضلال مبین

( ٢٠٨ )

خلقى درخدا متش فاصبحوا ظاهرين  
جمعى قالوا ومانحن بمستيقنين  
الا الا انهم قوم لا يشمرون

بَخَّ بَخَّ لَكُمْ مِنْ سَبْحَاتِ الْجَلالِ  
طوبى طوبى لكم من لمعات الجمال  
هاتوا هاتوا لنا من جمالات الكمال  
فاتوا فاتوا لنا من رشحات الوصال  
هوالبهى الجميل ان كنتم تعرفون

بهاه و نوروز من راست بگويم توئى  
ماه دل افروز من راست بگويم توئى  
طالع فيروز من راست بگويم توئى  
مقصد هر روز من راست بگويم توئى  
توئى خداوند دين لولا يستعجبون

برخوان لا تقنطوا من الكلام المجيد  
مشو زشرب مدا م زعفوحنا اميد  
هوالفنى الغفور ذوالمرش المجيد  
من اعتدى بعد ذالفى شقاق بميد  
استغفرت لهم ام لم تستغفرون

( ٢٠٩ )

مهر من و روی یار تتبعها الرادفه  
قلب من و موی یار ترجفها الراجفه  
مرّ رباح الظهور بقلبنا عاصفه  
دکت الارض الوجود قلوبنا کشفه  
زلزلة السّاعه گشت حينئذ تنظرون

فاتحه امر اوست بسم الله الرحيم  
خاتمه حکم اوست ذق انت الکریم  
دل که نه در بند اوست له عذاب الیم  
سر که نه در راه اوست بشره بالحجیم  
درهم فی خوضهم حتی هم یلعبون

از لمعات ظهور شد انشقاق قصر  
کورت الشمس گشت نجومنا انتشسر  
فانظر اجد اثنا جراد هم منتشسر  
وکل ما فی الكتاب تذکرة للبشسر  
و جاء يوم التناد فما لکم تنکرون  
والشمس والضحی آیتی از روی او  
والقمر ان تلی جبهه دلجوی او

( ۲۱۰ )

واللیل از سبحی علامت روی او  
روضه جنات عدن خاک سر کوی او  
تبلی من نوره جمیع مایسترون

بر اوج عرش استوی سریر آن شاه بین  
والشمس والضحی چهره آن ماه بین  
ز درد من آگه است خدای آگه بین  
وانما یصرون ساجد الله بین  
هوالمعلم الخبیر لکل ما یعلمون

تسقی من کأسها مزاجها زنجبیل  
هذا عذب فرات احلی من سلسبیل  
از آنکه خواندش حرام فاهجره جراجمیل  
بکش زوی انتقام خذه اخذا و بیل  
بتارک سی نگر انفسهم یظلمون

ماه من آمد بباغ و عالدیه رقیب  
بنممة فاکهین زتین و زیتون و طیب  
جام مرادش بکف لکل عبد منیب  
تمنوا الموت گفت مرا بوصل حبیب  
فدیته باللقاء ما کنتم تنکرون



مرا دل از جوش عشق فارالتنور شد

طبع من از موج مدح بحر مسجور شد

جرائد از وصف اوراق منشور شد

جهان ز آیات غیب کتاب مسطور شد

نور شمس البهاء لعلکم تهتدون

رسید سلطان گل باد هزاران شکوه

ز مرد از سبزه ریخت بدامن دشت <sup>کوه</sup> و

خیل تماشا ثیان صف زده از هر گروه

نودوا ان تلکمو الجنة اور شتموه

الی ریاض النعیم رأیتهم ینظرون

ساقیکا عجلوا جام شراب آورید

مطربکا اسرعوا چند وریاب آورید

عروس طبع مرا زنی خضاب آورید

<sup>آورید</sup> بحجله مدحتش مست و خراب

زخم مدح الذی یمدحه الماد حون

شدند سرو چمن مفاد احدی الکبر

مرغ سحرزد صغیر تذکرة للبشر

( ۲۱۲ )

خواند بر اوراق گل خود کلاً والقمر  
والشجر يسجدون پدید شد از شجر  
ترجمه کرد از کتاب آیه یستغفرون

مژده که آمد بهار بهاریحی العظام  
دی بمدم زد قدم هوالد الخصام  
روزه زمی بشکنید بفدیة من صیام  
قوموا شرب الرّحیق فأتوا كأس الكرام  
جام صبحی زنید لعلکم تشتہون

قوموا شرب اللّقاء لقاء ربّ غفور  
ادرك وجه الحبيب لشرب خمر طه  
وما ترى غیره عن لمعات الظهور  
صبح ازل شد پدید صبا حکم بالسرور  
روز قیامت رسید یومئذ یحشرون

دل که شد از هجر یار امانه فاقره  
زنده شود از لقا تم اذا انشوره  
گرنشود کامیاب تلك اذا خاسره  
رأیتوجه الحبيب بعینة الناظره

ابھی من ککشی لولا یستہزئون

هذا عين الحيات جارية في الجنان  
سائرة في القلوب لائحة للبيان  
عمت نعمائه يداہ مسوطتــــان  
فاذکر الاءه اقراء مدهامنتان  
و ما رأت عيننا نظيره في القــــرون

آدم و نوح و خليل ره سپرگوي او  
شميب وشيث وذبيح شيفته موي او  
يوسف و خضر و كلیم زنده دل از بوي او  
عيسى گردون نشين مبشروي او  
وكل من في السماء ببابه يسجدون

كعبه كوي توشد مطاف جن و ملك  
شعشمه روي توغيرت شمس و فلك  
قوص گفتند ما نتبع قبلتــــك  
فاصبحوا الكافرون مكانهم في الدد  
ترهقهم ذللة لانهم خاسرون

(۲۱۴)

فاز بنور اللّقاء اشرف خلق زمان  
نجل نعیم الکریم سید اهل جنان  
کنز بیان بدیع فاتح باب بیان  
سحاب گوهرنثار شهاب شکر فشان  
ساترنا یظہرون مطہرنا میسترون

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*

\*

ج

فهرست مند رجعات نئی ریزمشکبیز

| صفحه | موضوع                                          |
|------|------------------------------------------------|
| ۱    | ۱- نئی ریز مشکبیز                              |
| ۷    | ۲- جناب آقاسید یحیی وحید                       |
| ۱۰   | ۳- عزیمت جناب آقاسید یحیی بشیراز               |
| ۳۹   | ۴- عزیمت جناب وحید بطهران                      |
| ۴۱   | ۵- ورد جناب وحید به یزد وحوادث آن              |
| ۵۱   | ۶- ورد جناب وحید بی نئی ریز                    |
| ۷۸   | ۷- چند نفر از مهمین اصحاب حضرت وحید            |
| ۸۸   | ۸- واقعه قتل حاجی زین المابدین خان حاکم نئیریز |
| ۹۱   | ۹- یک نوشته تاریخی برد یوارمسجد                |
| ۱۰۲  | ۱۰- حادثه دوم نئی ریز                          |
| ۱۲۰  | ۱۱- حقیقه الرحمن مدفن روس شهدای نئی ریز        |
| ۱۲۶  | ۱۲- جناب ملا محمد شفیع                         |
| ۱۴۲  | ۱۳- واقعه سوم نئی ریز                          |
| ۱۶۲  | ۱۴- پریجان کنیز عزیزالهی یادگار و شهید مجید    |
| ۱۷۵  | ۱۵- چند لوح مبارک خطاب باحبای نئی ریز          |
| ۱۹۴  | ۱۶- بقیه شرح احوال کنیز عزیزالهی پریجان        |
| ۱۹۸  | ۱۷- اماکن مهمه تاریخی نئی ریز                  |
| ۲۰۶  | ۱۸- بعضی ازظما وخوشنویسان نئی ریز              |